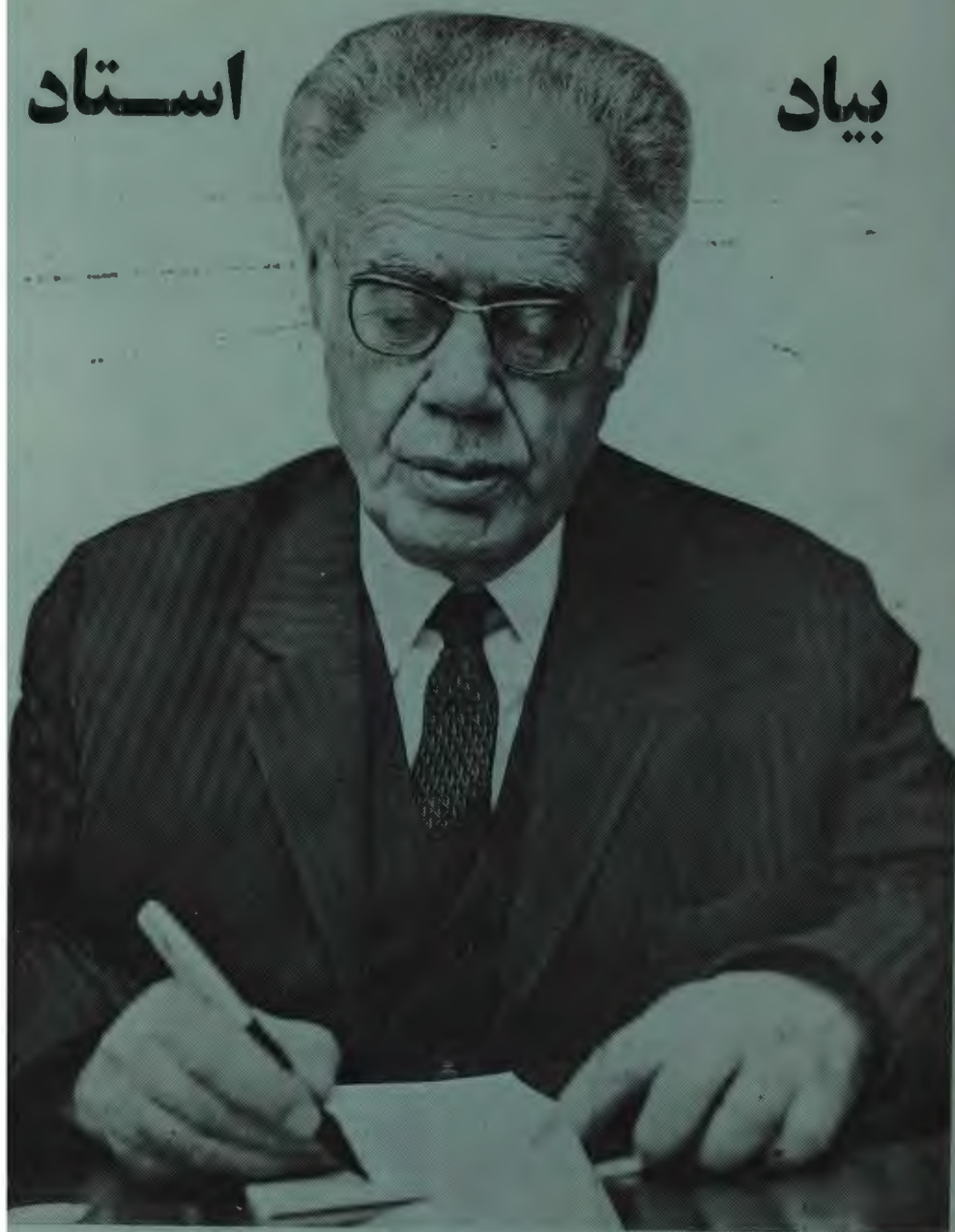


استاد

بیاد



عبدالرحمن فرامرزی

به کوشش رحیم سعیدی

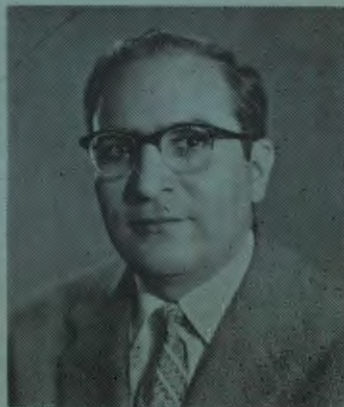
عالم ، مثل خر

از این عنوان تعجب میکنید ، ولی بعقیده يك خر متمدن که
خاطرات خود را بزبان فرانسه که یکوقتی یگانه زبان تمدن بوده نوشته
عکس این تعجب آور است .

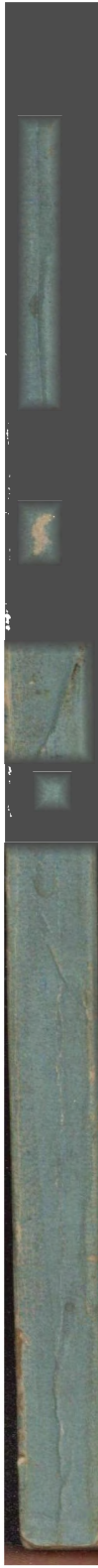
بگذارید همه را برای شما بگویم . من وقتی بچه بودم برادرم
توی خانه برای ما کتابی بنام کتاب خر میخواند . پس از اینکه بزرگ
شدم يك کتاب عربی بنام یادداشتهای يك خردیدم ، اما من اینقدر تنبلم
که یاد داشت آدمها را نمیخوانم ، از کجا حوصله داشتم که یادداشت خر
را بخوانم .

این کتاب با کتاب یاد داشتهای مرحوم مدحت پاشا پدر
آزادیخواهان عثمانی پهلوی هم گذاشته بود . کتاب یادداشتهای خر را
نخواندم و با احترام خر کتاب پدر احرار را هم نخواندم . آخر خریك
نقطه بالای خر دارد . و حریتی که من در این بیست و اندی سال اخیر
دیدم همه يك نقطه بالای حریت بود .

از فرامرزى



۱۲
۱۵
بی‌سبع



اسکن شد



بیاد استاد

عبدالرحمن فرامرزی

بکوشش رحیم سعیدی

مرداد ۱۳۵۱

ارزش ۱۲۰ ریال

این کتاب تحت شماره ۶۸۹ مورخ ۱۳۵۱/۵/۲۳ در کتابخانه ملی به ثبت
رسیده است

چاپ اول - این کتاب در یک هزار جلد در چاپخانه افق ایران به چاپ رسید

کچھ نکتے

شمارہ.....

تاریخ.....

پیوست.....

حضرت آقا رسد

جناب عوصب این طور حازہ دارید / مقتلات سبب عیاد و رطوبت قانون ملکوتی منتظر فکند

با قلمنامه ملحقہ
تاریخ خرداد ۱۳۴۴

مقدمه

خوانندگان عزیز اطلاع دارند که درسوگك عبدالرحمن فرامرزی مدیر فاضل و دانشمند روزنامه کیهان ، جامعه مطبوعات ، انجمن قلم ، شعرا و بزرگان کشور- انجمن دانشوران، مطالب زیادی گفتند و نوشتند که حیقم آمد اینهمه گفتار نویسندگان و دانشمندان و شعرای بزرگ کشور که هریك چون برگی زرین است از بین برود ، بدینجهت اقدام بجمع آوری و انتشار آنها نمودم . گرچه نتوانستم تمام مطالبی که از طرف جامعه مطبوعات و سایر نویسندگان و شعرا و فضلا و عرفای کشور منتشر شده جمع آوری نمایم و آنچه بدست آمده یکی از هزار و مشتی از خروار است ولی باز اینهم غنیمت است و سندی خواهد بود دردست آینده گان کشور که اطلاعی از مردیکه یکعمر باقلم و زبان بکشور و هم وطنان خود خدمت کرده است داشته باشند.

ضمناً چون یکروز قبل از اینکه استاد به سفر پاریس برای معالجه بروند بنده را خواستند و سفارش کردند که از پاریس که برگشتند کتاب «رشحات قلم» زیر چاپ رفته باشد و بنده هم قول دادم که متأسفانه عمر او کفاف نداد ، ناچار برای شادی روح آن شادروان اقدام بانتشار این کتاب نمودم که هم اداء دین نموده باشم و هم این مطالب ارزنده از بین نرود.

رحیم سعیدی

« ابوریحان بیرونی و غلام »

درباره کسی که خداوند قلم بود و دوست و دشمن بآن معترفند
چه بنویسیم؟

درباره کسی که خداوند سخن بود، چه بگوییم؟
مطبوعات ایران درباره علم و دانش و فضیلت و قلم و سخن
او آنچه که باید و شاید نوشتند، ولی حق مطلب را بجای نیاوردند،
زیرا او از همه اینها بالاتر بود. او يك شخص فوق العاده بود، يك نابغه
بود، شخصی بود که شاید هزار سال بگذرد و نظیرش پیدا نشود. او
بتاریخ جهان از ریشه تا شاخه دست داشت، مخصوصاً بتاریخ منطقه
خود کاملاً تسلط داشت، از جاهائی میگفت و مینوشت که حکایت
از وسعت فکر او میکرد، جواب هر مطلبی را همیشه آماده داشت.
جوابی که دیگر جواب نداشت!!

در هر مجلس و محفلی همه چشم باو میدوختند که چه بگوید که
آنها احسن بگویند!

اشخاص معروف مشهوری، مردان فاضل و دانشمندی از راه دور
بدیدارش میآمدند که يك زمان در محضرش کسب فیض کنند.
او در امور دینی وارد بود و اصول آنرا انجام میداد. در سیاست

ماهر بود، و در امور اجتماعی استاد بود، در نویسندگی قلمی سحر و
نثری روان و شیرین دلچسب داشت، در سخنوری آئینی تازه داشت.
وقتی در کیهان وارد اطاقش میشد، عده‌ئی زن و مرد از تهران و
نقاط دیگر کشور منتظرش بودند .

پشت میز می‌ایستاد، باحالتی جدی توأم با عصبانیت، دو دست را
تکان میداد، کلمات را شمرده ادا میکرد و آنچه میگفت بآن ایمان
داشت ،

حضار بیکه نشسته بودند با بهت و حیرت سخنانش را می‌شنیدند
و احسنت میگفتند.

این اواخر بعلت کهولت سن جسمش کمی کوچک شده بود ولی
فکرش بزرگ بود. چشمش کم سو شده بود ولی ذهنش چون آفتاب
روشن بود.

هر صفت نیکوئی را بنحو احسن داشت، خوش ذوق بود، بذله گو
و خنده رو بود، و در طول بیست و پنج سال که او را میشناختم و مستقیم
با او کار میکردم، بکدفعه او را غمگین - کسل - اخم آلود ندیدم . همیشه
سرحال - خوشحال خندان - خوش رو و خوش برخورد بود.

گفتم که او شخصی فوق العاده بود که آنهمه صفات نیکو داشت
و گرنه چطور ممکن است که يك فرد عادی و معمولی تا آن اندازه
بزرگ - برجسته - خلیق مهربان و دوست داشتنی باشد.

او اکنون در میان ما نیست و بابدیت پیوست .

خدا پرست بود. و بخدا ملحق شد. روحش با روح رسول خدا
محشور شد، آن رسولی که در دوره حیاتش باو ایمان داشت ، و نامش

را با احترام میبرد و نمازش میکرد و دستوراتش را انجام میداد.
مرگش ضایعه بزرگی برای ملت ایران است و غمی سنگین
برای دوستانش.

در سال ۱۳۴۹ در مرگ ژنرال دوگل نوشت

چقدر نیرومند و با عظمت است مرگ!

چه رستم صولتان و روئین تنانی که با يك نیشخند مرگ از پا-
در آمده‌اند .

چه مزارع عمری که داس اجل با يك حرکت دست درو کرده
است، چه ملتهای با عظمتی که با يك دیدار عزرائیل از صفحه روزگار محو
شده‌اند .

چه لشگر گشای و جهان گشایانی که در برابر این پیام آور مرگ
بخاك غلطیده‌اند .

ابن شعر را به محمود غزنوی و هم به سلطان محمد سلجوقی
نسبت میدهند که در هنگام مرگ سروده‌اند، ولی به سلطان محمود غزنوی
بیش از محمد سلجوقی می‌چسبد .

هزار شهر گشادم بيك اشارت دست

هزار قلعه گشادم بيك فشردن پای

چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد

قضا قضای خدای است و ملك ملك خدای!!

چطور با استاد فرامرزی آشنا شدم .

در سالهای ۲۸ و ۲۹ که ملت ایران در مورد نفت با کشور انگلیس
درگیری داشت، هر روز عصر که روزنامه کیهان منتشر میشد سرمقاله‌های

آتشینی داشت که هر خواننده‌ئی را بشدت تحت تأثیر قرار میداد، من از خواندن آن مقالات که با نثری بسیار شیرین و شیوا و کوبنده نوشته میشد آن چنان تحت تأثیر قرار می‌گرفتم که آرزو داشتم روزی در روزنامه کیهان کاری داشته باشم و از نزدیک با نویسنده آن مقالات آشنا شوم. قضا را - این آرزو حاصل شد و کاری که در روزنامه کیهان بدست آوردم آن بود که مستقیم با خود استاد فرامرزی فقید کار می‌کردم، و هر روز که می‌گذشت و آشنائی من با آن فقید بیشتر میشد بیشتر با همیت و مقام علمی و ادبی و اخلاقی استاد پی می‌بردم.

در آن مدت طولانی بارها شاهد گفتار شیرین و نظر آمیز استاد بودم که هر يك بجای خود بی‌نظیر و در عین حال تاریخی بود از جمله: بشیخ‌الملک اورنگ که در آن زمان نایب رئیس مجلس بود نوشت، این آقای فرماندار قزوین که دوست شما است، نماینده روزنامه کیهان را گرفته و زندان کرده - از قرار این آقا همان آقای شرف الدین باشد بایشان بفرمائید آقا جان با ما چرا، حالا چرا.

بآستان‌دار کرمان نخست‌وزیر کرمان میگفت و آقای دکتر امینی را که نخست‌وزیر بود استاندار تهران میخواند. برای اینکه نتوانسته بود کارمند اداره کشور کرمان را که استاندار بیرون کرده بود بسر کارش برگرداند.

تنظرهای زیادی از آن فقید بیاد دارم که جای نوشتن آنها اینجا نیست.

از کیهان که جدا شدم فرصت بیشتری داشتم و بدینجهت دو جلد از نوشته‌های آن فقید را بنام (داستان دوستان و زبان مطبوعات) منتشر

کردم ، این موضوع باعث خوشنودی استاد شد و بفکر افتاد که تمام مقالاتش را بصورت کتاب چاپ کند، در این مورد گفت و شنود زیادی داشتیم که ساعتها بطول می انجامید و کتباً باینجانب اجازه انتشار مقالاتش را داده که موجود است

علاقه و محبت استاد بمن تا آنجا بود که مرا عضو خانه خود میدانست .

روزی که بنده را تلفنی احضار کرده بود، وقتی وارد اطاق شدم روی تخت نبود، وقتی پیغام دادم که آمده‌ام از طبقه پائین که می‌آمدند يك استكان چائی با خود آوردند، چائی که دستشان بود آهسته و باوقار خاصی می‌آمدند سلام کردم وقتی وارد اطاق شدند چائی را جلوی من گذاشتند از شرمندگی دست و پای خود را گم کرده بودم و نمیدانستم چکار کنم، بالکنت زبان گفتم استاد با اینکه خیلی خسته هستم و دلم میخواهد که يك استكان چائی بنوشم ولی از این محبت شما آنقدر شرمنده شده‌ام که این چائی بمن نمی‌چسبد

بالحن خاصی که حکایت از محبت او میکرد فرمود برعکس این چائی باید دلچسبتر باشد . گفتم راست می‌گوئید استاد من کند ذهنم و نمیتوانم این موضوع را بفهمم .

با يك دنیا فضل و دانش که دوست و دشمن در آن معترفند این اندازه درویش و با وفا و صفا بود .

میگفت چرا در موقع ورود باطاق کفشهایت را بیرون می‌آوری ، عرض کردم استاد منکه می بینم شما در این اطاق نماز می‌خوانید چطور با کفش وارد شوم !

با محبت خاصی گفت ته کفش شما بخصوص پاك است . این

محبتها همان است که ابوریحان بیرونی بغلام خود میکرد و وقتی که در زندان یمین الدوله سلطان محمود بود آن غلام آنقدر به آقا یا مولای خود علاقه داشت که نذرو نیاز میکرد و فال میگرفت که ابوریحان بیرونی کی از بند خلاص شود، از بسکه ابوریحان باو محبت میکرد. آن با استاد فرامیزی دوستی برای من بسی مغتنم بود و حال که از دست رفته است سر تا پای وجودم مشتعل است و سنگینی این غم ناتوانم کرده است. یکروز قبل از آنکه برای معالجه به پاریس حرکت کنند تلفنی بنده را خواستند. بعد از چند کلام گفتند مدت کمتر از یکماه برای معالجه به پاریس میروم در این مدت شما سعی کنید کتاب «رشحات قلم» زیر چاپ بروم، در مورد چاپ کتاب مدتی صحبت شد و حتی یادداشتی برای وزارت اطلاعات نوشتند ولی من خیلی نگران حالشان بودم چون خیلی تکیده شده بود. در موقع خدا حافظی گفتم استاد چون به سفر خارج از کشور میروید دلم میخواهد شما را ببوسم گفت عیبی ندارد، دست در گردنشان انداختم و او را بوسیدم و خیلی خودداری کردم که اشک در چشمانم جمع نشود. و دعا کردم که سلامتی زود برگردند، ولی حس میکردم که این آخرین دیدار من باشد! من گمان میکردم که حرکت با هواپیما برایش بد باشد و سالم به پاریس نرسد.

چند روز بعد نامه ای نوشته بودم که نشانی از منزلشان بگیرم برایش به پاریس بفرستم که خبر درگذشت آنرا در مرد بزرگ و دانشمند را از رادیو تهران شنیدم. سر تا پای وجودم مشتعل شده، بطوری غم و اندوه در من سنگینی میکرد که در مدت پنج ساعت دو مرتبه حالت ضعف و ناتوانی بمن دست داد و ترس از سکنه مرا بخود آورد.

در اندوه او باید گفت .

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را

تا دگر مادر گیتی چو نوفرزند بزاید

از دست رفتن فرامرزی غمی سنگین برای دوستان و ضایعه‌ای بزرگ برای ملت ایران است. این اواخر کمی ناراحت بنظر میرسید و گاهی گلایه میکرد و میگفت که چقدر مبارزه کردم، چقدر نوشتم و حال روی تخت نشسته‌ام فقط آقای دکتر مصباح زاده بمن سری میزنند، دیگر کسی از من خبر نمیگیرد. دکتر مصباح زاده هم میتواند نیاید و اگر نیاید چه کسی میتواند باو اعتراض کند. گفتم استاد شما و آقای دکتر مصباح زاده خیلی بگردن هم حق دارید چطور آقای دکتر مصباح زاده فراموش میکند، گفت من بگردن خیلی‌ها حق دارم او هم میتواند یکی از آنها باشد، گفتم ولی آقای دکتر مصباح زاده هیچیک از آنها نشد، گفت بلی همین است که از ایشان راضی هستم.

از آقای سردار فاخر حکمت نیز رضایت داشت میگفت منکه بتهران آمدم خیلی بمن کمک و محبت کرد .

قدردانی از زمان چهل یا پنجاه سال پیش میکرد ! خوبی را در مدت يك عمر فراموش نکرده بود!!

چون قرار بود از پاریس که بر میگردد کتاب «رشحات قلم» زیر چاپ رفته باشد و مژده آنرا باو بدهم و عمر او کفاف نداد، بدینجهت برای شادی روحش این کتاب را برای برگذاری روز چهلم آن شادروان چاپ میکنیم و بیاد او در دسترس دوستانش قرار میدهم. گرچه این کتاب آن کتابی نیست که او میخواست و من میخواستم ولی انجام دستورش برای من واجب است.

بدینجهت از میان هزاران نامه - تلگراف - تلفن - که از نقاط مختلف کشور بیادش مخابره شده و هزاران قصیده - چکامه که سروده شده مجالس یاد بود و سخنرانیهاییکه ترتیب یافته است . اظهار نظر و تسلیت تعدادی از جامعه مطبوعات و انجمن قلم که یکی از هزار و مشتی از خروار است جمع آوری و بیادش در این مجموعه منتشر میگردد که هم این نوشته های پراکنده از بین نرود و هم شاید دینی که برگردن حقیر دارد کمی ادا شود

روان پاکش شاد - بیادش گرامی باد

رحیم - سعیدی

۱۳۵۶/۵/۲۵

پیام از آخرت به همکاران

جامعه فرنگی خیال میکند که اول کسیکه بآخرت سفر کرده و بهشت و دوزخ را دیده دانتۀ ایتالیائی بوده که مشاهدات خود را در کمدی خدائی منعکس ساخته است .

عربها میگویند و در گفته خود از گفته‌های بعضی خاور شناسان شاهد می‌آورند که او فکر خود را از ابوالعلائی معری گرفته است زیرا او در کتاب معروف خود به «رسالة الغفران» این سفر بنام ابن القارح میکند. ابن القارح شخصی بوده است خدا پرست و دیندار و ساده دل که ابوالعلائی معری را وصیت کرده که توبه کند و دست از کفر گوئی بردارد .

ابولعلاء توصیه ابن القارح را قبول میکند و از کفر و زندقه برمیگردد و مرد خداپرستی میشود .

درازای اینکه ابن القارح مرد گمراهی را براه راست برمیگرداند خداوند گناهان او را می‌بخشد و او را به بهشت میبرد . ابن القارح در بهشت بهوای سیر و سیاحت میافتد و بر شتری از یاقوت که مهارش از در و گوهراست سوار میشود و بسیاحت میپردازد و بعد از بهشت هوس دیدن دوزخ میکند و در هر دو عجایب باور نکردنی می‌بیند . بسیاری

از کسانی که بتصور ابن القارح میبایست در اعلیٰ علین بهشت باشند در دوزخ بودند و کسانی که میبایست بدوزخ رفته باشند ابن القارح آنها را در بهشت می بیند .

کسی يك عمر نیکی کرده، شب و روز خود را بعبادت گذرانده، بعد يك حرف پرتی زده خدا تمام کارهای نيك او را نادیده گرفته و برای يك حرف پرت او را بدوزخ برده و آن یکی عمرش را بفسق و فجور گذرانده و بعد تملقی بخدا گفته و خدا از آن تملق خوشش آمده و او را به بهشت برده است .

ابن القارح از این سیاحت اخروی و گردش در بهشت و دوزخ این نتیجه میگیرد که کار خدا در آخرت هم مثل دنیا شلوغ است .

این رساله الغفران از شاهکارهای کتب ادب عربی است و ابوالعلاء بسیاری از افکار ادبی و فلسفی خود را در این رمان گنجانده ولی بسیار مفصل است و آنچه چاپ کرده اند مختصر آنست و تازه مختصرش نیز مفصل است .

عربها و برخی از خاورشناسان معتقدند که دانتی ایتالیائی در کمدی الهی و میلتون انگلیسی در بهشت گم شده هر دو فکر خود را از آن گرفته اند. ایرانیهای متبّع معتقدند که تازه ابوالعلاء فکر خود را از روی ویراف گرفته است که با يك چنین سیاحت آسمانی دین بهی یعنی مذهب زردشت را تدوین کرد . ولی آدم هر چه بیشتر در تاریخ دقت کند می بیند که تاریخ این سیر آسمانی پیشتر می رود و اگر تاریخ زردشت را آنطور که پوردادود با دلایل معقول خرد پسند ثابت کرده قبول کنیم این داستان بهزاران سال قبل از تولد مسیح میرسد . یعنی خیلی پیش از دو هزار و

پانصد سال پیش که خاورشناسان میگویند و اصلاً با اوستا تطبیق نمیکند.
باری تاریخ اولین مسافرت بشر بآخرت معلوم نیست ولی من
اخبار آخرین آن برخوردم و پیغام هولناکی از این مسافر برای
همکاران و صنف نویسندگان دارم.

این آخرین مسافر بآخرت شکری خوری از عربهای امریکا است.
شاید این مطلب نزد همه خوانندگان معلوم نباشد که بیش از یک میلیون
عرب در امریکا است و اغلب آنها مسیحی اند. این عربها در طول سالیان
دراز از سوریه بامریکا مهاجرت و توالد و تناسل کرده اند و در آنجا دهات
و تجارتخانه و روزنامه و مجله دارند و ادبیات نوینی بوجود آورده اند
که در ردیف ادبیات لبنان و مصر قرار دارد و نزد عربها بادیات آنطرف
دریاها معروف است. ولی این ادبیات جدید بسبک و قالب ادبیات عربی
است منتهی تنوع در ترکیب و سبک و الفاظ کرده اند یعنی شعرشان شعر
و نثرشان نثر است ولی طلاوت و حلاوت تازه دارد.

این شکری خوری که یکی از این ادباست رومانی نوشته بشکل
رسالة الغفران معری یا کمندی الهی دانته و خبرهایی از آخرت بما میدهد.
در آنجا چند نفر برای محاکمه آوردند که یکی « راهب » دیگری
وکیل دادگستری و یکی طبیب و یکی هم روزنامه نویس بود.

راهب و طبیب و وکیل دادگستری و کسان دیگر مورد بحث ما
نیستند و آنچه بما مربوط است خبر و پیامی است که این آقای شکری
افندی راجع بروزنامه نگاران برای ما آورده است.

میگوید روزنامه نویس در محاکمه محکوم شد و با عصائی
که از سرب ساخته شده بود اینقدر بسر انگشتان دست راست او زدند
که از هوش رفت.

بسر انگشتان راست او زدند برای اینکه جنایتهای او با انگشتان
راست صورت گرفته بود یعنی نوشته بود .
گناهِش چه بود ؟

دروغ نوشته بود ، تزویر کرده بود ، تهمت زده بود ، مردم و ملت
را گول زده بود ، حقیقت را پنهان و باطل را آشکار ساخته بود ، پرده
اسرار مردم دریده بود ، مثلاً دختری که اشتباهی کرده بود رازش را برملا
و خانواده اش را رسوا ساخته بود ، برای رواج بازار خود با پهلوانی قلم
دادن شرارت و جنایت مردم کوتاه فکر جاهل شهرت دوست را بجنایت
تشویق کرده بود . خلاصه بجای اینکه قلم را در راه هدایت مردم بکار
اندازد در راه گمراهی ایشان بکار انداخته بود .

این آقای مسافر از آخرت برای ما پیام آورده که :

نویسندگان و روزنامه نگاران ، مواظب خود باشید و در نویسندگی
رعایت وجدان کنید و خدا را در نظر داشته باشید والا در آن جهان که
عالم بقاست چوب توی آستین شما میکنند .

اشعاری از استاد فقید عبدالرحمن فرامرزی که برای اولین مرتبه چاپ میشود این اشعار را خود آن فقید بمن داد - سعیدی

غزل

چند باشم در این شبان دراز	با غم بیوفا بتی دمساز
من و شبها و فکر روی نگار	او بمن یار و من باو انباز
گر خیالش ز در کنم بیرون	ناگهان از دریچه آید باز
تا که شد در هوای سروقش	مرغ جانم ز شوق در پرواز
در کف عشق او فتاد چنان	که کبوتر فتد بجنگل باز
او ندارد بغیر ناز و فریب	من نیارم سوای عجز و نیاز
چون چشیدم می محبت او	بایدم زو کشید عشوه و ناز
دلبری کرده رخنه در دل من	کز همه دلبران بود ممتاز
گلرخی چون بتان یغمائی	مه جبینی چو لعبتان طراز
چشمه شهد و معدن نمک است	آنش از ترك و اینش از شیراز

پاسخ يك نامه

هر کس که نامه تو برای من آورد
گوئی که جان رفته مرا در تن آورد
هر کس که یاد روی ترا نزد من کند
یاد منیژه را بدل بیژن آورد
آن کو ز ماه من برساند خبر مرا
نام هما به پیشگاه بهمن آورد
بادی که بوی زلف تو آرد بسوی من
بوی بهار را سوی دستان زن آورد
باد صبا ز کوی تو بر بوستان وزد
کاینسان برقصد سرو و گل و سوسن آورد
بلبل بطرف باغ مگر نام توشنید
کاینسان فغان و غلغله و شیون آورد
نازم زبان و کلک توکز ظلمت دوات
پر ملک ز دامن اهریمن آورد
غواص طبع ازیم فکر آورد برون
آنسان دری که ابرمه بهمن آورد

سعدی اگر بیان بلیغ تو بشنود
 بس بانگ آفرین وزه و احسن آورد
 ای ماه چارده توجه پرسی خبر مرا
 کایام هجر تو چه ستم بر من آورد
 خیل غمت هما ره بمن میکند هجوم
 چون دشمنی که رو بسوی دشمن آورد
 یا بیژنی که در صف ترکان دهد مصاف
 با رستمی که روی بروین تن آورد
 آندل که تبر غمزه تو داردش هدف
 از سنگ خاره گو سپر و جوشن آورد
 این عشق بیزوال توای مه، مرا چه سود
 جز درد و حسرتم که بپا داشن آورد
 این قلب چاک چاک مرا گو علاج چیست
 جز مرهمی که آن بت سیمین تن آورد

قصیده

بردیف یاء مجهول

سپهر است مانند بازیگری	چه نیکو سروده است دانشوری
دلم گشت دیوانه دختری	ز بازیگریهای این گوژپشت
بزنجیر گیسوی سیمین بری	چو دیوانه شد دل بیایدش بست
که هر دم فریبد ترا دلبری	سلامت در آن شهر هرگز مجوی
ترا میزند ره بت دیگری	چوزین بت گذشتی بفرزانگی
فروزنده تر هر يك از اختری	همه رستورانها پر از دختران
دگر يك غزلخوان چورامشگری	یکی بینی از شور و مستی برقص
بهر گوشه بینی نکو منظری	بسوی ادارات اگر رو کنی
زند بردل از غمزهات خنجرى	یکی قلبت آماج مژگان کند
چنان چون کند مرد افسونگری	بکارت یکی دیگر افسون کند
که باشد نکوتر ز هر دلبری	از این دلبرانم یکی برده دل
دو چشمش سیه چون دل کافری	منور رخس چون دل مؤمنی
چو قفلی زیاقوت بر کوثری	عقیقین لبش برده ان چو شهد
چو بر ارغوانی طبق مجمری	بگلگونه رخساره اش چشم مست
چو برگ گلی زیر نیلوفری	هویدا تنش زیر آبی برند

و یا زیر برگ گلان کبود	ز سیماب بینی روان فرغری
درختی است بارش همه دلبری	چه نیکو درختی چه شیرین بوی
هنرور ادیبی خرد پیشه‌تی	ز نسل ادیبی سخن گستری
مرا آتش عشقش آنسان بسوخت	که در نیستانی فتد آذری
تو آهو نگر چون بقیج و دلال	بگیرد به نخجیر شیر نری
از آنم کشد سوی او دل، که او	ز من هست پر مایه تر شاعری
در این نکته‌ئی هست ز اسرار صنع	که نیکو نموده است صورتگری
«سوی خود کشیده است تا بوده چرخ	گران ذره‌ئی ذره‌ لاغری» (۱)

از فرامرزی

«ای مرغ سحر»

ای مرغ سحر چوباد شبگیر	برخاست ز جانب خراسان
برخیز نوای زیر و بسم گیر	بر بوی نسیم زلف جانان
برگوی به ناله بسم و زیر	درد دل خسته پیش درمان
زین بیژن بسته پا بزنجیر	برگو غم دل بشاه ترکان
یعنی که بدرد وداع تقریر	کن حال مرا بمه ایران

باشد که برحمت آید آن ماه

پیغام مرا بگو بمهم	ای مرغك خوشنوی گویا
بنگر تو فغان اشك آهم	از دوری آن بت دلاراسته
میباش بخون دل گواهم	از هجر نگار لاله سیما
فریاد از این شب سیاهم	کش روز نباشد هیچ پیدا
حال این دل من بگوشاهم	ای بلبل شاخسار طوبی

شاید که تفقدی کند شاه

گوی ای گل باغ شادمانی	وی معدن لطف و چشمه جوش
ناگاه چو دوره جوانی	رفتی و نمی شوی فراموش
بازای مه بزم دشبانی	میآئی و میروم من از هوش
این جلوه حسن جاودانی	بادا بتو ماه پرنیان پوش
مفروش مرا برایگانی	ای خسرو ملك حسن مفروش

آه از دل سنگ ای صنم آه

غزل وداع

باز از غم آن مه‌جبین بر مه فغانم می‌رود
فریاد و زاری از زمین تا آسمانم می‌رود
آوخ که شد صحن چمن جولانگه ز اغ و زغن
وان عندلیب خوش سخن از گلستانم می‌رود
رفت از برم آن دلستان خالی شد از گل گلستان
تا رفت آن سروران گفתי روانم می‌رود
از هجر ماه سیمتن وز عشق آن نازک بدن
از خاک تا اوج پرن هر شب فغانم می‌رود
بانگ در ای کاروان شور حدای ساربان
هر دم که برداد فغان از کف عنانم می‌رود
رفت از برم آن بی‌وفا شد بی سبب از من جدا
بس ناله زین جور و جفا کاند در جهانم می‌رود
میرفت آن سروروان دی صبحدم با کاروان
دیدم یچشم خود که جان با کاروان می‌رود
شرح غم و خون جگر در رفتن آن سیمه بر
از گفته سعدی نگر چون بر زبانم می‌رود
«در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن»
«من خود بچشم خویش من دیدم که جانم می‌رود»

از فرامرزی

غزل

آنچنان با غمت ای مونس جان دمسازم
کز غم روی تو با خویش نمیپردازم
بسکه خون دلم از دیده برخ گشت روان
عشقم از پرده در افتاد و عیان شد رازم
جهد کردم که بپوشم غم عشق تو ولی
اشک خونین و رخ زرد بود غمازم
خلق گویند کزین دام بلند تند گریز
چون گریزم که چو کبکی بکف شهبازم
اینچنینم که برانی تو کنون از در خویش
زود باشد که بجوئی و نیابی بازم
ناز منمائی، که ناز آوردت بار نیاز
گرچه من بنده آن عشوه و غنج و نازم
گر تو با روی نکو از همه خوبان فردی
من بشیرین سخنی از همگان ممتازم
لیک با اینهمه ام ناز تو مقبول دلست
تا بگوش است همی این گهر از شیرازم
« اینقدر بر دل من ناز تو خوش میآید
که حلالیت بکنم گر بکشی از نازم »

از فرامرزی

« آهنگ فراق »

کرد آهنگ سفر بار دگر دلبر من
رفت باز از بر من دلبر سیمین بر من
.
تا سفر کرد زدی نوگل مه پیکر من
شهد چون زهر بکامم شد و شکر چو شرنگ
تا جدا گشت ز من آن بت چون شکر من
سر نماید چو یکی بار گرانم بر دوش
چون که رفت از سر من زیب سرو افسر من
خرم آن بزم که رون شده زانماه و فری
آسمانی که فروزان شده از اختر من
ای صبا این نفس مشک فشانست ز کجاست
مگر افتاده گذارت بگل احمر من
خرما وقت سحر و این نفس باد صبا
که همی آید از آرامگه دلبر من
گر بمنزلگه او برگذری بار دگر
بگو ای باد صبا بابت جانپرور من

با من سوخته دل چون فلک شعبده باز
چند بازی کنی ای لعبت بازیگر من
درسراپای وجودم بجز از عشق تو نیست
شاهد من رخ زرد من و چشم تر من
ترسم آهی زغم از سینه پر سوز کشم
کاتش افتد ز نقش در قلم و دفتر من
دوش تا صبح خیال تو مرا در بر بود
صبحدم بوی گل آمد همی از بستر من

روزنامه کیهان

عبدالرحمن فرامرزی مدیر کیهان درگذشت

سه شنبه ۲۰ تیرماه ۱۳۵۰

خدا حافظ فرامرزی

در اندوه مرگ فرامرزی

کیهان فرامرزی را از دست داد . قلمی توانا ، دلی پراحساس ، روحی بزرگ و آزادخواه و ذهنی روشن و نکته سنج و نقاد برای همیشه به زیر خاک سیاه رفت .

پنجاه سال نوشت و گفت ، از حقیقت ، از عدالت ، از تلخی و شیرینی ، از زشتی و زیبایی ، از درد و گله مردم ، از ظلم و جور ، از آزادی ، از سیاست و از هرچه که مسئله بود و به زندگی روز مردم و جامعه ایرانی ارتباط داشت .

او معلم بود ، ادیب بود ، عارف بود ، راستگو و مومن بود . او دنیا و زندگی را با صلح و عدالت و آزادی میخواست و زبان و قلم سرکش و تند و نقادش در راه ایجاد این زندگی پاک و منزه پنجاه سال در پهنه سیاست و روزنامه نگاری و معلمی با هیجان و التهاب مبارزه کرد... و عجب که طی این نیم قرن کشمکش و مبارزه ، این زبان و این قلم را نه زرخرد و نه زور و دیشب که برای همیشه دم از زندگی فرو کشید زبانش آزاد و قلمش سربلند و ایمانش پاک و منزه با او به سرای باقی شتافت و داغ هزار افسوس را بر قلب های گریان ما انداخت در رثای او چه بگوئیم که گویای تمام اندوه و حسرت ما باشد ؟

درمرگ يك آزاد مرد ، يك نویسنده شجاع ، يك فاضل و اديب
يك ایرانی وطن خواه ، يك مبارز راه آزادی و مشروطيت چه مرثیه‌ای
میتوان سرود که همه غمها و همه ندبه‌ها و همه افسوس‌ها در آن باشد ؟
فرامرزی ، در عرصه سیاست و روزنامه‌نگاری همیشه جسور و
يکه‌تاز و مبتکر و طرفدار حق و اصول بود .

وقتی با پیشه‌وری و تجزیه طلبان آذربایجان مبارزه میکرد و برای
بازگشت آن خطه از خاک وطن شجاعانه می‌جنگید بسیاری از قلم‌ها و
بسیاری از مرامها و بسیاری از سیاست بافان مطابق مد روز مدیحه‌گو و
ثناخوان تجزیه طلبان بودند .

وقتی به اشغال ایران توسط ارتشهای بیگانه می‌تاخت و از تعطیل
دموکراسی و دخالت سفرای روس و انگلیس و امریکادر امور داخلی ایران
و عزل و نصب وزیر و وکیل بدستور اجانب با شدت و حدت انتقاد و
مبارزه میکرد ، نوکرهای سفارت و دست نشاندگان اجانب در مجلس
و حکومت و مطبوعات همه جا پر بودند و ایرانی بودن و وطن خواه
بودن و مستقل بودن يك جنون و حماقت محض تلقی میشد .

او شجاع‌ترین قلم‌ها را برای دفاع از ایران و ایرانی داشت .
او درسالهای ضعف حکومت مرکزی ، درسالهای هرج و مرج سیاسی
حامی قانون اساسی و پشتیبان رژیم سلطنت مشروطه ، حامی نهضت
مترقی ایران‌نو و طرفدار آزادیهای مشروع فردی و مطبوعاتی بود .

فرامرزی آرزو داشت که ایران بدست ایرانی اداره شود و نفوذ
اجانب از این سرزمین برافتد و خاک این کشور زیر لوای پرچم مستقل
ایران بملت ایران تعلق یابد . او مرد روزهای تاریک و روشن تاریخ
معاصر ایران بود .

آرشیو کیهان گنجینه‌ای از اندیشه‌ها - شجاعتها دوران‌دیشی‌ها و
و آزاد مردی‌های اوست . از سال ۱۳۲۰ باتفاق دکتر مصباح زاده
فعالیت روزنامه نگاری خود را آغاز کرد . اولین روزنامه‌ای که منتشر
کردند « آینده ایران » بود .

این روزنامه که شعارهای میهنی داشت و بر ضد اشغال ایران
توسط ارتشهای بیگانه و تعطیل دموکراسی و مشروطیت و دخالت
سفرای انگلیس و روس در سیاست ایران مقالات آتشین می‌نوشت بزودی
توقیف شد . اما یاران از پای ننشستند و پس از چندی روزنامه کیهان
را انتشار دادند . مقالات انتقادی و سیاسی فرامرزى در کیهان از روز
اول توجه افکار عمومی ایران را بخود جلب کرد .

او به زبان مردم مینوشت . قصه و حکایت میگفت ، طنز و شوخی
را چاشنی منطق و عقل میکرد ، کلمات او کلمه‌های مردم کوچه و
بازار بود . نثرش روان ، جملاتش کوتاه و پر مغز و معنی عباراتش
دلنشین و محرک و قانع‌کننده بود .

در هر مقاله‌ای دو سه تا نقل و قصه داشت . قصه‌هایی که مربوط
به زندگی بودند و بین اندیشه‌های او و قلبهای مردم رابطه و جذبه
بر قرار می‌ساختند .

حق با او بود . جای روزنامه‌نگار در صف مردم است و خانه او
در قلب مردم . او قلبی به پاکی دریا ، اندیشه‌ای به پهنای زندگی ،
قلمی مثل شمشیر و دلی چون شیر داشت .

این راد مرد را چگونه می‌توان فراموش کرد و این مرگ اسف
بار را چگونه می‌توان پذیرفت ؟

اگر مردم به سائقه عادت ، اگر زمانه به رسم فراموشی استاد
را از یاد ببرند ، کیهان و مطبوعات ایران هرگز او را از یاد نخواهد برد.
هوای کیهان ، فضای کیهان و خانواده کیهان سیمای دلپذیر او
را هم چون پدری مهربان ، دوستی دلسوز و استادی متواضع برای
همیشه در یاد نگه میدارد .

همه ما امروز گریستیم. خرد و بزرگ . نویسنده و خبرنگار-فراش
و سردبیر ، حروف چین و صحاف و همه اعضای کیهان که چهل سال
فرامیزی را بعنوان يك معلم ، يك استاد و يك نویسنده توانا در میان
خود دیده بودند .

او را چگونه می توان از یاد برد ؟ وفقدان او را چگونه می توان
تحمل کرد ؟

تجلیل از استاد فرامرزى

جنازه نویسنده و روزنامه نگار نامى ایران درمیان تأثر عمومى
طى مراسم باشکوهى تشییع و دربهشت زهرا دفن شد.
نویسندگان، فضلا و روزنامه نگاران کشور امروز بااستاد
فرامرزى وداع کردند
جنازه فرامرزى روى دوش کارکنان کیهان از شبستان مسجد
سپهسالار تا آمبولانس حمل شد.
دهها تاج گل ازطرف مقامات و سازمانهای مملکتى به مسجد
سپهسالار ارسال شده بود.

۱۳۵۰ سالى خروشان درزندگى استاد

سال ۵۰ برای استاد، سال بازگشت بود . بازگشت به همهى
توانائیها، خروشها و جهشهایی که مى شد شیرین ترین و درعین حال
گزنده ترین لحنش را در سطر به سطر مقاله هایش دید. نه اینکه درسال—
های آخر عمرش بود ساکت نشسته باشد، نه: تا حدی از نوشتن کنار
کشیده بود و مى پائید جریانهایی را که هرآن میل به نوشتن را در او
بیدار مى کرد. در این سال، دوستان و طرفداران بی شمار استاد، درعین

حال که می‌دانستند سال‌ها و سال‌ها نوشتن او را خسته کرده است، از او خواستند که باز گردد و باز هم مدام بنویسد. چرا که قلم او حرکت و ذوق و موشکافی‌ای دیگر داشت و مسائل از دیدگاه او روان‌تر و دلچسب‌تر آشکار می‌شد.

استاد برگشت، باز هم هر روز، از پله‌های تحریریه کیهان بالا می‌آمد، صدای عصایش در راهرو صدای مهر بان خودش در فضای تحریریه می‌پیچید و همه را خشنود می‌کرد.

استاد بازگشت. به سنی در حدود هشتاد، جوانی بود پر شور و پر خروش و بسان ستاره‌ای که درخششی دیگر دارد و از خورشیدی دیگر مایه می‌گیرد. باور کردنی نبود. دست کم برای نویسندگان کیهان باور کردنی نبود بی‌تعارف همه فکرمی کردند که استاد خسته‌باز می‌گردد. دیگر توان جوانی را برای نوشتن ندارد. شاید که گاه به دلیل این ناتوانی سر رشته کلام را از دست بدهد و بنویسد که رفع نیاز کرده باشد و رفع تقاضا و خواهش. اما شگفتا که جوان آمد. جوان و توفنده و به یاد می‌آورد نویسنده‌ی دلیری را که به روزگار جوانی برای دفاع از حقوق تمام مردم فریاد می‌کشید و هر روز و هر لحظه هم فریاد می‌کشید. چرا که در ذهنش، تنها یک اندیشه و یک هدف هم‌شه جریان داشت: باید از حق و حقیقت دفاع کرد و به نبردی خستگی‌ناپذیر ادامه داد.

در این بازگشت که فورانی دوباره بود، هم غرور بود و هم امید، غرور و امید برای جوانانی که تازه قلم بدست گرفته‌اند و یا دیرسالی نیست قلم می‌زدند.

بسیار شنیده‌ام از نویسندگان جوان همین روزنامه‌ی خودمان که: مگر می‌شود در این سن و سال، ذهن آدم چنین زلال باشد و اینگونه روان آسان بنویسد و هر روز هم بنویسد؟

خیلی از نویسنده‌های همین کیهان فکرمی کردند که اگر به سن و سال استاد برسند، یا نمی‌توانند بنویسند و یا برای نوشتن يك سطر، باید روزها و ساعت‌ها با خودشان کلنجار بروند. اما استاد ساعتی پس از انتخاب موضوع، با مقاله‌ای زیبا و عمیق، از پله‌های تحریریه کیهان بالا می‌آمد. برای او که به سرحد تسلط رسیده بود و مفاهیم اجتماعی و سیاسی و ادبی را چون موم در دست داشت، نوشتن آسان‌ترین کار بود و پشتوانه‌ی این آسانی، ایمان استواری بود که همیشه بحق و حقیقت داشت و بدفاع از حقوق مردم دانش و آگاهی بیکران استاد که حاصل ۸۰ سال زندگی پرخروش و مبارز بود، یا ورع‌یزی بود که از ذهن خلأش، سلیس‌ترین و دلنشین‌ترین بررسی‌ها، انتقادات و تحقیق‌ها را بر صفحه کاغذ کشد. در این بازگشت، می‌بینیم که دوران دوباره‌ی استاد، بسدلیل تسلطش به مفاهیم و مفاهیم و موضوع اجتماعی و سیاسی و فرهنگی، سرشار است از مثالها و نمونه‌ها و حکایت‌هایی که هر آدمی را از هر قشری، به جاذبه‌ی قلمش گرفتار می‌کرد.

این بار، استاد نه تنها در مسائل مربوط به جامعه و سیاست و زندگی و فرهنگ و ادب ایران که در تمام مسائل جهانی، با منطقی استخوان‌دار و پذیرفتنی قلم می‌زد.

مقاله‌های «بعد از خرابی بصره؟» درباره اوضاع بنگلادش «جانشین اوتانت چه خواهد کرد؟» درباره وضع نا بسامان سازمان ملل متحد - «همه مقصرند» درباره پاکستان و بسیاری مقاله‌های دیگر، نشانه‌ی احاطه‌ی کامل استاد در آخرین سال قلم‌زنی است. تکیه‌گاه و پشتوانه‌ی پرارزش استاد در این بازگشت پرهیجان، در یکی از آخرین مقاله‌هایش آشکار می‌آید: «روزنامه‌نویس، به اطلاع و روشن ساختن اوضاع مملکت خود و دنیا خدمت می‌کند. بعلاوه، روزنامه‌نویس‌ها در راه میهن خود جهاد

می‌کنند. برای اینکه دردنیای امروز، برای دفاع از وطن و جهاد در راه ملت و میهن، مطبوعات دوش به‌دوش تجهیزات نظامی می‌روند.»

و در تحلیل وضع و هدف مطبوعات می‌نویسد:

«... من نمی‌خواهم بگویم هرروزنامه نویسی عبادت می‌کند یا هرروزنامه‌ای مقدس است. روزنامه مثل هرچیز مؤثری، خوبش بسیار خوب است و بدش بسیار بد. مثل شمشیر است. اگر شمشیر در راه اعلای کلمه حق گسترش و داد و جلوگیری از تجاوز به حقوق مردم بکار رود، آن شمشیر مقدس و صاحبش مجاهد است. ولی اگر با آن گردن‌بی‌گناهی بزنند، جنایت و معصیت است.»

در کوره‌ی این سال، استاد عجیب آب دیده شده بود. حیف بود در حالیکه لب فرو بسته است چشم از جهان فرو بندد و خود نیز به همین اصل معتقد بود و در آخرین مصاحبه‌ای که به دلیل انتشار کتابش با کیهان داشت در این باره گفت:

«... چرا دلم نمی‌خواهد بنویسم. مگر می‌شود بیماری و ناتوانی جسمی باعث شود نویسنده‌ای دست از نوشتن بکشد و یا لااقل میل به نوشتن در او فروکش کند. کیهان خانه‌ی من است. بچه‌ها همه فرزندان من هستند و من از خدایم خواهم که همیشه با آنها همدوش و همراه باشم. اگر می‌بینید مدتی است نمی‌نویسم، برای اینست که شرایط را برای نوشتن مناسب نمی‌بینم.»

بهر حال، پس از این مصاحبه بود که استاد بازگشت، حالا، یا شرایط را مناسب‌تر می‌دید و یا احساس می‌کرد که نویسنده در هیچ شرایطی نباید از پا بنشیند.

سال ۵۰ بی‌تردید و بدلیل مقاله‌های بحث‌انگیز و پر طالب استاد پر خروش‌ترین سال زندگی روزنامه‌نگاری او بود. در همین سال بود که

مقاله‌ی توفنده‌اش درباره « شعر کهنه و نو » چنان بحث و گفتگوئی برانگیخت ، که شاید کیهان در این سالهای اخیر ، چنین بحث گرمی نداشته‌است. از این گذشته، آخرین بحثی که استاد بامقاله‌اش برانگیخت، چنان سیل نامه‌ها و اظهارنظرها را به بازهم کیهان در سال‌های اخیر سوی کیهان سرازیر کرد که نمونه‌اش را ندیده‌است.

در پاسخ‌هایی که در این باره می‌رسید، حتی کسانی که با استاد به مخالفت برمی‌خواستند، بدلیل اینکه ذهن پرخروشش را پذیرفته‌بودند، لحن بسیار احترام‌انگیز داشتند.

چرا استاد فرامرزى در آخرین سال مقاله‌نوبسى‌اش، چنان فوران و خروشى داشت. چرا؟ شاید عى‌دانست که آخرین سال زندگى را مى‌مى‌گذراند و باید تمام وجودش را بیرون بریزد. شاید.

فرامرزی ، يك ضايعه اجتماعي و ادبي ايران

ديشب کشورما عبدالرحمن فرامرزی را
از دست داد و این غم بزرگی بود برای همه
کسانی که او یا قلم او و افکار او و صراحت و
بی پروائی و شجاعت اخلاقی ، قلمی و لفظی
او را میشناختند و چه بسیارند چنین کسانی .
درگذشت استاد عبدالرحمن فرامرزی خاصه
برای «کيهان» که با او آغاز کرد ، با او پا گرفت
و با او به پیش رفت غمی سنگین و طاقت کش
است و اکنون که مامیخواهیم این مرگ تحسر
انگیز و این اندوه بزرگ را با خوانندگان خود
در میان بگذاریم ، در هیجان و اندوه از دست
دادن فرامرزی نمیدانیم چگونه آغاز کنیم و
و چه بگوئیم که بتواند انعکاس غم بزرگ ما باشد .
چه بهتر که از زبان دوستان او و دوستان اران



قلم او و مشرب او بشنوید .

استاد عبدالرحمن فرامرزی ساعت ۴ بامداد امروز بر اثر عارضه سکته قلبی در بیمارستان مهر درگذشت .
شادروان فرامرزی هنگام مرگ ۷۵ سال داشت و در واپسین لحظات عمر دیده از جهان فرو می‌بست چند تن از فرزندان او بر بالین او بودند.

سابقه بیماری

مرحوم فرامرزی قبلاً از اینکه بر اثر سکته دیشب از پای در آید ، قبلاً نیز چهار مرتبه دچار سکته مغزی و قلبی شده بود و هر بار بوسیله پزشکان معالج تحت مراقبت قرار میگرفت .
اولین بار در ۱۳ سال قبل دچار سکته خفیفی شد - پس از آن در سال ۱۳۴۲ - سکته دیگری که قلبی بود به اودست داد و یکبار دیگر در سه سال قبل به سکته مغزی دچار شد و بالاخره چندی قبل چهارمین سکته به سراغش آمد و برخلاف دفعات قبل که دوران نقاهت و مداوایش غالباً کوتاه بود - این بار بعثت کهولت سن و ادامه کسالت طولانی تر شد بطوریکه مدت سه هفته در بیمارستان بستری شد و از همین موقع بود که سلسله مقالات استاد در روزنامه کیهان به علت بیماریش متوقف شد و دیگر کسی آثار قلمی و ارزنده این نویسنده بزرگ را در روزنامه ندید .
مرحوم فرامرزی پس از اعاده نسبی سلامتی خود از بیمارستان به خانه رفت و ده پانزده روز در منزل به استراحت پرداخت تا اینکه برای يك معاینه کامل عازم پاریس شد ، در همان وقت پزشکان ایرانی حال استاد را « مساعد » تشخیص دادند .

استاد فرامرزی چهارشنبه هفته گذشته از پاریس به تهران بازگشت در موقع توقف در پاریس مرتباً با ارسال نامه روزنامه کیهان و خانواده اش را در جریان حال خود می گذاشت و حتی یکبار نوشت که «..... چیزیم نیست، فقط کلیه هایم کمی کوچک شده و مهره های ستون فقراتم به یکدیگر

نزدیکتر شده است ...» و در معاینه معلوم شد بیماری نفرس که شایعه

ابتلاء آن در استاد و اطرافیانش جریان داشت واهی بوده و ناراحتی پایش مربوط به همین عوارض بخصوص مهره های ستون فقراتش بوده است. پزشکان بوی توصیه کرده بودند که با مصرف دارو باید از کوچک تر شدن کلیه جلوگیری کند.

نویسندگان و اعضای خانواده کیهان که غالباً با استاد سر میزدند و از وی عیادت میکردند در روزهای اخیر اظهار نظر میکردند از روزی که استاد فرامرزی از پاریس مراجعت کرده است بعکس موقع عزیمتش حالش چندان خوب نیست زیرا مرتباً در خانه می خوابد و در نتیجه اینطور تصور میشد که بیحالی او ناشی از خستگی سفر است یا اینکه او ره اش بالارفته است. پزشکان معالجش گفته بودند هر ده روز یکبار باید «چک آب» بکند. بطور کلی کسل بود و با کسی حرف نمیزد، ساعتها می خوابد و هنگام بیداری بزحمت راه میرفت فریدون فرامرزی یکی از فرزندان استاد میگفت دوشب قبل پدرم را نزد پزشک بردیم و طبیب معالجش گفت هفته دیگر باید آزمایش او را از او بعمل بیاید.

انتقال به بیمارستان

اینموضوع ادامه داشت تا اینکه نیمه شب گذشته حدود ساعت

۳ احساس کرد که نفسش تنگ میشود و این موضوعی بود که دوسه بار در گذشته برایش پیش آمده بود . همه اهل خانه نگران شدند و فوراً او را با اتومبیل به بیمارستان مهر منتقل کردند در راه حالش خوب بود . توی اتومبیل پایش را رویهم انداخته بود و فکر نمیکرد حالش بوخامت بگذارد .

در آسانسور بیمارستان حالش بدتر شد ، دکتر معالجش هم که قبلاً با تلفن احضار شده بود در همین وقت از راه رسید و او را بداخل اتاق بردند و از آن پس ما را باتاق راه ندادند .

دکتر منوچهر فرامرزى برادرزاده مرحوم فرامرزى که شب گذشته با عجله خود را به بالین استاد رسانده بود امروز گفت پس از انتقال استاد به داخل اتاق بیمارستان پزشکان پنج بار او را ماساژ قلبی دادند ولى استاد کم کم نفسش بشماره افتاد و در حالت اغما در ساعت حدود ۴ صبح دیده از جهان فرو بست مصطفی فرامرزى پسر دیگر استاد گفت که مرحوم پدرش در آخرین لحظات حیات چیزی نگفت و وصیتی از خود بجای نگذاشت .

بیوگرافی شادروان فرامرزى

عبدالرحمن فرامرزى فرزند شیخ عبدالواحد در سال ۱۲۷۶ هجری قمرى در موطن خود لار ، فارس بدنیا آمد و پس از طى تحصیلات خود در فارس - بحرین و عربستان (۴۰ سال قبل) بسا خانم کبرى جواهرى « فرامرزى » که از خانواده هاى اصیل تهرانى است پیوند زناشوئى بست .

حاصل این ازدواج ۴ پسر و يك دختر بود که دو پسر او در

۲۹ سالگی و ۶ ماهگی از دست رفتند و دو پسر و يك دختر اکنون باقی مانده‌اند ،

فرزندان فرامرزى همگى از مكتب دانش پدر بهره‌هاى فراوان بردند و تحصيلات خود را تا مرحله على طى كردند .
فرزند ارشد مرحوم فرامرزى كه پرويز نام داشت در ۱۴ سال قبل در سن ۲۹ سالگى بعلت ناراحتى كبد در پاریس جوانمرگ شد .
همایون فرامرزى فرزند ديگر مرحوم عبدالرحمن فرامرزى در سن ۶ ماهگى درگذشت .

دو پسرى كه اکنون از پدر دانشمند خود بجای مانده‌اند بترتيب مهندس مصطفی فرامرزى ۳۴ ساله مهندس راه و ساختمان و فریدون فرامرزى ۳۲ ساله تحصيلكرده رشته روزنامه نگارى هستند و تنها دختر فقید سعيد ، پروین فرامرزى كه ۲۶ سال دارد . فارغ‌التصصيل دانشكده زبان انگلیسى است و همگى در تهران بسر میبرند .

به گفته فریدون فرامرزى مرحوم عبدالرحمن فرامرزى دارای ۱۳ خواهر و دو برادر بود كه دو برادرش احمد فرامرزى نماینده اسبق مجلس شورایملى و عبدالله فرامرزى كارمند عالیرتبه وزارت كشاورزى هر دو فوت شده‌اند .

اجداد فرامرزى همیشه از روسای فرامرزان كه مقر آنها « گچو » - از توابع فارس میباشد ، بوده‌اند .

فرامرزى از سال ۱۳۰۲ وارد خدمت وزارت فرهنگ « آموزش و پرورش فعلى » شد و در مدارس متوسطه و سیاسى (دارالمعلمین) بتدریس ادبیات ، فلسفه ، منطق و عربى پرداخت و مدتی هم عضو

وزارت امور خارجه بود .

در زمان سلطنت اعلیحضرت رضا شاه کبیر که اداره روزنامه نگاری تاسیس شد و ریاست آن بعهدہ آقای علی دشتی بود ، از فرامرز برای همکاری در آن اداره دعوت شد . دشتی پس از چندی بععلل پاره‌ای اختلافات ازاین دستگاہ کناررفت و ریاست آن به فرامرز محول گردید .

ریاست این اداره تا قبل از شهریور سال ۱۳۲۰ بعهدہ مرحوم فرامرز بود . مرحوم فرامرز پس از آن‌به اتفاق برادرش مرحوم احمد فرافرز مجله تقدّم را منتشر کرد و در روزنامہ شفق کہ به همت علی دشتی منتشر میشد مقالاتی مینوشت :

فرامرز از سال ۱۳۲۰ با همکاری آقای دکتر مصباح زاده فعالیت روزنامہ نگاری خود را آغاز نمود و اولین روزنامہ‌ای کہ منتشر کردند آیندہ ایران بود . این روزنامہ پس از چندی توقیف شد .

فرامرز و دکتر مصباح زاده پس از توقیف روزنامہ آیندہ ایران به انتشار روزنامہ کیهان پرداختند . مقالات انتقادی و اجتماعی فرامرز از بدو انتشار روزنامہ کیهان انظار عموم را جلب کرد و مرحوم فرامرز تا پایان روزهای زندگی پرفراز و نشیب خویش همواره قسمت‌های سیاسی و اجتماعی روزنامہ کیهان را زیر نظر داشت و به کیهان عشق میورزید . شادروان فرامرز جای خاصی در بین قلوب همه کیهانیها داشت و از محبوبیت فوق العاده‌ای برخوردار بود بطوریکہ تمام اعضای خانوادہ کیهان کہ شامل صدہا نفر کارکنان تحریری و اداری میباشند، قلباً فرامرز را دوست داشتند و وی همواره از محبوبیت و احترام خاصی برخوردار بود .

درگذشت استاد

و این غم‌انگیزترین خبری بود که «کیهان» دیروز باخوانندگان خود در میان گذاشت .

بی تردید فرامرزی از چنان استحقاق و قابلیت‌ی برخوردار است که فقدان او يك فقدان بزرگ و غیرقابل جبران برای جامعه ایران بشمار آید. او که بیش از چهل سال با شجاعت و صراحت و بی پروائی برای جامعه ایران قلم زد ، دردها و نابسامانیها را بازگفت و از ایراد و انتقاد کردن هرگز نهراسید و به بازگویی نارسائی‌ها و چاره‌جویی آنها برخاست و یکدم رسالت خود را برای بهزیستی جامعه ایران فراموش نکرد، به همه مردم ایران و به تاریخ ایران تعلق دارد.

برای کیهان که در سی و یکسال عمر خود خبرهای شادی‌انگیز و اندوه‌زای بسیاری را با خوانندگان خود در میان گذاشته است، مصیبتی بزرگ است بازگو کردن خبر درگذشت مردی را که در بنیانگذاری «کیهان» فعلاً نه شرکت کرد، بی امان و خستگی ناپذیر در پیشبرد آن کوشید و حتی يك لحظه هم این فرزند دردانه خود را فراموش نکرد. فرامرزی روزنامه نویسی را آگاهانه و با پذیرش يك رسالت بزرگ سیاسی آغاز کرد. او که در بحرانی ترین سال‌های تاریخ اخیر

ایران این رسالت بزرگ سیاسی خود را تا مرز پارلمان و ارگان‌های عمومی سیاسی گسترش داد، همه وجود خویش و تمامی قدرت و بینش سیاسی خود را در خدمت رسالتی که بر عهده گرفته بود گذاشت.

فرامرزی يك مرد کامل عیار سیاسی، يك مبارز سرسخت و خستگی ناپذیر در راهی بود که به حقیقت و حقانیت آن ایمان داشت. او - رادمردی که امروز دیگر در میان ما نیست - مکتب تازه‌ای را در روزنامه نویسی بنیاد گذاشت، نشر او نمونه‌ای از درست نوشتن و روان نوشتن و شیرین بیان داشتن را در برابر مآر دارد. او به ما آموخت که چه بنویسیم و چگونه بنویسیم او به ریزه کاریها و دقایق ایجاد رابطه میان نویسنده و خواننده واقف بود و او از فضیلت به هنگام گفتن نیز برخوردار بود و همین خصوصیت فرامرزی بود که هر مقاله فرامرزی به مثابه يك واقعه بزرگ در جامعه ما نمودار میساخت. و اینکه هر مقاله فرامرزی همچنان يك واقعه بزرگ در اجتماع ما بود، نه تنها نشانی از بزرگی و ارجمندی او بود، بلکه نشانی از گرامی داشت جامعه ما از فرامرزی و ارجی بود که بر او، افکار او و نوشته‌های او می‌گذاشت.

و فرامرزی ما ژرف‌تر و بزرگ‌تر از آنست که بتوان با مقاله‌ای حق او را ادا کرد. ولی با این حال ما بر آنیم که تا مرز امکان دینی را که به فرامرزی داریم، ادا کنیم - گرچه بخاطر عظمت فرامرزی امید توفیق در آن نداریم. فرامرزی دیگر در میان ما نیست. او در گذشته است ولی پایان نیافته و فرق است بین آنکه میمیرد و تمام میشود و آنکس که میمیرد ولی تمام نمیشود.

استادفرامری در بهشت زهرا بخاک سپرده شد

امروز گروه کثیری از شخصیت‌های مملکتی و فضلا و نویسندگان و روزنامه‌نگاران، با حضور در مراسم تشییع جنازه، عبدالرحمن فرامری، با استاد وداع کردند و جنازه آن شادوان در میان تأثر و حسرت دوستان و همکاران وی - در مقبره خصوصی در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

در مراسم تشییع جنازه شادروان فرامری، روسای مجلسین، نماینده نخست‌وزیر و چند تن از وزراء، شخصیت‌های برجسته مملکتی و روزنامه‌نگاران و طبقات مختلف مملکتی شرکت داشتند.

در مسجد سپهسالار

از ساعت ۸ صبح امروز بیست و یکم تیر ۱۳۵۱ بتدریج شخصیت‌ها و طبقات مختلف مردم برای شرکت در مراسم تشییع جنازه استاد فقید به مسجد عالی سپهسالار آمدند. شرکت کنندگان قبل از ورود به شبستان مسجد سپهسالار مراتب تأثر و تسلیت خود را به بازماندگان و بستگان مرحوم فرامری و همچنین سناتور «کنر مصباح زاده و سناتورها و نمایندگان استان فارس که در سرسرای در ورودی ایستاده بودند ابراز میداشتند و پس از ورود به شبستان برای ادای احترام بطرف تابوت حامل جنازه شادروان

فرامرزی می‌رفتند .

تشییع کنندگان

از جمله شخصیت‌هایی که به احترام درگذشت استاد عبدالرحمن فرامرزی، برای شرکت در مراسم تشییع جنازه آن شادروان در مسجد سپهسالار حضور یافته بودند عبارت بودند از آقایان جعفر شریف‌امامی رئیس مجلس سنا، عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورای ملی، مهرداد پهلبد وزیر فرهنگ و هنر، حمید رهنما وزیر اطلاعات، سناتور علامه وحیدی‌نایب‌التولیه مسجد سپهسالار، سناتور عباس مسعودی مدیر مؤسسه اطلاعات، رئیس کانون وکلای دادگستری و همچنین عده‌ای از سناتورها و نمایندگان مجلس شورای ملی، مدیران روزنامه‌های یومیه و مجلات هفتگی، جمعی از وزرای سابق و نیز نمایندگان ادوار گذشته مجلسین - معاونان و مدیران کل وزارتخانه‌ها - قضات و وکلای دادگستری، استادان دانشگاه و فضلا و محققین و نویسندگان برجسته کشور، نمایندگان سازمان‌های مختلف ملی و دولتی، گروه کثیری از دوستداران و همشهریان و نیز اعضای تحریری و اداره روزنامه کیهان .

مراسم تشییع

در ساعت ۹ بامداد جنازه شادروان فرامرزی از شبستان مسجد تشییع شد . تابوت حامل جنازه را کارکنان کیهان بر روی دوش حمل می‌کردند - بدنال جنازه فرزندان و اعضای خانواده مرحوم فرامرزی حرکت می‌کردند و سپس شخصیت‌های مملکتی در حرکت بودند .

در پیشاپیش تابوت دهها تاج گل که از طرف شخصیتها و مقامات مختلف مملکتی ارسال شده بود، حمل میشد. از جمله تاج های گل اهدائی آقای دکتر اقبال رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران، تاج گل وزارت اطلاعات، تاج گل وزارت آموزش و پرورش، تاج گل حزب ایران نوین، تاج گل سازمان رادیو تلویزیون ایران، تاج گل مردم لارستان، تاج گل سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات، تاج گل روزنامه کیهان، و همچنین تاج های گل ارسالی از طرف سازمان های تابعه موسسه کیهان از جمله دانشکده علوم ارتباطات، کیهان اینترنتی، مجله زن روز، مجله کیهان ورزشی، کیهان سال، مجله کیهان بچه ها، کیهان های خانواده، آرشیو حقوقی کیهان، تعاونی کیهان، اعضای چاپخانه کیهان، نویسندگان و خبرنگاران کیهان، دانشجویان دانشکده علوم ارتباطات، سازمان شهرستان های کیهان و چندین تاج گل دیگر.

در محوطه مسجد سپهسالار گروه کثیری از طبقات مختلف مردم اجتماع کرده و تأثر خود را از درگذشت این نویسنده بزرگ پنهان نمیداشتند.

مأموران انتظامی در داخل و خارج مسجد سپهسالار نظم عبور و مرور را زیر نظر داشتند.

بدین ترتیب تابوت حامل جنازه شادروان فرامرزی از مسجد سپهسالار به خیابان مقابل مسجد انتقال یافت. پس از آن جنازه از روی دوش خبرنگاران و نویسندگان و گارکنان کیهان بزر آمد و آرام در آمبولانس قرار گرفت و سقف و اطراف آمبولانس از تاج های گل پوشیده شد، چند وانت دیگر دهها تاج گلی را که از طرف شخصیتها و مقامات

سیاسی و علمی مملکت ارسال شده بود درخودگرفت و در حالی که نزدیک به ۵۰ اتومبیل زنجیروار دهها نفر از بستگان، نویسندگان و خبرنگاران کیهان، دبیر کل انجمن قلم و عده کثیری از فضلا و ارباب قلم را سوار کرده بودند، بطرف بهشت زهرا حرکت کردند.

مقارن ساعت ۱۰ بامداد آمبولانس حامل جنازه وارد باغ بهشت زهرا شد و پس از انجام مراسم مذهبی جنازه شادروان با کسب اجازه از همسر و فرزندان آن مرحوم در مقبره اختصاصی به خاک سپرده شد. مقبره‌ای که جنازه استاد فرامرزى در آن دفن شد، متعلق به آقای توسلی مدیرعامل سازمان گورستان بهشت زهرا بود که به مؤسسه کیهان واگذار کرد و مدیرمؤسسه کیهان از این اقدام مدیرعامل سازمان بهشت زهرا تشکر کرد.

روزنامه کیهان

از : دکتر صدرالدین الهی

فرامرزی ، آتشغشان خاموش

استاد : این است آنچه تو بمن آموختی

استاد از دور ترین روزها آغاز می کنم . از سالهای دبیرستان
و يك كتاب كه بر پشت جلد كهنه‌ی آن سه نام نوشته شده بود :
احمد بهمنیار - فاضل تونی - عبدالرحمن فرامرزی.

كتاب صرف و نحو و قرائت عربی بود . و ما از عربی بدمان
می آمد زیرا كه همه بی بند و باریهای شیرین زبان فارسی را در برابر
آیات محكمات قواعد زبان قرار میداد . پس كودكانه با مؤلفان دشمنی
داشتیم ندیده و نشناخته .

هر بار كه معلم با كج خلقی چوبی بكف دستم میزد كه چرا
فتحه‌ای راضمه خوانده‌ام یا بحروی را مفتوح من باین سه نام میانیدشیدم
كه چگونه مرا بدام بلا در انداخته‌اند . هنوز درد چوبها را كف دستم
احساس می‌كنم . سهمی از این درد را تو دادی و استاد در آن روزهای
دور من ترا هیچ دوست نمی‌داشتم .

استاد کمی جوان‌تر شدم . با نام تو در کسوفی دیگر آشنا گردیدم . « داستان دوستان » را می‌نوشتی . حکایت دل دادن‌ها و دل سپردن‌ها و معجزه بود این حکایت که از زبان تو هر بار شنودن نام‌کرر مینمود . افسانه را به حلاوت کلام آمیخته بودی و در دل هر صاحب‌دلی شوری بپا میکردی و هر زاهد بارعی را با شراب کلامت از خشک مغزی به تردماغی می‌کشیدی . ما که جای خود داشتیم . فصل غریبی است فصل نگرستن به پنجره‌های بسته ، آواز خواندن در کوچه‌های دراز . نگاه کردن به مهتابی که هنوز چنگال « آرمسترانگ » رخساره‌اش را نخراشیده است . در این فصل تو ما را به باغ کلمه‌ها می‌بردی و من نوازش دست هزاران هزار عذرا و شیرین لیلی را روی صورت صاف جوانی احساس میکردم و نکبت آغوش عشق‌های پس افکند قرون را میان بازوان خالی و جوان و بی تجربه‌ام می‌فشردم و شعری زمزمه میکردم . شعری از خودم .

و استاد تو چونان معلم عشق مرا شاعری آموختی .

استاد ! سرمقاله‌های ترا می‌خواندم . در کیهان . در آن زمان بقول خودت مرا حق بودم . یعنی موی سر و صورتم بدرستی نروئیده بود . کلمه‌ها شکل دیگری داشت تو پنداری که از آتش ساخته و میدیدم با کولباری غنی از فرهنگ عرب و دانش پارسی و سحر کلامی معجزه‌گرتر از « خاك سامري » . حسادتى داشتم که چرا نمی‌توانم این چنین بنویسم . حالا تو را از نزدیک می‌شناختم . کارم را در روزنامه آغاز کرده بودم روزنامه بسی کوچک بود و تو بسیار بزرگ .

هر صبح‌دم به تحریریه می‌امدی . جمع ما از ده تجاوز نمی‌کرد . وسط اطاق می‌ایستادی پاها را باز می‌گذاشتی . دستهایت را بهم قلاب

میکردی و شسته‌هایت را دور هم می‌چرخاندی و میپرسیدی:

— بچه‌ها مقاله دیشب چطور بود؟ امروز چه باید بنویسم؟

و این تو بودی — آنهمه شکوفایی و عظمت که از ما سؤال میکردی ما را طرف شور قرار میدادی و حرف درست را می‌پذیرفتی. و استاد تو بمن فروتنی را آموختی.

استاد! همه چیز بوی نفت میداد. دست و بال تو هم نفتی بود و ناگزیر کاغذ و قلمت. در کشاکش این هیاهو تو غارتگران رادشنام میدادی و آنچه را که تجربه پراحساست بتو می‌گفت بی‌پروا و باجرات می‌نوشتی. نوعی گردنکشی و سختی کوشی نشان میدادی. به مجلس راه یافته بودی خیلی‌ها تعریف نطقت را میکردند. این خیلی‌ها همیشه و در همه زمانها در کنار همه آدمهای موفق قرار داشتند و ستایشگری کرده‌اند. ما خاموش و بسی صدا نطق‌های ترا می‌شنیدیم. اما مشتاق مقاله‌هایت بودیم. یکروز سرپله‌ها گریبانت را گرفتیم و گفتیم:

— استاد صد نطق تو يك مقاله‌ات نمی‌شود.

اول بر آشتنی و آنگاه خیره در من نگریستی و آهسته گفتی:
— حق با تست من مرد قلمم.

روزگار گذشت و آن زبان آتشین که نمی‌توانست آرام بماند در برخورد با امواج سیاست به خاموشی رفت. تو با حرکت امواج سیاست جور در نمی‌آمدی.

استاد تو بمن سیاست را نیاموختی زیرا که خود سیاست‌نیاموخته

بودی.

استاد! حالا به طعن و طنز و کنایه آنچه را که من می‌نوشتم

قبول داشتی. میخواستم بروم اروپا آمدم در اقامت خدا حافظی. تکیده بودی و رنجور اما همچنان مغرور و تندنگر چونان کشتی سرکشی بادبان برافراشته آقای رهنما - زین العابدین خان هم در اطاقت بودند. بایشان معرفی شدم و بمن گفتی :

- بیا عضو انجمن قلم بشو منهم عضوم.

و وقتی پرسیدم برای چه کار جواب دادی :

- که از آزادی قلم دفاع کنیم .

خوب نگاهت کردم . و تو تاب این نگاه را نیاوردی پس آن خنده شیرین را سردادی خنده‌ای که دندانهای کرسی طلایست را نشان میداد. و آقای رهنما گفتی :

- چیز غریبی است این جوانها چه خیره‌سرنسند آزادی قلم را باور ندارند .

و ایشان فرمودند :

- همه جای دنیا همینطور است.

و تو این بار بی صدا و آرام خندیدی یا زهرخند زدی نمی‌دانم ولی استاد تو بمن «رندی» را آموختی.

استاد ! موضوع شعرنو پیش آمد. مقاله‌ای نوشتی. دلم سوخت. شب تا صبح بیدار نشستم و جوابی بر آن نوشتم. از بعد از آن آخرین دیدار، نزدیک شش سال بود که ترا ندیده بودم. فقط آن چند هفته تو چونان آتشفشانی که بناگهان دل مشتعل را می‌گشاید زبان قلم گشوده بودی. جمعی می‌گفتند که این واپسین فروغ است و ما با آنکه این حقیقت را در دل داشتیم بر زبان آوردنش را میسر نمی‌پنداشتیم. راست چون آتشفشان خشک و تر را می‌سوختی. و من دلم سوخت برای

آنکه دیدم جمعی اندیشه درست ترا که هوادار استکام و سلامت و جزالت زبان فارسی هستی بکمک خواسته‌اند تا ضعف خویش را در پس پرده ترانایی تو پنهان دارند . پس نوشتم و آنگاه که آتش‌زبانیه زد دیدم که گروهی من و ترا به مواضعه متهم ساخته‌اند تا بحث داغی برای روزنامه برپا شود و بریده و شکسته باد این هر دو دست اگر که صاحب آنها در طول این مدت حتی یکبار با تو سخن گفته بود .

تو بر عقیده خویش استوار ماندی نوشتی و باز دفاع کردی و از پا نشستی و در صف مخالفت با من دشمنی ورزیدی و کار بحث تا حد جدل و مغالطه بالاگرفت تو همچنان از عقیده‌ات دفاع کردی . استاد من از تو سماجت و اصرار را آموختم .

استاد ! شنیدم که بیماری و در بیمارستان آمدم به دیدنت . بزحمت چشم‌گشودی سلامت گفتیم با نرمی پاسخ دادی دستت را بسویم دراز کردی . هنوز انگشتهایم نوازش مهربان و آرامش دهنده دست ترا احساس می‌کنند . بریده و آهسته و شکسته سخن می‌گفتی . بمن نگاه کردی چشمکی زدی و گفتی :

— شعر نیما را حفظ هستی ؟

هر دو خندیدیم و برایت خواندم :

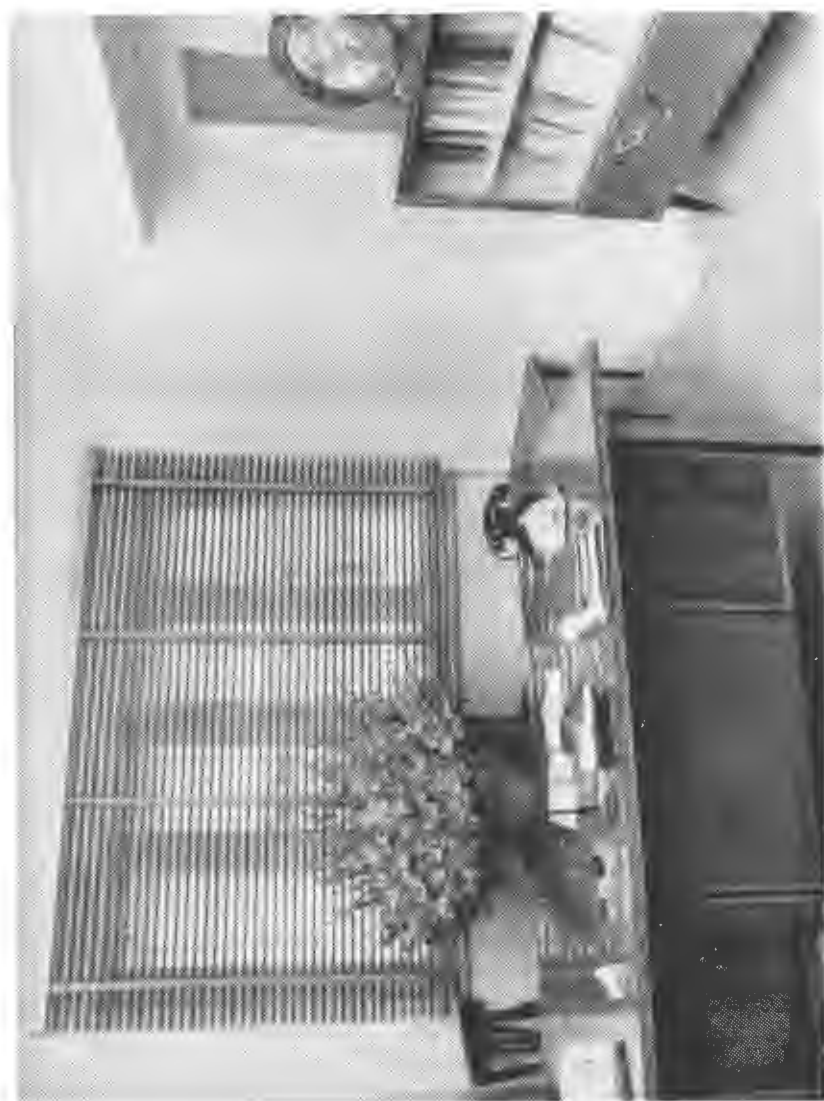
« من دلم سخت گرفته است از این میهمانخانه مردم کش روزش

همه شب »

نوانی بصدایت دادی و مرا گفتی :

— من میمانم . من صاحب قلم هستم . اسم من باقی خواهد ماند .

از خودم پرسیدم اینهمه شك چرا در چیزی که یقین است . و



آنگاه مرا گفتی :

– نباید ترسید . فکر راباید بیان کرد. حداقل در وقتی که میشود
و در حدی که میتوان.

بمن گفتی :

– از من که دلخور نیستی. دلم نمی‌خواهد کدورتی با هم داشته
باشیم.

دیدم که راست گفته‌اند آتشقشان رو بخاموشی است. چراغ
خانه آخر روشن است و گرنه آن توسن سرکش که تازیانه قلم بدست
داشت این چنین رام و آرام نبود .

– استاد من از تو تسلیم و بخشایش را آموختم.

استاد ! بمن خبر دادند که آرامش بر توفان چیره شده است.
از من خواستند بنویسم . و گلویم فشرده است از خیال ترك مردی که
بمن بسیار آموخت.

در آن روز ، جوانان ملامتم میکردند که چرا اینهمه ترا استاد
خطاب کرده‌ام. آنچه نوشتم شاید پاسخی باشد باینکه در عصر غارت
جرأتها و یغمای شهادتها چقدر سخت است ازدست دادن مردی با جرأت
و صاحب قلمی با شهادت. دیگران در وصف قلم و هنر و سخن تو
قلم زده‌اند . این نوشته اندك و این چند سطر كوتاه در حقیقت يك
خدا حافظی صمیمانه است از تو از مردی که صدای قدمهای سنگین و
خسته و بیمارش حتی در این واپسین روزها آرامش و استواری و
توانایی را در تحریریه خیلی بزرگ بارمغان می‌آورد.

در برابر یاد عزیز تو خاموش می‌ایستم. بسالهای رفته می‌اندیشیم

و بسالهایی که خواهد آمد. و تو در آن سالها بیادها خواهی ماند. همه خواهند دانست که نثر روزنامه ما شیوه سرمقاله نویسی در روزنامه روزانه، استادی داشته است و بنیلن گذاری. من اینرا بشاگردانم خواهم آموخت و استاد امروز ، امروز که روز خدا حافظی است بگذار تا بگویم :

من ترا با صمیمیت دوست می دارم. کاش میدانستی کاش.....

از کیهان ورزشی

در گذشت استاد فرامرزی مدیر کیهان

صبح چهارشنبه پیش هنوز افق شرق کاملاً روشن نشده بود که مرد بزرگی ازدنیارفت . او استاد عبدالرحمن فرامرزی بود که وفاداری و صداقتش در موسسه کیهان برآستی نمونه بود. از آن روز که کیهان کوچک بود و در يك زیر زمین محله سرچشمه تهران چاپ میشد تا حال که موسسه‌یی بزرگ با انتشارات گوناگون شده است ، استاد فرامرزی یار یکدل کیهان بود

شادروان استاد فرامرزی بویژه برای جوانان این مرز و بوم معلمی دانشمند و گرانمایه بود و طی مدت چهل سال که با شجاعت و صراحت قلم زد ، درسهای بس گرانبها به جوانان آموخت .

او خوب می نوشت و باروانی و فصاحتی که داشت، مکتب تازه‌یی در مقاله نویسی ایجاد کرد که الگوی هزاران نویسنده جوان بود و هست اما تا حال کسی رازهای باریکتر از موی و نکته سنجی و بذله گویی و و عمق نوشته‌های او را بدرستی تقلید نکرده است چه او این هنر بزرگ

را در سایه گنجینه گرانبھائی از علوم اجتماعی و زندگی میان مردم کوچه و بازار اندوخته بود که آنرا با استعداد خدادادش صیقل میداد . به لطف حافظه خیره کننده اش همه تجربیات زندگی ۷۸ ساله اش را بکار میگرفت و بهر مناسبت بخشی از آن را به شیرینی مینوشت و آوردن همین خاطرات دوست داشتنی بود که به نوشته هایش مایه یی بس گرانبھا می بخشید و آن را غیر قابل تقلید میکرد .

مثل همه بزرگان دانا ، فروتن ، درویش و آزادمنش بود و با همه اندوخته گرانبھائی که داشت گاهی با ساده ترین نویسنده و خبرنگار مشورت میکرد .

من خیلی کوچکتر از آنم که بتوانم از این استاد بزرگ آنطور که بود یاد کنم . در این نوشته کوتاه تنها میتوانم نسبت به مردی که در بیست سال اخیر سخت گرامیش میداشتم ادای احترام کنم . وقت و حوصله روزنامه و مقاله خواندن ندارم اما هر وقت بالای مقاله یی چشمم به نام عزیزش میافتد با حرص و ولع تا آخرش میخواندم و بعضی و مقالات او تنها نوشته هائی بودند که در همه عمرم دو بار و سه بار خواندم و لذت بردم .

فرامرزی محبوب کیهانی ها بود . هر گاه که به هیئت تحریریه میآمد صدای خنده بلندش ، شوخی هایش و بحث های شیرینش امید می بخشید و خستگی از تن بیرون میبرد .

همیشه از اولین در تالار هیئت تحریریه وارد میشد ، کنار همه میزها میرفت و با همه خوش و بش میکرد . مهربان و شیرین سخن و بذله گو بود .

آخرین بار که او را در هیئت تحریریه دیدم ناراحت و رنجور

بود ، پایش بیشتر از گذشته روی زمین کشیده میشد ، صورتش سخت در هم شکسته بود ، اما همچنان سرزنده و شاداب ، مانند همیشه دور زد و با همه سلام و علیک کرد . وقتی داشت از در آخر تالار بیرون میرفت با آنکه از دیدنش شاد شده بودم ، غمی سنگین بر دلم نشست ، زیرا برای نخستین بار احساس کردم که پدر دانشمند ما دیگر دیری نخواهد پائید . با چشمانم آنقدر دنبالش کردم تا از پله ها پائین رفت و آن آخرین لحظه ای بود که دیدمش .

رفتن حقت ، همه میروند ، اما رفتن بعضی ها از این سبب غم سنگین بردلها میگذارد که دیگر کسی جایشان را پر نمیکند و آن رور که سایه اش را بر دیوار کنار پله ها دیدم در دل گفتم :

« دریغا که می رود ، افسوس که از این اجتماع دیگر کسی جای او را نخواهد گرفت . اینها براستی آخرین ستارگان پر فروغ ادب ایرانند که خاموش میشوند و بعد از اینها گرفتار نوپردازان مالیخولیائی میشویم که محیط را نشناخته قلم را در تاریکی خیال برقص میآورند . » خدا رحمتش کند اهل ورزش نبود یا اگر بود من میدانستم . هیچگاه جرئت نکردم از استاد بپرسم که آیا در عمرت ورزش کرده ای ؟ اما نشان داده بود که مکتب تربیتی ورزش را سخت باور دارد زیرا هر جشنی ورزشی در کیهان برپا بود یا مسابقه ای ترتیب داده شده بود ، در حالی که هیچکس منتظر نبود داوطلبانه میآمد .

و شخصیت تابناک ، بذله گوئی های شادی آفرین و سخنان پرمغزش رونقی فراوان بر مجلس می بخشید و یقین دارم که ورزشکاران از این مرد کهن خاطراتی بس شیرین دارند .

هرگز فراموش نمیکنم که در روز افتتاح نخستین دوچرخه سواری

دور ایران - که از طرف موسسه کیهان ترتیب داده شده بود - استاد دو ساعت زودتر آمده بود و با شرکت در بعضی کارهای تدارکاتی ما را شرمنده بزرگواری خود کرد . هیچگاه از یاد نمیبرم که در مرحله میان منجیل - قزوین چهره شاد او را که در صف جلو تماشاگران ایستاده و شادمانه برای عبور دوچرخه سواران کف میزند .

مرگش بدون هیچ گزافه گویی ضایعه بزرگیست . این ضایعه را به همه فرزندان در کیهان ، به خانواده و دوستانش از طرف هیئت تحریریه کیهان ورزشی و ورزشکاران تسلیت میگوئیم و به دوست بزرگوار و جوانمردش دکتر مصباح زنده ضمن عرض تسلیت صمیمانه پیشنهاد میکنیم که بخاطر تجلیل از او و برای جاودانی ساختن نامش تمام آثار گرانبهای او ، مخصوصا مقاله هایش را از طرف موسسه کیهان چاپ کنند تا دوستان و افراد فراوانش آنها را همچون یادبودی گرانبها عاشقانه حفظ کنند .

کاظم گیلا نیور

انعکاس خبر درگذشت فرامری در شهرستانها

استان فارس غرق ماتم شد

کارکنان کیهان در شهرستانها امروز روال عادی خود را از دست داد ... تلفن‌های دفاتر سرپرستی و نمایندگی کیهان در شهرستانها مرتباً بصدا در می‌آمد و خبر درگذشت مدیر ارزشمند کیهان بازگو میشد ... مرگ فرامری نویسنده نامدار ، دانشمند ، محقق و رجل سیاسی عصر برای همکارانش در تهران و شهرستان‌ها که سال‌ها وی را از نزدیک میشناختند و به همکاری و شاگردیش افتخار میکردند دردناک بود ... اکثر همکاران شهرستانی پس از شنیدن خبر مرگ فرامری بگریه می‌افتادند و لحظاتی از سخن گفتن باز میماندند .

صمد دوستدار سرپرست کیهان در فارس و اولین همکار شهرستانی ماکه از مرگ فرامری اطلاع حاصل کرد گفت :
خبر مرگ شنیدن آنهم خبر مرگ شخصیت ارزشمندی که متعلق به همه جامعه است توانفرساست .

او پیش از آنکه استادی عالیقدر - روزنامه نگاری بصیر نویسنده و سخنوری شجاع باشد يك انسان بود .
انسانی با همه عواطف و احساسات انسانی که میسوخت و روشنی

بخش جامعه بود .

دوستدار ساعتی بعد تلفنی اطلاع داد که خبر مرگ فرامرزى با سرعتى عجيب در شیراز و بعد در فارس و بنادر پیچید و همه را سخت متاثر کرد علاقه مندان او در شیراز امروز در دفتر سرپرستی کیهان در فارس را تلفن پیچ کردند و ما جز اظهار ناراحتی و تاسف ار این ضایعه پاسخی نمیتوانستیم بدهیم .

ناصر زنجانی سرپرست کیهان در اصفهان گفت : استاد فرامرزى یگانه نویسنده‌ای بود که آنچه را بزبان می‌آورد و یا می‌نوشت بر دلها می‌نشست قلم سحر آسای استاد مورد احترام اهل فضل و ادب بود و موجب افتخار برای همه کارکنان کیهان .

فرامرزى علاوه بر فضل و دانشی که دارا بود انسانی خلیق ، خوش بیان ، متعهد و رفیقی با ایمان و پایدار بشمار میرفت .

درگذشت او مایه تاسف کلیه گروههای مردم اصفهان بخصوص فرهنگیان ، دانشگاهیان و اهل فضل و ادب گردید .

دکتر قاسم معتمدی رئیس دانشگاه اصفهان با شنیدن خبر درگذشت استاد فرامرزى گفت : بنظر من شادروان فرامرزى از يك جامعیت واقعی برخوردار بود و در نویسندگی قلم سحاری داشت شیوه نگارش او طوری بود که خواننده را مجذوب میکرد . مردم جامعه را خوب میشناخت و بهمین سبب نوشته‌های او متنوع و توام با منطق تجربی بود .

صراحت و شهامت را میتوان از صفات بارز او شمرد . خدمات طولانی و ارزنده او به رشد مطبوعات ایران هرگز فراموش نخواهد شد . در هر حال ، از فقدان چنین مردی که نظیرش کمتر در اجتماع

امروز ما یافت میشود متاسفم .

دکتر عبدالباقی نواب استاد دانشگاه اصفهان، ادیب وشاعر گفت:

خبر رسید که استاد فرامرزی دیده از جهان فرو بست .

افسوس قلبی از کار افتاد که در راه پاسداری ادب کهن پارسی
طپیدن داشت . زبانی از گفتار ماند و دستی از نوشتن باز ایستاد که با
یک عمر خدمت یادگاری گران بها از شهامت ، فصاحت و قدرت تحریر در
عالم مطبوعات ایران باقی گذاشت .

از شمار دو چشم يك تن كم وز شمار خرد هزاران بیش
خدایش رحمت كناد

تاریخ درگذشت استاد

چون فرامرزی اوستاد سخن کرد با وصل دوست جان را شاد
از پی سال فوت او کیوان در رقم زد «سخنوری استاد»
ترکیب «سخنوری استاد» با حروف ابجد سال ۱۳۹۲ هجری
قمری سال مرگ استاد فرامرزی را بدست میدهد این شعر را مجتبی
کیوان اصفهانی سروده است .

حمید ملازاده سرپرست کیهان در آذربایجان شرقی گفت :
خبر درگذشت استاد فرامرزی در آذربایجان بسرعت انعکاس
یافت وموجی از تائر درطبقات مختلف مردم این شهر بوجود آورد .
فرامرزی درروزهای بحرانی وتاریك اشغال آذربایجان با مقالات
کوبنده خود دشمنان ملك و ملت را زبون و ناتوان ساخته بود واکنون
مردم آذربایجان به اهمیت و همق خدمات فرامرزی در آن روزهای
بحرانی بیشتر پی میبرند .

در آذربایجان هیچگاه کیهان و فرامرزی از هم جدا نبوده اند .

فرامرزی: مرد بی جانشین

حیف! مرد سیاست و قلم دیگر در میان ما نیست

دیروز قبل از آنکه چشمها از خواب بیدار شود، چشمان مردی که یکی از تواناترین نویسندگان معاصر بود برای همیشه بسته شد، و هنوز آفتاب گرم تابستان تهران را مسخر نکرده بود که مرگ استاد عبدالرحمن فرامرزی مدیر کیهان در شهر منتشر شد.

استاد فرامرزی قلمزن توانائی که بیش از نیم قرن یکی از مهره‌های درخشان سیاست و یکی از چهره‌های تابناک دنیای نویسندگان ایران بود با شخصیتی در قالب معلمی روزنامه نگاری- نویسنده‌گی، شاعری، وکالت مجلس، وکالت دادگستری آنچنان موثر بود که مرکش از نظر اجتماعی و ادبی ضایعه‌ای عظیم است.

قلمی سحرار، قلبی آکنده از عشق به مردم و چهره‌ای آشنا و دوست داشتنی برای مردم، در دل خاک رفت. استاد عبدالرحمن فرامرزی مرد
مرد .

روح لطیف

همین الان داستان دوستان استاد فرامرزی در مقابل چشم من است، اجازه بدهید روح لطیف این مرد سیاست را که گاهی قلم توانایش ارکان حکومت‌ها را متزلزل کرد با کتاب خودش معرفی کنم
او در باره عشق می‌نویسد :

« این عشق چگونه حاصل میشود ، ادبا و حکما در این نیز زیاد بحث کرده‌اند و آنچه من پذیرفته‌ام اینست که قلبهای حساس و طبعهای موزونی که زیبایی در آنها بسیار اثر میکند از دیدن صورت نیکو و شمایل موزون متأثر میشوند...»

همکاری با اطلاعات

پای صحبت سناتور مسعودی می‌نشینیم و از ایشان به عنوان يك همکار از استاد میپرسم . سناتور مسعودی سکوت می‌کند و آثار غم‌انده در چهره‌اش نمایان است.

سکوت را می‌شکنم و از ایشان می‌خواهم که سابقه دوستی و همکاری با استاد فرامرزی را بیان کنند.

سناتور مسعودی می‌گوید:

استاد فرامرزی خیلی پیش در زمان سلطنت اعلیحضرت رضاشاه کبیر یکی از همکاران صمیمی «اطلاعات» بود، همکاری آن مرحوم با اطلاعات در سالهای پیش از شهریور ۲۰ بعدها هم ادامه داشت و در اطلاعات هفتگی و اطلاعات ماهانه آثار قلمی فراوانی از ایشان چاپ شده است.

سناتور مسعودی آنقدر متأثر است که جایز نیست بیش از این درباره مرگ فرامرزی با ایشان گفتگو شود .

یادی از زمان معلمی

از آقای احمد شهیدی همکار قدیمی میپرسم و او سابقه‌ای از نزدیک به چهل سال پیش می‌دهد زمانی که استاد فرامرزى معلم مدرسه معرفت بود و شهیدی شاگرد او.

شهیدی میگوید: يك روز سر کلاس مرحوم فرامرزى دو مطلب برای نوشتن انشاء داد یکی این شعر: مرغ سرسوی شهر دم سوي ده- دم آن مرغ از سر او به . و دیگری هم در باره قناعت . و شهیدی میگوید من در باره هر دو مطلب انشائی انتقادی نوشتم و همین انشاء موجب شد که فرامرزى مرا بشناسد و بعدها که در اطلاعات هفتگی و اطلاعات ماهانه بودم محبت میکرد و مقالاتی میفرستاد و سلسه مقالات او به عنوان داستان دوستان که بعد بصورت کتاب چاپ شد ، اول در اطلاعات هفتگی چاپ گردید.

شهیدی رشته سخن را بسالها بعد کشاند به ۱۴ سال پیش که فرزند ارشد مرحوم فرامرزى در سن ۲۹ سالگی درگذشت .

شهیدی میگوید: بدیدن استاد رفتم و منزلش شلوغ بود همه برای تسلیت آمده بودند ولی استاد بامحبت با همه صحبت میداشت آنچنان که دربادی امرتصور میرفت اواز مرگ پسر جوانش چندان تأثیری ندارد. اما من میدیدم که استاد هرچند دقیقه یکبار اتاق را ترك میکند و بعدبر میگردد و باز با دوستان و بستگان به گفتگو می‌نشیند . آنها رفتند و من ماندم و متحیر ازاینکه چگونه استاد در مرگ فرزند متأثر نیست. اما در اینجا بود که دیگر فرامرزى طاقت نیاورد و بگریه افتاد و بعد من فهمیدم که علت رفتن مرتب استاد به بیرون از اتاق این بود که به

اتاق دیگر میرفت، گریه میکرد و بعد چشمهایش را پاك میکرد و بسالن برمیگشت و بمن که علت را پرسیدم گفت دلیل ندارد مردم راهم متأثر کنم و این قدرت که در عین حال با نهایت مردم داری آمیخته بود مرا بحیرت انداخت .

زندگی فرامرزی

استاد فرامرزی در سال ۱۲۷۶ هجری قمری در لار فارسی بدنیا آمد و تحصیلات خود را در فارسی بحرین و عربستان با تمام رساند، از سال ۱۳۰۲ وارد خدمت در وزارت معارف شد و بتدریس ادبیات فلسفه منطق و عربی پرداخت.

در زمان اعلیضرت رضاهشاه کبیر در اداره نامه نگاری که اداره آن با آقای سناتور دشتی بود همکاری را آغاز کرد و بعد بریاست این اداره رسید .

بعد از شهریور ۲۰ مرحوم فرامرزی پس از سالها نویسنده گی با اتفاق برادرش «مجله تقدم» را منتشر کرد و بامطبوعات روزهمکاری داشت و مقالاتی می نوشت و از سال ۱۳۲۰ روزنامه آینده ایران را منتشر کرد که چون توقیف شد با همکاری سناتور دکتر مصباحزاده بانتشار روزنامه کیهان پرداختند و این همکاری را تا آخر عمر ادامه داد.

شهامت بی نظیر

استاد فرامرزی در بیان مطالب شهامت بی نظیری داشت و در جلوه دادن مسائل از راه قلم صاحب قدرتی خارق العاده بود و همه آنها که در سیاست مملکت در سالهای از شهریور ۲۰ به بعد و بخصوص سالهای بحرانی وارد بودند قدرت بیان و قلم استاد فرامرزی را چه در

مجلس شورای ملی هنگامیکه نماینده بود و چه در مطبوعات تهران از یاد نبوده‌اند و ریزه‌کاریهای قلمی او در مطبوعات آن زمان در جبهه‌های مختلف سیاسی از شاهکارهای سیاسی و روزنامه‌نگاری آن مرحوم است. استاد فرامرزی هرگز بیان مطلب را حتی در حساسترین وسخت‌ترین شرایط بدون ذکر مثال نمی‌کرد .

نگارنده از زمانی که ایشان وکیل مجلس بود و یکرat در شرایط برتشنج مجلس پشت تریبون میرفت و مجلس را آرام می‌کرد بخاطر دارد که روزی در حالیکه وکلای فراکسیونهای مختلف بر سر مطلبی مجلس را متشنج کرده بودند مرحوم فرامرزی پشت تریبون رفت و با همان لهجه دوست‌داشتنی چنین آغاز سخن کرد :

يك ماهیگیر كری بود...

و ناگهان آن مجلس پرتشنج و عبوس تغییر قیافه داد و وکلا خنده را سر دادند آقای سردار فاخر رئیس مجلس زنك را بصدا در آورد و چون اغلب آن مرحوم را باسم كوچك صدا می‌کرد گفت عبدالرحمن خان نظم مجلس را رعایت کنید و مرحوم فرامرزی با لبخند گفت :

جناب رئیس من که هنوز حرفی نزده‌ام و فقط گفتم يك ماهیگیر كری بود ، حالا چرا آقایان بخنده افتادند از خودشان پرسید؟

دورنگری و پیش‌بینی‌های مرحوم فرامرزی در کار سیاست همواره راهنمای اهل سیاست و قلم بود استاد محضری گرم داشت و بهر محفلی که وارد میشد رونقی بدان میداد .

در سالهای پیش که رجال در روزهای معینی وبخصوص روزهای

جمعه در منزل خود از دوستان پذیرائی میکردند و لاجرم باقتضای زمان مسائل روز مملکتی هم مطرح میشد، در محضر استاد فرامرزی گرمی خاصی برای اهل قلم و سیاست احساس میشد. بخصوص که استاد در بیان مطالب بهمان سبک و شیوه‌ای که قلم میزد و شاید هم عریان‌تر ابا نداشت .

فرامرزی معلم ، روزنامه‌نگار ، نویسنده ، وکیل مجلس، وکیل دادگستری و سیاستمداری ورزیده بود و همین قالب‌های مختلف در زندگی او ، ویرا مردی با صفات ممتاز در جامعه معرفی کرده بود ، فرامرزی با قلم سحرارش ، با شخصیت استثنائی و کم نظیرش که گاه حتی برای صاحبان نظر «شناخت» او را مشکل مینمود اکنون دیگر در میان ما نیست .

روانش شاد باد اما مردی بود که باید گفت بی جانشین است.

نمونه‌هایی از نثر و شعر عبدالرحمن فرامری

شعر نو و فرامری

روانشاد «عبدالرحمن فرامری» از نویسندگان بنام مطبوعات کشور ما بود که حدود پنجاه سال در زمینه‌های مختلف فرهنگی، ادبی سیاسی از هیچ کوششی فروگذار نکرد.

«فرامری» فعالیت‌های مطبوعاتی خود را تا روزهایی که مرگ بر بالینش سایه‌گسترده از کار و فعالیت باز نایستاد سعی او بیشتر بر این بود که تجربه ۷۵ ساله خود را در زندگی و حدود پنجاه سال نویسندگی را به جوان‌ترها منتقل کند اکنون که فرامری دیگر در کنار ما نیست یادش را گرامی داریم و با اندوهی که از مرگش بر قلب مان سنگینی می‌کند یاد او و بیاد قلم شیرینش نمونه‌هایی از شعر و نثر او را که در آخرین روزهای حیاتش بچاپ رسانده نقل می‌کنیم.

این نمونه‌ها از آخرین مقالات استاد درباره شعر نو که با سرور و جنجال فراوانی روبرو گردید برگزیده شده است.

نمونه‌ای از نثر عبدالرحمن فرامرزی
يك پتك آهنگر و هزاره‌طرقة زرگر

من یکبار دیگر مقاله‌یی تحت این عنوان نوشتم و بسیاری از من پرسیدند که طرقة زرگر چیست؟ و برای اینکه دو باره مجبور نشوم نوشته خود را زبانی توضیح دهم از حالا می‌گویم که چکش كوچك زرگر را طرقة می‌گویند:

حناب آقای دشتی نامه جنابعالی را خواندم و بسیار ممنون شدم ولی نه از آن بابت که مقداری بمن اظهار لطف فرموده بودید زیرالطف شما نسبت به بنده امروزی نیست و فرموده خودتان از پنجاه سال است. ستودن قلم و شیوه نگارش شما نیز لازم نیست زیرا بقول همان مولانا که خودتان باو استناد فرمودید «مادح خورشید مداح خود است که دو چشم سالم و نامرمد است» جای شبهه نیست که تمجید شما از يك نویسنده برای او افتخاری است زیرا بقول کلیله و دمنه بهترین ثناها آنست که بر زبان اشراف و گزیدگان رود ولی من ممنونم که پابمیدان گذاشتید و پتك آهنگری را بلند و چنان فرود آوردید که صدای آن تا سالها صدای این طرقة‌ها را خاموش میسازد.

* * *

«من عاشق شعر و عاشق هرچیز نوی هستم و بنابراین این شعر

نو را مثل نی شکر می خورم اما بشرط آنکه شعر باشد. نه هذیان، نه کلمات درهم ریخته و گفتم شعر عبارت از يك بناست و کلمات بمثابه سنك و آجر و گچ و سیمان و تیرو تخته است. اینها تا با هم ترکیب نشوند بنا نمی شود»

«چه کسی گفته است که شعر فارسی بحال رکود بماند؟ مگر ازروزی که شعر گفته شده تا امروز بحال رکود مانده است؟ مگر سعدی و حافظ بهمان زبان یعنی سبك و ترکیب و مضامین خاقانی و ظهیر فاریابی شعر گفته اند؟»

نمونه ای از شعر استاد فرامرزى

فخر من آن بس که نظم و نثر من	تا صفاهان رفت وزی کیوان رسید
آنکه آواز سخندانی او	از زمین تا عرصه کیهان رسید
آنکه صیت شعر و فضل و دانشش	از زمین بگذشت و تا کیوان رسید
در فضیلت تاي بابا افضل است	در تقی تا پایه سلمان رسید
راستی کان طبع گوهر زای او	در گهر بخشی به بحر و کان رسید
از کمال الدین بمعنی گوی بررد	در بلاغت تا صف سبجان رسید
شهرتش از گنجه و شروان گذشت	صیت او تا درگه خاقان رسید
از فرامرزى بخوبی یاد کرد	آنکه صیتش در همه ایران رسید
کاش بتوانیم که گویم شکر او	کی توان در شکر این احسان رسید
از صفاهان و گلستان های او	کی سمک در دوری از دوران رسید
خودتوشیری و سمک نام تونیست	سر تو از مردی از زنجان رسید
در صفاهان آهوان دیدم شبی	یا به گوشم ناله مرغان رسید
شاد زی ای شیر بین آهوان	نعمتی کز جانب یزدان رسید

من از تکرار تاریخ می ترسم

در میان نامه‌های روزانه که هر روز مثل پروانه فصل بهاریا برگ فصل خزان بسر و روی من میریزد نامه یکنفر کلیمی بنام دکتر جمشید است که گمان میکنم این اسم عاریه باشد نه حقیقی.

او مینویسد : « من يك ایرانی یهودی هستم که ایران بدنیآ آمده‌ام و ایرانی هم خواهم مرد و افتخار هم میکنم که یهودی و ایرانی هستم. » - من هم يك ایرانی مسلمان هستم که ایرانی و مسلمان بدنیآ آمده‌ام و امیدوار بکرم خدا هستم که مسلمان بمیرم ولی البته ایرانی خواهم مرد زیرا يك ایرانی نه ترك میمیرد و نه عرب و نه چینی و ژاپونی ولی بهیچ يك از این دو صفت افتخار نمیکنم زیرا این دو چیزی است که بارث بمن رسیده و خودم در کسب آن دخالتی نداشته‌ام. در خانواده مسلمان بدنیآ آمده‌ام مسلمانم، از يك خانواده ایرانی بدنیآ آمده‌ام ایرانی هستم بگذار علمای کلام و اصول عقاید هر چه دلشان می‌خواهد بگویند. من اگر در خانواده، شما بدنیآ آمده بودم حالا یهودی بودم و اگر شما در خانواده‌ما بدنیآ آمده بودید مسلمان بودید. اینست حقیقت قضیه و هیچ

کدام برای هیچ یکمان افتخاری ندارد.

هر آمدی از هر ملت و پیرو هر کیشی باشد این افتخار را میکند
ولی اگر شما راست بگوئید و دکتر باشید میدانید که مهمل میگوید.
دکتر جمشید مینویسد:

« اگر واقعاً تاریخ نیست مگر وقایع مکرر ، و باین گفته خود
اعتقاد دارید فلسطین و اورشلیم نیز که زادگاه و ملک موسی و سلیمان و
داود است باید از آن اسرائیل باشد. »

- اولاً فلسطین و اورشلیم نه ملک موسی است و نه زادگاه او
بلکه زادگاه او مصر است و او برای اینکه بنی اسرائیل را از ذلت و
خواری و بردگی نجات دهد آنها را جمع و بطرف فلسطین فرار کرد
و داخل فلسطین هم نشد که در آنجا مملکت و سلطنتی تشکیل دهد .
داود و سلیمان سلطنتی تشکیل دادند ولی نه در همه فلسطین و برفرض
اینکه اینطور باشد و فلسطین را از آن یهود بدانیم که وقتی در آنجا
سکونت یا سلطنت داشته اند حق آنهاست که قبل از سفر حضرت ابراهیم
صلوات الله و سلامه علیه بفلسطین آنجا در دست ایشان بود که جامیرود؟
اگر این آقای دکتر مثل همه متجددین شرق از تاریخ قومیت خود
بیخبر نباشد میدانند که فلسطین بنام کنعان مشهور است برای اینکه آنجا
مال کنعانیها بود. کنعانیها عرب بودند و تمام داستانهای پهلوانی یهود
راجع به جنگهای ایشان با مردم اصلی فلسطین بود که از کشمکش ایشان
با یکدیگر داستان شیرین شمشون و دلیله بوجود آمده است.

اما فلسطین مال کیست ؟

مال مردم فلسطین، چه مسلمان باشند و چه یهودی و مسیحی و چه زردشتی یا بت پرست.

این هائی که در فلسطین، حکومت اسرائیل تشکیل داده اند هیچکدام فلسطینی نیستند، گلدامای آمریکائی، و وزرای او هر کدام اهل کشوری هستند که قریب نیم قرن تحت حمایت توپ و طیاره و تانک انگلیسها و بعد امریکائیها بآنجا مهاجرت کرده اند.

من قبول دارم که فلسطین مال سلیمان و داود و یعقوب و اسحق است و بعد از ایشان مال اتباع و پیروان ایشان است. مسلمانان و مسیحیان فلسطین همان اتباع آن پیغمبران بزرگوار هستند ممکن هم هست که از نسل ایشان باشند. یهودی ماندن شما دلیل نیست، که آنها تنها متعلق بشما باشند اگر حقیقت بخواهید یهودیت شما ناقص است. شما میبایست بتمام پیغمبران اولاد ابراهیم چه پیش از موسی و چه بعد از او ایمان بیاورید تا یهودی کامل باشید. فرض کنید کسی بابراهیم ایمان میآورد ولی باسحق یا یعقوب یا موسی ایمان نمیآورد. آنوقت خانه ابراهیم تنها ارث او میشد!؟

پس ایمان نیاوردن شما بعیسی و محمد دلیل نیست که شما بجایگاه پیغمبران مرسلی - که پیغمبران ما نیز هستند - احق و اولی باشید. بعلاوه مردم فلسطین اصلاً هر چه بوده اند بعد مسلمان شده اند مثل ما که اول زردشتی بودیم و حال مسلمان شده ایم. آیا شما روا میدانید که زردشتیان هند بیایند و مرا از خانه خود و شما را از خانه خویش بیرون کنند که وقتی مردم ایران زردشتی بوده اند. در صورتیکه زردشتیان اصلاً

ایرانی هستند و یهودیان دنیا همه از نژاد اسرائیل نیستند و اگر نمیدانی
برو تاریخ ملت خود را بخوان تا باور نکنی که موشه‌دایان و گلسد‌امایر
از نسل حضرت ابراهیم‌اند!

من این آقای دکتر جمشید خیالی را تقدیر میکنم که برای هم
مذهبان خود تعصب داشته باشند ولی از ایشان انتظار دارم که حق را
بمن هم بدهند. من نمیدانم چرا يك يهودی باید غیرت مذهبی داشته
باشد ولی يك مسلمان نداشته باشد!!

مینویسند: -- «اما شما جناب آقای فرامرزی ممکن است بعلت
زمینه خاص خودتان کمی «ضدیهود» تشریف داشته باشید.

-- ابداً چنین چیزی نیست. یهودیانی که مرا میشناسند میدانند که
من در این مملکت به طرفداری اقلیتهای مذهبی مخصوصاً یهودیان
معروف هستم.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ که رضاشاه کبیر رفت و نظم این مملکت
بههم خورد و یهودیان ترس «تکرار تاریخ» در محله کلیمیها داشتند من
پشت رادیو رفتم و خطاب بملت ایران گفتم تمام ملت ایران از هر دین و
مذهبی عضو يك ملت و در تمام حقوق با هم متساوی هستند، تفاوت
آنها فقط در معابد است، دین مال خداست در دنیا باید برادروار با هم
زندگی کنیم. و بعد از آن هر جا کلیمیان مرا میدیدند تشکر میکردند.

باز بعد از شهریور که برای قضایای فلسطین مرحوم آیت الله
کاشانی در مسجد شاه متینگی راه انداخت بعضی کلیمیها پیش من آمدند
که یهودیهای محله احساس خطر میکنند که مبادا مسلمانان تحت تأثیر
احساسات از مسجد بیرون بیایند و بریزند و تاریخ اهانت به خرم‌رحوم

شیخ عبدالنبی تکرار شود و من کارتی بمرحوم آیت الله نوشتم که دستور بدهند ناطقین یادآور شوند که کلیمیه‌های ایرانی هستند، و آن یهودیانی که مسلمانان فلسطین را از خانه و لانه‌شان آواره ساخته‌اند اروپائی هستند و یهودیان ایران در عمل ایشان شرک‌تی ندارند، و مرحوم آیت الله این دستور را داد و ناطقین نیز یادآور شدند که یهود ایرانی ایرانیست و هیچکس نباید متعرض ایشان شود. و بعد آیت الله کارتی بمن نوشت که من این دستور را دادم ولی توهم باینها بگو کمکی، عمل خیری، در میان این ملت بکنند برای اینکه اینها خیرات این مملکت را میبرند و عمل خیری برای این ملت نمیکنند. خودم نیز همان روزها پشت‌تریون مجلس رفتم و گفتم ایرانیان بدانند که فلان کلیمی محله دکتر و ایزمن نیست و شور احساسات آنها را برنیزد که برای جنایاتی که انگلیسها و دستیاران ایشان در فلسطین کرده‌اند متعرض هموطنان برادر خویش گردند. و کلیمیه‌ها برای این خدمتی که من در متینک مسجد شاه بایشان کردم آمدند از من تشکر کردند و يك دست چای‌خوری و يك دست شربت خوری بنام تشکر بمن دادند.

چندی بعد از آن يك واعظ شهیر و سخنور بی‌نظیر که برسر خرید يك قطعه زمین يك کلیمی او را گول زده بود قصد داشت که روی منبر به یهودیها حمله کند، بعضی از دوستان یهود من اینرا بمن گفتند و من از او خواهش کردم که نکند. او خواهش مرا قبول کرد ولی چه‌گله‌ئی که از اینگونه کلیمیه‌ها نکرد.

آقای دکتر جمشید، من ایرانی هستم و مسلمانم، اگر يك ایرانی مسلمان بخواهد که خانه يك کلیمی مهاجر غیر ایرانی را بسزور بگیرد

من در حدود قوانین مملکتی آنچه بتوانم بآن کلیمی مساعدت میکنم .
قضیه فلسطین تنها قضیه مذهب نیست ، تنها سوزاندن اولین قبله
پیغمبر اسلام نیست ، قضیه انسانیت است . استعمارگران که عمده منافع
ایشان در خاورمیانه است برای اینکه در يك نقطه حساسی پایگاه داشته
باشند دومیلیون مسلمانرا از خانه و لانه خویش آواره ساخته‌اند و دانه
دانه یهود را از نقاط مختلف و ملل گوناگون جهان جلب کرده‌اند و در
فلسطین جا داده‌اند و من اگر این عمل را با یهودیان برای خاطر
مسلمانان کرده بودند باز مخالف بودم .

میگویند : بقول شما «قشون اسلام فلسطین را از یهودن گرفته‌اند،
از رومیها گرفته‌اند ، و رومی‌ها نیز بدست بخت‌النصر این آب و خاک
مقدس را از اسرائیل» ! امان از کسی که از تاریخ قوم خود خبر ندارد
و راجع بآن وارد بحث وجدال میشود . نه جانم ، رومیها از بخت‌النصر
نگرفته‌اند از یونانیها گرفته‌اند .

میفرمایند : « بنابر این اگر تاریخ نیست جز وقایع مکرر ، پس چرا
از تکرار تاریخ ناراحتید » . عزیزم من از تکرار تاریخ میترسم . شما
اگر تاریخ یهود را بدانید میدانید که در عرض سه هزار و اندی سال هیچ
ملتی در دنیا بقدر ملت یهود توسری نخورده است . داستان رفتار فرعون
مصر با بنی اسرائیل بر همه معلوم است و رفتار وحشیانه مسیحیان با
ایشان روی تاریخ را سیاه کرده و تنها دولت عثمانی و دولت هلند
بودند که ایشانرا در مملکت خود جا دادند و بواسطه وسعت خاک عثمانی
در اروپا و افریقا و آسیا ایشان جایگاههای پهن و درازی یافتند .
یکی از داستانهای خوشمزه اینست که یهودیانی که بر اثر فشار

و زجر و شکنجه به هلند فرار کرده بودند بدولت هلند فشار می‌آوردند که اسپینوزا بزرگترین فیلسوف و دانشمند عصر خویش را از هلند تبعید کند زیرا او یهودی بود و بکنیسه نمی‌رفت . خودشان بواسطه تعصب مذهبی زجر میدیدند و از روی تعصب مذهبی میخواستند بزرگترین عالم دنیا را زجر بدهند و چون زورنداشتند اینرا از دولت هلند میخواستند . اینها مال دوره جهل و تعصب خشك و ظلمات و تاریکی بشر بود اما دوره تمدن و عصر نور و اعلامیه حقوق بشر نیز از قراریکه خود یهودیها میگویند ایشمن بتنهائی شش یا هفت ملیون یهودی کشته و داستان تنورهای یهود سوزی هیتلررا هیچ وقت فراموش نخواهند کرد . آقای دکتر جمشید ، من از تکرار این تاریخ می‌ترسم .

• رقوم فرموده‌اند : « مطمئن باشید که این جنگ و ستیز و خونریزی بین دولت یهود و عرب نیست مگر نتیجه جهل و خودخواهی و غرور و تعصب خشك بعضی از سران عرب که نمی‌خواهند واقعیت‌ها را درك کنند و حقایق را تشخیص دهند . »

در اینجا دو مطلب است . یکی جهل و غرور و خودخواهی بعضی از سران عرب که من صد درصد تصدیق دارم و این بلا را نیز همان خودخواهی بعضی و غرور این سران بر سر تمام ملت عرب آورده و اگر حقیقت را بخواهید این نانی است که سران عرب برای ملت عرب و تمام عالم اسلام پخته‌اند و اما واقع بینی و تشخیص حقایق یعنی چه ؟ یعنی اینکه عربها بدانند در هر صورت خانه ایشان از دست ایشان گرفته شده و وطن چند هزار ساله ایشان بدست زورمندتر از ایشان افتاده و بزرگترین نیروی دنیا یعنی امریکا ، انگلیس ، شوروی ، فرانسه و

آلمان می‌خواهند که فلسطین وطن قومی یهود باشد . عربها باید اینرا بدانند و دست از ستیز بردارند و واقع را بشناسند و تسلیم گردند !
خیالت غیر از اینه من بمیرم .؟

ظاهراً اینطور است ولی اگر تیزبین باشی میدانی که اسرائیل بسیار کمتر از عرب تیزنگاه و واقع بین است . واقع می‌دانید چیست؟
واقع اینست که برخلاف طبیعت نمیتوان کاری کرد . حکومت دوملیون مردم مهاجر متفرق بر صد ملیون مردم همزبان و هم کیش و هم نژاد برخلاف طبیعت است . دهاتیهای ما می‌گویند « دنیا دمش درازه » يك سال و ده سال و صدسال را نمی‌توان میزان بقای ملل قرار داد . در همین فلسطین صلیبیها صد سال حکومت کردند و دول نیرومند اروپا نیز پشت سر آنها بودند آخر يك کرد عرب شده یعنی صلاح الدین ایوبی آنها را بیرون ریخت .

انگلیسها دویست سال در هند سلطنت کردند ، عاقبت هندیها ایشان را بیرون ریختند . اما انگلیسها جایی داشتند که وقتی از هند رانده شدند بروند آنجا زندگی کنند ولی آنروزی که عربها اسرائیل را از فلسطین بیرون راندند بکجا خواهند رفت ؟ آنروز است که تاریخ سه هزارساله یهود تکرار خواهد شد .

می‌فرمایند: « باید بعرضتان برسانم که به کشتارهای بخت النصر ، نه اعمال ضد انسانی هیتلر و نه جهل و تعصب و دشمنی اعراب هیچکدام نمی‌توانند مسیر تاریخ را عوض کنند . تاریخ یهود ادامه دارد . »

من هم باید بعرضتان برسانم که می‌ترسم ادامه تاریخ یهود همان

تاریخ بعد از زمامداری حضرت یوسف علیه السلام در مصر و بعد از حمله بخت النصر بفرسطنین و سرگردانی و توسری خوری یهود در دنیا باشد .

عزیزم ، کمی بعقب برگردید و فکر بکنید . قبل از سلطنت رضاشاه را در همین ایران یاد کنید و حالا هم يك نان خودتان بخورید و صدتا تصدق سر شاهنشاه آریامهر بکنید که با پنجه آهنین زماممملکت را در دست گرفته و حقوق تمام اقلیت را حفظ می کند و بدانید که هیچ اقلیتی غیر از شما در معرض خطر نیست .

یکی از افتخارات ایران اینست که می گویند بهشت اقلیت هاست این راست است ولی اقلیتی که اکثریت را عصبانی نکند . اقلیتی که اکثریت را عصبانی کرد ممکن است تاریخ سید ریحان الله درباره او تکرار شود .

خلاصه بقای دولت اسرائیل در فلسطین غیرطبیعی و باین جهت غیرممکن است . همیشه دول اروپا و امریکا نمیتوانند سلطنت اسرائیل را حفظ کنند و برفرض اینکه بتوانند همیشه با اسرائیل در خاورمیانه احتیاج ندارند که او را با قوه قهریه نگاهدارند . همیشه سران باهم نفاق نخواهند داشت یعنی رژیم حکومتها عوض خواهد شد و «سر» بمعنی امروزی باقی نمی ماند . تا ده سال دیگر عربها صدوسی میلیون خواهند شد و حداکثر ملت یهود در فلسطین دومیلیون و دویست هزار یا بزن بالا و بگو میشوند سه میلیون .

روزی که این رؤسا از بین بروند و صد و سی میلیون عرب يك پارچه شوند و دیگر افسر خائن هم پیدا نشود که اسرار نظامی خود را بشما

بفروشد که همه جا از نقشه او خبر داشته باشید وسیل را پیش از رسیدن سیل بندی کنید و رکن دو ارتش انگلیس نیز رهز ارتش مصر را دست شما نخواهد گذاشت ، آنوقت با يك حمله از بین می‌روید . اگر سی میلیون عرب کشته شود چیزی از او کم نخواهد شد ولی اگر سه میلیون اسرائیل کشته شد دیگر کسی برای تکرار تاریخ نیز پیدا نخواهد شد . برادر ، همسایگان متعصب خود را و از پشت سر ایشان پانصد میلیون مسلمان را عصبانی نکنید و بدانید که همانطوری که شما برای یهودیان غاصب فلسطین تعصب دارید مسلمانان نیز برای مسلمانان مغضوب فلسطین تعصب دارند .

آقای! دکتر جمشید خیالی ! شما تهدید کرده اید که : اگر عربها در این تعصب و ستیز باقی بمانند ممکن است قضیه مسجد اقصی در کعبه هم تکرار شود !!

آقای دکتر این کلمه نه تنها برای دهن شما بزرگ است بلکه از دهن رؤسای دول نیرومندی که شما روی شاخ ایشان نشسته اید بزرگتر است . آنجا خانه خداست . حضرت ابراهیم برای پرستش خدا ساخته و دعا کرده نسل خداپرست او آنجا را آباد و پرستشگاه خدا دارند و خداوند نیز دعای پیغمبر بزرگ خود را قبول کرده است . پرستشگاه خداست و تا روز قیامت باقی خواهد ماند .

بر مرگ فرامرزی

از: دکتر مهدی حمیدی

استاد دانشگاه تهران

دوش، کیهان تو، هر کس که چوهرشام گرفت
چشم بسته، ورقی خون دل آشام گرفت
اول از دیدن آن معنی حیرت زده یافت
آخر از خواندن آن صورت ابهام گرفت
وای از آن چهره شیرین و خداحافظ تلخ
که ز حسرت نفس خاص و دم عام گرفت
من چه گویم که در آن حال چه بر من بگذشت
جان و تن یکسره بغضی شد و در کام گرفت
خواستم ناله شوم، سینه تنگم نگذاشت
خواستم مرگ شوم، عمرم در دام گرفت
بشت هر سطری در موج سرشکم بشکست
دیدنی ها همه را ریشه بر اندام گرفت
هرچه ثابت، همگی پیکر لغزنده نمود
هرچه آغاز، همه چهره انجام گرفت

عاقبت جان بلب آمده ، بر لب آمد
 نار موسی شد و در سینه ایام گرفت
 آه و اشک بهم آمیخته از هم پاشید
 هیبت بانگ بجان آمده ضرغام گرفت
 هر که در خانه من بود ز وحشت بگریخت
 ز آنکه از سوز من آتش بدر و بام گرفت
 تا سحر عکس تو در چشم تر من لغزید
 آخرین غسل ، بسرچشمه سرسام گرفت
 چهره تو خیره بچهر من و پیغامی داشت
 دل از آن خیرگی ، این غمزده پیغام گرفت
 « خلق گویند و نویسند فرامرزی مرد »
 « سهل ، چونانکه فرامرزی حمام گرفت ! »
 آخر ای مرد گرانمایه از این گفته مرنج
 قطره خود کیست که از دریا الهام گرفت ؟ !
 تو ز غم رستی و از درد غم آزاد شدی
 غم هجران تو از ملکی ، آرام ، گرفت
 هر که دانست ترا دیشب تا بام گریست
 و آنکه نشناخت ترا قدر ، قدر خام گرفت
 همه دانند تو آن مردی کز بینش تو
 شهر تو شهزه شد و کشور تو نام گرفت
 گر شکست از قلمت پستی ، بر جای شکست
 آتشی گر بگرفت از تو ، بهنگام گرفت

كلك تو ، آنچه به تزویر ز ما بگرفتند
 گر به تحییب ندادند ، بدشنام گرفت
 لفظ کوتاه تو بس معنی دشوار کشید
 سد گفتار تو بس راه دد و دام گرفت
 بس خطیبا و ادیبا سخن پردازا
 کاو بجنگ تو همان شیوه رهام گرفت
 طبعم این بیت گرانمایه که از انوری است
 وصف تو دید و به تحریفی از او وام گرفت
 « حرم کعبه قدرت چو بنا کرد قضا »
 « شیر ، لبیک زد ، آهوبچه ، احرام گرفت »
 آه و دردا که تو در گوری و ما برب گور
 غرق بیتی که خرد از لب خیام گرفت
 گور بگرفتن بهرام ندیدیم و دریغ
 عاقبت دیدیم آن گور که بهرام گرفت

اشگی بر تربت «فرامرزی»

از: کاظم پزشکی

فرامرزی همه چیز من بود و با رفتن او همه چیز خود را
باخته‌ام، حتی در بیان تأثر قلبی طبع و اشک هم با من یاری
نمیکنند، این اشگی است که از دل پرانده من سرچشمه گرفته و
بر تربت پاک او نثار میکنم.

دریغ و درد که در زیر این سپهر کبود
دمی ز فتنه ایام شاد نتوان بود
زمانه دشمن آزادگان پاکدل است
من آزموده‌ام این راز تلخ جان فرسود
بروی مردم والا طریق یاری بست
بشادکامی دوان هزار راه گشود

هنوز از غم مرگ (بهار) و (صورتگر)
چکد ز چشم سخن اشکهای خون آلود
هنوز مام ادب در غم (فروزانفر)
ز جان خروشان بر آرد بیانگ رودارود

که شاهد هنر از رفتن (فرامرزی)
درید جیب و ز غم چهر خویشتن بشخود
بخاک تیره درافکند آسمانی را
که آسمان ز ادب سر بیای او می سود

تو شهریار سخن بودی و خدای قلم
به نثر فر تو بخشید آن شکوه و نمود
دریغ از تو و آن خامه مسیحائی
کسه معجز قلمت جان بمرده می بخشود

مراسم دیده ای اندر غم تو خون پالا
مرا دلی بود از انده تو خون پالود
بهر که بنگری از هجر تست ناخرسند
بهر که بگذری از مرگ تست ناخشنود

فروغ شمع فضیلت پس از توشد خاموش
غروب عمر تو خاموشی فضیلت بود

دریغ از آن دل دانا که خفت در دل خاک
دریغ از آن تن والا که جاودانه غنود

تو ای ستاره روشن اگر خموش شدی
بروزگار ترا نام زنده خواهد بود
تو آفتابی و مرگت بگل نیداید
که آفتاب نیارد کسی بگل اندود

ز من بروح تو ای برتر از فرشته سلام
ز من بخاک تو ای از وفا سرشته درود

تهران- تیرما- ۱۳۵۱

هو الحی الذی لا یموت

تاریخ درگذشت نویسنده نامدار استاد عبدالرحمن فرامرزی
رحمت الله علیه

چونکه از سوك فرامرزی خداوند قلم
خامه گریان گشته و اهل قلم حیران شده
بهر تاریخ وفات او همایی سنا
گفت (از سوك فرامرزی قلم گریان شده)

- قمری ۱۳۹۲ - جلال همایی

از : ابراهیم صهبا

مرگ استاد سخندان

رفت آنکه صفا بخش بهر انجمنی بود
صاحب‌دل آزاده شیرین سخنی بود
استاد ادب بود و نویسنده پر شور
در باغ هنر طوطی شکر شکنی بود
خدمت بوطن کرد ز کلمک و سخن خویش
چون در دل او ریشه حب‌الوطنی بود
چون شیر زیان نعره زنان وقت جدال بود
زینرو که به شمشیر قلم صف شکنی بود
« کیهان » ز غمش گشت عزادار جهان هم
کز مرگ چو او خلق جهان را محنی بود
با اینهمه غافل نشد از مهر نکویان
شیرین سخن تشنه شیرین دهنی بود
عمری گذرانید بخوشنامی و نیکی
گر طالب یاری و گل و یاسمنی بود
افسوس « فرامری » دانا ز میان رفت
آنکس که صفا بخش بهر انجمنی بود

شیرمطبوعات

هر مرد چو نا گزیر میرد
گر زود نمرد دیر میرد
از مرگ چو چاره نیست کس را
آن به که چومرد شیر میرد

از : سید جلال الدین افتخارزاده واعظ

« افتخار قلم »

آنکه خورشید فضل و بینش بود	چشمه آفتاب دانش بود
آنکه تاریکنای گیتی را	چون چراغ سحر به تابش بود
آنکه آفاق فضل را قلمش	چون سمند رمان به گردش بود
آنکه در صحنه هنر سخنش	گرم زیباترین نمایش بود
آنکه در عصر قحط مهر و صفا	جان مشتاق را نوازش بود
آنکه چون شمع ماه در دل شب	تافت درجا و خود به کاهش بود
بد « فرامری » « افتخار قلم »	آنکه خورشید فضل و بینش بود

از : کمال زین الدین

شهره مرد

چو بگذرد مه و سال از آن خمسته خصال
شود پدید افاضات او بحد کمال
غروب کرد فرامرزی از سپهر ادب
گرفت در افق غم چو آفتاب زوال
نه آن زوال که نامش زمانه بزدايد
بل آن زوال که دنبال اوست فروجمال
بمرگ او چه توان گفت جز دریغ و فسوس
که دست مرگ بزبانوی عقل بست عقال
بداغ او به مه و سال ای کمال بموی
بمرگ او بشب و روز ای زمانه بنال
ولیک زنده بنام است و سرفراز چو مهر
چه غم ز فتنه ایام و گردش مه و سال
نمیری ای که دلت زنده شد بعشق که هست
همیشه با تو سعادت همواره با تو جلال

نهان ز دیده اگر گشته‌ای ولی هرگز
نمیروی زدل و هم نمیروی ز خیال
هماره یاد تو ای شهره‌مرد دردل ماست
که هر دلی است از این داغ و درد مالا مال
بجز طریق شهامت که راه و رسم تو بود
نبود بهره دیگر ترا ز مال و منال
درود پاکِ محبان نثار روح تو باد
که هست نام تو ورد زبان بهر احوال

از : حسین شاه زیدی

داورادب

شور آفرین دیگری از انجمن برفت
سیمای مهر پروری از انجمن برفت
استاد نامدار فرامرزی بزرگ
از دست رفت و یآوری از انجمن برفت
ترسم دگر متاع سخن بی بها شود
تا نامور سخنوری از انجمن برفت
او پایگاه و ارج ادب نیک می شناخت
پاکیزه رای داوری از انجمن برفت
ما پاسدار شیوه او مانده ایم ، اگر
پیکار جو دلاوری از انجمن برفت
بالله گزاف و لاف کلامی نگفتم
گویم اگر پیمبری از انجمن برفت
صاحب قلم کسی است که صاحب رسالت است
از فهم ما فزونتری از انجمن برفت
بی مشورت چگونه کنم فکر صرف فعل
ای وای من که مصدری از انجمن برفت
ما را ز سرد مهری ایام و ارهان
ای رهنما که آذری از انجمن برفت

از : سجنور

تاریخ درگذشت استاد فرامری

فرامری آن استاد سخن کو	چراغ دل و شمع هر انجمن کو
خدای سخن عبدرحمن که یکدم	نیاسود در اعتلای وطن کو
کسی کاو بعمری ز گفتار شیوا	زدلها همی کرد رفع محن کو
ادیبی سخن آفرین اوستادی	که خود ممتحن بود هم ممتحن کو
درخشند نجمی که بر اوج کیهان	بر آفاق میبود پرتو فکن کو
بملك ادب راد مردی توانا	مهمین پاسدار اصول و سنن کو
بگو بامن ایچرخ آن مرد فاضل	که بود آیت داور ذوالمنن کو
دلم سوخت بر حال آن داغداری	که با ناله میگفت استاد من کو
ز بلبل شنیدم که میگفت یارب	بیباغ وجود آنگل نسترن کو
زمین وزمان سوگوار است و گوید	که آن افتخار زمین و ز من کو

بهنگام فوتش بتاریخ شمسی

سجنور بگفتا (خدای سخن کو)

نویسندگان و شعرای معروف کشور از استاد عبدالرحمن
فرامرزی تجلیل کردند :

« فرامرزی در انجمن قلم »

بی «غل و غش» و خیلی ساده و خودمانی آمدند و دور هم جمع
شدند تا یاد از دست رفته‌یی را بزرگ دارند.

گذشته با همه شور و حالش در محفلشان راه داشت... خاطره‌ها،
دوستی‌ها و بر خورده‌هایشان با شادروان عبدالرحمن فرامرزی، محیطی
آکنده از محبت و صفا ساخته بود. دلبستگی به مهر استاد در سراپایشان
موج میزد. یاران انجمن قلم، به راستی سنک تمام گذاشتند سه‌شنبه شب
گذشته بود که محفل گرمشان را باشور و حالی دیگر برگزار کردند.

بازماندگان استاد، در کنار نویسندگان و شاعران انجمن و جمعی
از دوستان دور و نزدیکش، نشستند و همه چیز را به شهادت گرفتند.
به شهادت بزرگی استاد و جاودانگی استاد...

برنامه که اعلام شد، زین العابدین رهنما دبیر کل انجمن قلم
ایران، یاد دوست کرد و گفت، « به فرمان دل خود اینجا گرد آمده‌ایم
تا از دوست صمیم و یار از دست شده خود یاد کنیم. خوش آنکه در
این جهان پرغوغا و مادی با دل خود زندگی میکنند و از دل خود

آگاهند یکی از کسانی که سال های عمر پر ثمرش را با «دل آگاهی» گذرانند، مرحوم فرامرزی بود. با دلی بیدار از خاک برآمد، درخشید. دلها را رام خود کرد و سرانجام به دل خاک راه برد.

در روزگاران گذشته ، کسانی که از «دلها» خبر داشتند ، بسیار بودند ، اما دریغ که امروز انگشت شمارند. برای همین بود که دیروز زندگی مردمان ما قرین آرامش خاطر و اطمینان روح بود . دیروز اضطراب و دلهره و خلجان روح در میان مردم کمتر بود. شک تریدشان به همه چیز - از خالق گرفته تا به مخلوق - بسیار کم بود. زیرا ، راه زندگی مردم ، فقط راه کوچه ها و خیابان ها و ادارات و وزارتخانه ها نبود. راه آنها «راه دل» و راه یافتن دلها بود . از شما می پرسم : آیا امروز هم این راه باز است ؟

دل آگاهی

دریغ است که روز بروز از تعداد مردم «دل آگاه» کاسته می شود و با درگذشت همین فرامرزی ، همین فرامرزی که با دل خود زندگی میکرد ، همین فرامرزی که به دلها راه داشت ، بر دل خود حاکم بود و از دل نیز فرمانبرداری میکرد، یکی دیگر از دل آگاهان دیار مارخت به سرای باقی کشید. با عشق زیست و با عشق مرد و چون سرو کارش با «دل» بود ، امروز در اطراف نام او و دربار «بود و نبود» او اینهمه دلها به تپش افتاده است و امواج احساسات آگه دلان روی هم متراکم میشود و هنوز هم با روحش عشق میورزند و خواهید ورزید.

بگذارید من از زبان مولای خود ، جلال الدین مولوی ، برایتان سخن چند بیاورم . از زبان او وقتی دهان باز میکند به پهنای فلک است

کلماتش تا به عقبه الوهیت و عرش خدا روانه میشود.
 دلانزد کسی بنشین که اواز دل خبر دارد
 به سایه آن درختی رو که او گلهای تر دارد
 در این بازار عطاران، مرو هرسو چوبیکاران
 به دکان کسی بنشین که در دکان شکر دارد
 نه هر کلکی شکر دارد، نه هر زیری زبرد دارد
 نه هر چشمی نظر دارد نه هر بحری گهر دارد
 نه هر آهی اثر دارد، نه هر راهی گذر دارد
 نه هر مردی جگر دارد، نه هر ابری مطر دارد
 بنال ای بلبل دستان، ازیرا ناله مستان

میان صخره و خارا اثر دارد، اثر دارد
 آری، نه هر کلکی شکر دارد، نه هر آهی اثر دارد. چه
 میتوان گفت؟ اثر از کلمات کلکها و خامهها و کلمات، در عصر ما
 زایل شده است. مردم ما ناتوان روحی شده اند. برای مردم ما، کلک
 موثر و خامه و فکر توانا و مقتدر فرامرزی ضرور بود. فرامرزی وقتی
 می نوشت، زندگی بخش مردم ما بود.

دوست سخن

ابوالحسن رضوی، دوست دیرین استاد فرامرزی سخنران بعدی
 بود. میگفت: کم اتفاق افتاده است که چنین مرد بزرگی در موقعیتی
 خطیر از دست برود... در پایان هر زندگی، کم یا زیاد، مرگ میرسد.
 اما چه خوبست با چنین احوالی پیش آید... شاید کمی به نیم قرن مانده
 باشد که فرامرزی را دیدم... با عمامه ای ظریف از بحرین به شیراز

رسیده بود. از همان وقت روی گشاده، حسن محضر و آگاهی داشت... سال‌ها بعد (سال ۱۳۲۱) در تهران بهنگام تأسیس موسسه کیهان دوباره دیدمش... هر جا می‌نشست، نکته‌دانی میکرد و جلوه مجلس بود... همت داشت و هرگز نمیترسید... در نویسندگی چیره‌دست بود و طی ۴۰، ۵۰ سال فعالیت، شخصیتی استثنائی از خود ساخت... در ادبیات فارسی و عربی استاد فن بود - هرگز، حتی در مقامات و موفقیت‌های عالی، دوستانش را فراموش نمیکرد...

شخصیتش، بالاتر از مقامش بود.

شاگرد و استاد

دکتر ناظرزاده کرمانی، گفت: نمیدانم در گذشت استاد را به چه کسی تسلیت بگوییم. به خانواده‌اش، به کیهان، یا مردم ایران؟ او زمانی آغاز به نویسندگی کرد که يك مقاله میتواندست صدها دشمن بتراشد - افتخار اینست که فرامرزی استاد من بود. در عین حال که در نویسندگی - اجتماعی و سیاسی - دست داشت، از قلب شاعرانه‌یی بهره میگرفت. خودش میل داشت مردم او را شاعر بدانند.

قسم به حرمت استادیت فرامرزی

که دد عزای تو اشك قلم روان گردید

چه نکته‌ها ز تو شد نقش صفحه کیهان

که نقش خاطر مشتاق نکته دان گردید

به نظم و نشر سخنهاى دل‌نشینت بود

ادب به مرگ تو سودش همه زیان گردید

شکسته بار دل مرگ کان قلم بشکست
 که او ستاد توانای ناتوان گردید
 بدان که جای توئی در انجمن خالیست
 چرا ز دیده ما روی توتهان گذرید
 قلم بدست گرفتن گرفت دست تو را
 ز نثر فارسی است نام جاودان گردید
 نبوت به شاعران و عارفان رسید هر يك سخنی
 داشتند. از ابراهیم صهبا شروع شد و به سید جلال الدین افتخار زاده
 واعظ ختم ... در این میان ، ابولقاسم حالت به نمایندگی دکتر منوچهر
 اقبال مدیر عامل و رئیس هیات مدیره شرکت ملی نفت به بازماندگان
 و دوستان استاد فرامرزى تسلیت گفت و دکتر حمیدى شیرازی و کاظم
 پزشکی قطعاتی را که در رثا استاد سروده بودند و قبلا در کیهان منتشر
 شده است ، خواندند ، بقیه اشعار هم جداگانه آمده است.
 افتخار زاده ، قبل از قرائت شعر خود گفت : فرامرزى جدا از
 شخصیت اجتماعى و سیاسى و ادبى خود... مردى مذهبی بود و عمری
 طولانى و عملی خوش داشت. سخن دلپذیرش بردلهاى نشست و به فرموده
 مولا علی(ع) از آن جمله بود که تازنده اند، دوستشان دارند، حتی کسی
 باور نمی کند بی او بودن را فرامرزى، همیشه با ماست.

از: محمد محیط طباطبائی

استاد در نویسندگی دلیر و بی پروا بود

نشسته بودم و برای کار زبدگانی قلم میزدم . در باره خط و زبان فارسی مطلبی مینوشتم ، که خوانندگان را به کار آید و شنوندگان را بر دشواریهای کار تعبیر و تفاهم چیره سازد .

ناگهان گوشی تلفون زنگ زد و همینکه صدا را شنیدم دریافتم که دوست قدیمی و نویسنده چیره دست ناموری همچون جناب آقای عبدالرحمن فرامرزی از دست رفته است . جزاین عبارت تسلی بخش که بر زبانم جاری شد انالله و انا الیه راجعون هیچ نقطه اتکای آنی نیافتم که بتوانم خود را از سقوط روحی حفظ کنم .

پیش از او دو برادر بزرگوار او که هر دو از دوستان صاحب نظر و صاحب رای ما بودند از همین راهی که اکنون او در پیش گرفت ، رفتند و علاقه مندان را در فقدان خود متأثر ساختند . برادر بزرگوارش مرحوم احمد فرامرزی مردی کم نظیر بود و در کارهای خود دقیق و بصیر ، مرحوم عبدالله که از او کوچکتر بود یکپارچه صفا و دوستی و راستی بود ولی ارزش اجتماعی این برادری که امروز دوستان را به دوری ابدی خود

دچار ساخت چیز دیگری بود .

با مرحوم فرامرزى در دبیرستان دارالفنون همکار بودیم . او از دبیران باجربزه و صاحب استعدادی بود که همواره در کلاس و مدرسه مورد استشاره و استفاده همکاران قرار میگرفت به موازات فن تدریس قلم را نیز در خدمت عمومی قرار داده بود . در شفق سرخ چیزهای جذاب و جالب و مفید مینوشت . وقتی به اتفاق مرحوم احمد فرامرزى مجله تقدم را که یکی از بهترین مجله‌های زبان فارسی محسوب میشود انتشار میدادند در تهران نبودم و در حین انتشار از قرائت آن بسی نصیب مانده بودم بعدها که به تهران آمدم وقتی دوره‌ای از آن را از ایشان امانت گرفتم و دریافتم که از هیچ سعی ممکنى دریغ نورزیده‌اند .

وقتی از درس دبیرستان به وزارت کشور برای معاونت جناب آقای دشتی در اداره رهبری مجلات و جراید انتقال یافت مراوده ما قطع نشد . غالباً در محل فعلی اداره کل رادیو هم دیگر را ملاقات میکردیم کسانی که با آن مرحوم توفیق ملاقاتهای طولانی داشته‌اند خوب به یاد دارند که نشست و برخاست و گفت و شنید با آن شادروان خستگی بردار نبود و هرچه میگفت شیرین و دلپذیر و سود بخش بود .

خوانندگان آثار قلمی او گوشه‌ای از این لطیفه روحی را که چشم به اندازه گوش قادر به درك كنه آن نیست ممکن است درك کرده باشند ولی در اینجا باید این مصراع ضرب المثل را به معنی معکوس آن قبول کرد که شنیدن کی بود همتای دیدن بلکه در اینجا شنیدن صوت برتر از دیدن خط است .

با تحول اوضاع در سالهای جنگ جهانی دوم آقای فرامرزى از همه کارهای تعلیماتی و اداری خود دست برداشت و به کار نویسندگی

پرداخت . همکاری استوار دوستانه‌ای که از سال ۱۳۲۱ بدینطرف با جناب آقای دکتر مصباح زاده در نشر آینده ایران و سپس کیهان برقرار ساختند این رشته دوستی و همکاری را در مدت سی سال ادامه داد، اما در دنیای نویسندگی مشترك با وجودیکه احیانا با یکدیگر در باره بعضی از مسائل روزاختلاف نظری پیدا میکردیم ولی روح دوستی چنان بر روابط ما حاکم بود که هرگز این اختلاف سلیقه‌ها در سطری و کلمه‌ای از مقاله‌ای نمودارنمیشد، بلکه به مذاکره دوستانه ختم میگردد و به دوستی دیرینه آسیبی وارد نمیساخت

روزنامه شفق سرخ ، مجله تقدم ، آینده ایران ، بهرام و کیهان آینه‌هایی است که افکاراین نویسنده اندیشمند و زبردست متوالیا در آنها منعکس شده و يك پژوهنده میتواند با مراجعه به مقالاتی که غالبا امضاء عبدالرحمن فرامرزی را همراه دارد به مراتب فضل و اطلاع و قدرت تحریر و اسلوب نگارش و افکار اجتماعی و آراء سیاسی فرامرزی پی ببرد ولی آنچه ادارك آن جز با معاشرت و گفتگو میسر نبود همانا عالمی بود مجرد از این عوالم و درماورای رسمیات و شکلیات که با جهان شعر و هنر پیش از عالم سیاست و تعلیم و توجیه اجتماعی ارتباط داشت .

تنها کسانی میتوانند حقیقت فقدان وجود فرامرزی را خوب درك کنند و تلخی این حادثه جانگداز تا مغزاستخوان ایشان را متاثر میسازد که در آن زاویه تقریری و تائیری با او در ارتباط بوده‌اند . با وجود این مردمی که امروزنویسنده نامداری همچون فرامرزی صاحب قلم و صاحب نظررا ازدست داده‌اند و شاهد خاموش شدن چراغی بوده‌اند که بیش از پنجاه سال در ایران و خارج ایران روشنی بخش دل و اندیشه دردمندان و علاقه مندان بود هرگز نمیتوانند عظمت سوگواری او را ازیاد ببرند

و خود را با نزدیکان و خویشاوندان آن مرحوم در این غم درگذشت
شریک مینگرند .

مرگ فرامرزی صدها هزار جوان خواننده فارسی زبان را در ایران
و کشورهای فارسی زبان دیگر از وجود نویسنده ای محروم ساخت که
در بیان آنچه میخواست و میدانست دلیر و بی پروا بود . این جرات
که گاهی تا حد جسارت میرسید فرامرزی را در میان اقربان بیهمتا
معرفی کرده و نوشته های او مورد توجه عامه مردم از طبقات مختلف
قرار داده بود .

سنگینی بار حادثه چنان بر اندیشه و قلم سایه افکنده که نمیداند و
نمیدانم با چه زبان و کدام بیان مفسر احساسات آمیخته به غم خود گردیده
و در این مصیبت جانگداز به همقلمان و همکاران قدیم و جدید و دوستان
یکدل و خویشاوندان و بستگان نزدیک و دور او تسلیت عرض کنم .
امیدوارم خداوند تعالی او را در کنف حمایت و مغفرت خود
بیامرزد و با کسانی محشور سازد که جان عزیز خویش را در راه خدمت
به آزادی و وطن و انسانیت نثار کرده اند .

از : سنا تور دکتور شمس الملوك مصاحب

مرک استاد ؟ !

«مرد مرادی نه همانا که مرد»

«مرک چنان خواهی نه کار بست خرد!»

پیش از ظهر سه شنبه بیستم تیرماه جاری به مجلس سنا رفته بودم
سنا رسماً دوره تعطیلات تابستانی را می گذراند ولی این مانع آن نمیشود
که اگر لوایح فوری از طرف دولت برسد یا از مجلس شورای ملی ارسال
شود کمیسیونها تشکیل گردد و سپس بر حسب خواهش دولت جلسه فوق-
العاده تشکیل شود و همچنین مانع آن نمیشود که سناتورها (آن عده که در
تهران بسر می برند) برای انجام امور مختلف اغلب بسنا سر بزنند .
بهر صورت آن روز وارد دفتر کار سناتور سرلشگر مطبوعی که
محفلی گرم و مطبوع دارد و دفترش مخصوصاً در ایام تعطیل جلسات
رسمی سنا ، بیشتر محل اجتماع و ملاقات سناتورهاست شدم .

عده‌ای از دوستان و سناتورها ، اهل سیاست و اهل قلم حضور داشتند . یکی از دوستان ارجمند از آن‌میان روبمن کرد و گفت «فلانکس اطلاع‌داری ؟» . عجب ! رویداد مهمی باید باشد که بدون هیچ اشاره‌ای بآن فقط سؤال شود که اطلاع دارم یا نه ، و چون مکث مرا دید گفت «عبدالرحمن فرامرزی مرد ! متأسفم که این خبرنگار را من بتو میدهم.» لازم نبود بدنبال «عبدالرحمن فرامرزی» توصیفی و مشخصاتی بیابد . لازم نبود گفته شود «عبدالرحمن فرامرزی دانشمند و فاضل و ادیب» لازم نبود گفته شود «عبدالرحمن فرامرزی استاد سخن» لازم نبود گفته شود «عبدالرحمن فرامرزی مرد سیاست» . لازم نبود گفته شود «عبدالرحمن فرامرزی کوه ثباب و استحکام عقیده» ، و لازم نبود گفته شود «عبدالرحمن فرامرزی نبرده سوار عرصه سخن فارسی و مبارز و مدافع آن در این روزگارانی که روبه‌ان به جدال با شیران برخاسته‌اند.» زیرا وقتی گفته شد «عبدالرحمن فرامرزی» همه این اوصاف و بسا اوصاف شاخص دیگر در خود آن بود و محتاج برشمردن نبود .

بدنبال این مطلب و پس از اظهار تأسف و تأثر از طرف همه حاضران ، در جملات کوتاهی که بین آن‌ها راسکوتی غم‌انگیز فاصله می‌انداخت ، جمع حاضر از وطن پرستی او ، از مبارزات او با بیگانه پرستی و استعمار ، از قدرت قلم و صراحت بیان و طلاقت لسان و مراتب فضل و دانش او سخن‌ها گفتند .

من با عبدالرحمن فرامرزی زیاد و از نزدیک محشور نبودم و گاه و در بعضی از مجالس و محافل رسمی یکدیگر را میدیدیم ولی بیشتر از نوشته‌های او را می‌شناختم و بقدرت قلم و بیان او و ثبات عقیده و

استحکام رای او و پایداری و پایداری او پی میبرد و گاه بگاهی هم بخاطر بعضی مقالات و نوشته‌های من که در روزنامه کیهان چاپ میشد مرا تشویق می‌کرد. بخصوص در مورد دو مقاله یکی در زمان کابینه ائتلافی قوام‌السلطنه بود که چند وزیر توده‌ای داخل کابینه شدند و یکی از وزارت خانه‌هایی که از این نعمت!! برخوردار شد وزارت فرهنگ بود و من هم عضو وزارت فرهنگ بودم. بهر صورت مقاله‌ای نوشته بودم تحت عنوان «فرهنگ‌شغال؛ سیاست‌گرگ» که البته ظاهر مطلب انتقادی بود از اینکه چرا کتاب قرائتی دوره‌های ادبی دبیرستانها و همچنین دوره‌های دیگر متوسطه منحصر به کلیله و دمنه شده و دانش آموزان ما باید علم زندگی و اخلاق و تدبیر منزل و همه چیز را از دید و زبان و فلسفه دو شغال بیاموزند و به دنبال آن از سیاست‌گرگهای استعمار سخن رفته بود.

استاد فرامرزی مرا بسیار تشویق کرد و من با آنکه جوان بودم ولی جویای نام نبودم و با وجود آنکه جویای نام نبودم از تشویق او بسیار مسرور شدم و حتی روزنامه را برداشتم و یکی دوبار دیگر مقاله خود را خواندم.

باز در سال ۱۳۲۵ بود که مقاله‌ای برای روزنامه کیهان نوشتم تحت عنوان «رضا شاه نمرده است» که در شماره ۱۸۸ سال پنجم کیهان مورخ یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۲۵ درج شد و در آن جا اشاره به اقدامات و خدمات بزرگ رضا شاه کرده بودم و گفته بودم «رضا شاه نمرده است» او زنده است و هر روز آثار زنده بودنش را در خدمات سیاسی اجتماعی فرهنگی، اقتصادی، امنیت عمومی و بسا نظایر اینها که از او بجای

مانده است می بینیم و درك میکنیم و باین بیت تمثیل جسته بودم ،
تلك آثار ناتدل علینا فانظر و ابعدا الى الآثار

در این مورد مرا بقدری تشویق کرد که واقعا بخود می بالیدم بهر صورت اغلب آثار او را مطالعه میکردم و از آن بهره ها میبرد و بآن نظر دقیق و تیزبین و قدرت زبان و بیان و صراحت لهجه و صداقت و صمیمیت ناشی از ثبات و استحکام عقیده آفرینها میگفتم و بآن منبع فیاض دانش و فضل و تبحر و استادی درود میفرستادم .

دریغاکه امروز آن چشمان تیزبین فرو خفته و آن انگشتان توانا که از نوک خامه نقشهای حیرت آور و عبارات شورانگیز نه تنها بر صفحات کاغذ بلکه در صفحه دلها می نگاشت از کار افتاده و آن زبان گویا که در قدرت بیان سحر می کرد از گفتن باز مانده است و این واقعا مصیبتی عظیم برای عالم سخن و سخندانی است بخصوص که امروزه از شور بختی روزگار ادب ، در حلقه نقادان سخن و جوهریان کلام ، لعل خون در دل از بازار شکنی خزف نشسته است !

اما مرگ عبدالرحمن فرامرزی با همه دردناکی یکبار دیگر ثابت کرد که حق و حقیقت و راستی و صداقت و ثبات و استحکام عقیدت همیشه غالب است و آئین قدردانی و حق شناسی و مردی و مردانگی و وفاداری که ناشی از قدرت و استغنائی روحی است باقی است و دانشمندان و استادان و فضیلائی ما که خود از مکتب ادب و فرهنگ و سنن اصیل ملی و ایرانی درس آموخته و به مرتبه استادی رسیده اند امروز بجای حافظ و پاسدار این ادب و فرهنگند و آن را با تمام معنویت و وسعت و احاطه و شکوه و جلالش زنده می دارند که یکی از مظاهر این

آئین پرشکوه و معنوی ستایش فضل و دانش و ادب و حق شناسی از
زحمات و خدمات و مراتب فضل و دانش و ادای حق در گذشتگان است.
اظهار تاجر و تاسف اساتید و دانشمندان و ادبا و فضلا و نویسندگان
و دیگر افراد و طبقات و سوگواری عمیق آنان بر مرگ استاد . که از
خلال نوشته ها و اظهار نظرهایش در این دوره در جراید آشکار است
گواه بارزی بر این مطلب است .

دکتر شمس الملوك مصاحب

بیست و یکم تیرماه ۱۳۵۱

از خسرو شاهانی

فرامرزی...

فرامرزی در گذشت! این اولین خبر کوتاهی بود که صبح ساعت هشت و نیم سه شنبه بیستم تیرماه ۱۳۵۱ از دهان یکی از همکاران مطبوعاتی ام در هیئت تحریریه کیهان شنیدم.

- کی؟

- دیشب.

- چه ساعتی؟

- نمیدانم.

اشك در حلقه‌های چشمم حلقه زد، سکوت سنگینی در سالن هیئت تحریریه سایه افکنده بود بی اختیار آرنج‌هایم را روی میز گذاشتم و سرم را میان دست‌هایم قرار دادم.. و این ناقوس مرگبار در مغزم زنگ میزد و صدا میداد.. فرامرزی مرد!

نا خود آگاه در دلم این رباعی خیام را زمزمه کردم:

يك چند به كودكى به استاد شدیم يك چند ز استادی خود شاد شدیم
پایان قضا نگر که ما را چه رسید از خاك بر آمدیم و بر باد شدیم

صحبت‌های آهسته همکارانم را در تحریریه بزحمت میشنیدم یا اصلاً نمیشنیدم. اما صدای قهقهه‌های این مرد که وقتی وارد سالن تحریریه کیهان میشد و زیر سقف می‌پیچید در گوشم طنین انداز بود .

با همه خوش و بش میکرد با همه سلام و علیک میکرد ، با صدای بلند با همه حرف میزد بدون توجه باینکه اینجا سالن هیئت تحریریه است روی اولین میزی که در گذرگاهش قرار داشت می‌نشست و مسئله خاصی را که مورد نظرش بود مطرح میکرد و از دیگران نظر میخواست و بعد با صدای رسا و فریاد شیر مانندش نظرات خودش را میگفت بعد بلند میشد میرفت روی صندلی خالی کنار میز دکتر سمسار سردبیر کیهان می‌نشست و با او در باره مسائل روزگفت و گو میکرد و بعد باز شروع میکرد به خندیدن و با صدای بلند حرف زد .

مثل اینکه مکان و زمان سرش نمیشد و در این دنیا نیست . همه چیز برای او خلاصه شده بود در طنین خنده‌هایش ، نه خنده‌های دروغی و ساختگی . از ته دل میخندید . بآنچه میگفت و مینوشت معتقد بود و هرگز برای خوش آیند کسی نه میخندید نه مینوشت .

این اواخر عصا بدستش میگرفت و عصا زنان از پله‌های تحریریه بالا می‌آمد همه را دوست داشت و همه دوستش میداشتند .

من بخودم اجازه نمیدهم در باره فضل و کمال و معلومات و قلم سحرافرامری اظهار نظر کنم ولی بجرات میتوانم بگویم وقتی مقاله‌ای از فرامری در کیهان چاپ میشد روز بعد نقل محافل و مجالس بود .

هر وقت پشت میز نشسته بودم و فرامرزی وارد سالن تحریریه
 میشد و چشمش بمن می افتاد میگفت :
 نمدمال ! حالت خوبه ؟
 خدمت شان عرض می کردم بمرحمت تون .
 بعد در حالی که با عصایش بازی میکرد و با صدای بلند قهقهه
 میزد از من می پرسید :
 - تازه کسی را مالیدی ؟
 - خیر قربان .
 - منو چطور ؟
 کی جرات دارد جناب استاد .
 - نه ! مرا هم بمال یکی دو مرتبه در مجله خواندنیها خوب مرا
 مالیدی ، باز هم مرا لای نمد بمال .
 - ما كوچك شماییم استاد .
 - از نو پردازها چه کسی را مالیدی ؟
 - هر کی دم دستم بود .
 خوب کاری میکنی .
 ... و بعد راهش را می کشید و به سر میز دیگری میرفت .
 متواضع. فروتن ، حاضر جواب ، بذله گو و مهربان بود .
 خدایش بیامرزد وروانش را شاد بدارد خیلی دلم سوخت ، شادروان
 هر وقت سر حال بود و به تحریریه می آمد و مناسبتی پیش می آمد این
 شعر معروف شادروان ملك الشعرای بهار را که در رثا علامه محمد قزوینی

سروده با صدای بلند میخواند :
از ملك ادب حكيم گزاران همه رفتند
شو بار سفر بند كه ياران همه رفتند
اين گرد شتابنده كه بر دامن صحراست
گويد چه نشيني كه سواران همه رفتند
افسوس كه گنجينه طرازان معاني
گنجينه سپردند بماران همه رفتند.

چهارشنبه ۲۱ تیرماه ۱۳۵۱ روزنامه کیهان

از : ابراهیم صهبا

مرگ سخندان

در آسمان ادب اختری درخشان مرد

مدیر فاضل و خدمتگذار «کیهان» مرد

جهان علم و ادب سربه سرعزاداراست

که ای دریغ «فرامرزی» سخندان مرد

در رثاء استاد عبدالرحمن فرامرزی

رفت اما نرود خاطره اش از دل ما

زندگی گر چه نشد هیچ بکام دل ما

یرتسو روی تو شد روشنی محفل ما

ز آنچه کشتیم در این ملک خراب از سر صدق

جز غم و درد نشد از چه سبب حاصل ما

هر که آمد بنشست و سخنی گفت و برفت

نگشودند دریغا گره از مشکل ما

کاروان، «غافل از احوال دل» ما بگذشت

هیچکس نیست در این ودای غم حائل ما

فاصلی بود جهان دیده و آگاه که رفت

رفت، اما نرود خاطره اش از دل ما

۲۱ تیرماه ۱۳۵۱ - عرفانی کرمانی

نویسندگان، روزنامه نگاران و شخصیت های ادبی و اجتماعی ایران اظهار نظر میکنند.

دکتر پرویز ناتل خانلری- دانشمند و ادیب معاصر ایران گفت :
مرحوم عبدالرحمن فرامرزی دانشمندی ارجمند و نویسنده ای فصیح و
زبردست بود . مقام و فضل و ادب او را همه می شناسند و من هم از
این جهت به او احترام میگذاشتم . اما گذشته از این حق استادی بر
گردن من داشت و نخستین کسی بود که مرا به راه نویسندگی کشانید و
با مطبوعات آشنا کرد . در کلاس چهارم دبیرستان دارالفنون ادبیات
فارسی تدریس میکرد. و توجه و علاقه ای که به کار خود داشت و دلسوزی
و محبت پدرانهای که نسبت به شاگردان نشان می داد او را در چشم ما
نسبت به معلمان دیگر امتیاز می بخشید روزی موضوعی برای انشاء تعیین
کرده بود و مرا احضار کرد تا چنانکه رسم بود، نوشته خود را در کلاس
بخوانم . پس از پایان قرائت انشاء مرا بسیار تحسین کرد و گفت کار
تو نویسندگی است . دنبال آن را بگیر . »

بعد نوشته مرا گرفت و گفت « این مقاله باید چاپ بشود » هفته

بعد که به کلاس آمد يك شماره از روزنامه اقدام را آورد و به من داد که مقاله من در آن درج شده بود .

به این طریق مرحوم عبدالرحمن فرامرزی نخستین مشوق من در پرداختن به ادبیات بود و من هیچگاه این حق او را بر خود فراموش نکرده‌ام .

— آقای علی اصغر امیرانی که با تأسف بسیار از مرگ استاد فرامرزی باخبر شد گفت :

در طبیعت نسل شیر دارد از بین میرود ، نسل پلنگ هم دارد از بین میرود. نسل شیرو پلنگ در مطبوعات ایران هم رو به انقراض است. — ابوالقاسم باینده نویسنده معروف با شنیدن خبر درگذشت استاد فرامرزی گفت :

عبدالرحمن فرامرزی مردی بود شجاع ، صریح ، پرمایه ، با انشایی روان و محکم و بیشتر از چهل سال در صف مطبوعات قلم زد، و وقتی تاریخ روزنامه نویسی این دوران را مطالعه کنند بی‌گفت‌وگو فرامرزی از جمله چند نفر بسیار معدودی است که در صف اول جای دارد . خدایش بیامرزد .

از استادان مسلم بود . امیدوارم مجموعه مقالات ادبی‌اش هرچه زودتر منتشر شود تا گوشه‌های دقیق طرز قضاوت او درباره ادبیات ایران در دسترس علاقه‌مندان قرار گیرد . فوت فرامرزی برای فرهنگ و ادب ایران ضایعه‌ی بزرگ است ، زیرا شخصیت‌های فاضل و صدیق و شجاع مانند او به این آسانی در محیط ادب و فرهنگ فارسی پیدا نخواهند شد. — سناتور عباس مسعودی مدیر موسسه اطلاعات و روزنامه‌نگار

قدیمی ، خیلی کوتاه گفت : « مرگ فرامرزی باعث تأسف ماست . به خصوص به عنوان يك همکار از این بابت متأثرم . میکوشیم شرح مناسبی از خدمات و سوابق او در نشریات اطلاعات بیاوریم . »

ابراهیم گلستان نویسنده معروف گفت : رفتن فرامرزی مرا سخت متأسف میکند چرا که بمن و به خانواده من محبت فراوان داشت ، گذشته از این ارزش هایی که در او میشناختم فراوان بود . قطب نمای سیاسی او بیشتر به سوی حادثات سال های حول و حوش جنگ اول جهانی میرفت .

نقطه های اشاره در مقاله های او بیشتر شیخ عبده و سعد زغلول و احرار عرب زبان آن روزگار بودند .

لنگر معارف و عقاید او در قالب سال های قالب گیری فکری او افتاده بود . هر چند جوشش و « جرقه پرانی زنده بودن » و « جوان بودن راحتی » نگه داشته بود . و این مغتنم و خوشایند تر از منظر شبه جوانانی که اندیشه هاشان کهنه تر از زمانه شان است و زهو اردر رفته تر از دیروزشان . فرامرزی محکم بود . فرامرزی یا نمیگفت یا صریح و مستقیم میگفت ، هر چند گاهی آنچه میگفت با فکر مستقیم امروزی ناجور مینمود این مغتنم تر بود تا حرف های کج اند کج شکسته بی بته در زیر رنگهای ساده لوحی و سالوس .

استاد سید مجتبی کیوان شاعر و دانشمند اصفهانی - با شنیدن خبر درگذشت استاد فرامرزی ، شعری سرود که میخوانید :

فرامرزی آن اوستاد سخن	شنیدم که از جمع ما رفته است
یقین دان که از بزم شعر و ادب	شکوه و جلال و صفارفته است
نمیدانم از جمع ارباب فضل	گرانمایه چون او، چارافته است

به سوگش نه بس من نشستم به غم به شعر و ادب هم جفا رفته است
خداوند فضل و ادب از جهان اگر رفته سوی خدا رفته است
سندیکای نویسندگان خبرنگاران مطبوعات در گذشت استاد
عبدالرحمن فرامرزی را يك ضایعه بزرگ مطبوعاتی تلقی کرد .
دبیر سندیکا ضمن ابراز تأثر عمیق خود از این حادثه گفت :

فرامرزی از معدودی بود که عضویت افتخاری سندیکا در آمده اند
چندی قبل بافتخارایشان مراسمی در سندیکا برگزار شد . سندیکای نویسندگان
در موارد مهم مطبوعاتی از ایشان نظرخواهی و کسب تکلیف میکرد و
درگذشت این شخصیت مورد احترام ، تمام نویسندگان و خبرنگاران
را متأثر کرده است .

استاد علی دشتی سناتور و نویسنده و روزنامه‌نگار معروف ،
تازه از خواب برخاسته بود که خبر را به او دادیم ، طوری سکوت کرد
که انگار چیزی نشنیده است . بعد ، زیر لب تکرار کرد : « استاد
فرامرزی مرد ؟ استاد فرامرزی مرد ؟ » باور نمی‌کرد ، تسلیت گفتیم ،
جوابی نداد خواستیم در این باره نظری بدهد که صدایش برخاست ، نمیتوانم ،
نمیتوانم چیزی بگویم و صدای حق حق گریه‌اش از پشت تلفن بگوش
رسید . ارتباط قطع شد .

علی سامی استاد دانشگاه پهلوی (شیراز) و رئیس انجمن استان
فارس در شیراز به خبرنگار ما گفت :
فرامرزی دانشمندی بزرگ ، استادی عالقدر و روزنامه‌نگاری
والا بود که از دست رفته است .

تصور نمی‌کنم در آینده نزدیک شخصیتی چنین در جامعه ما چهره
کند . من همیشه شیفته مقاله‌های محققانه‌اش بودم .

احمد بنی احمد - روزنامه نگار و وکیل دادگستری : فرامرزى در
پیری با فکری جوان مرد .

در لحظاتی که آفتاب عمرش آخرین سو را میکشید هنوز همپای
نسل جوان بود اگر از شبیح اجبار بفکر و قلم چشم بپوشیم میتوانیم ادعا
کنیم که فرامرزى هرگز از حد اصالت خارج نشد بخاطر آنچه نوشته
است درخور تجلیل ملی است قلم باشد ولی بخاطر آنچه نوشته است
درخور يك تجلیل ملی است قلم سحرارش با وجدان جامعه مرتبط بود .
باظرافت و روانی آنرا حرکت میداد . آخر کلام اینکه ایکاش سرنوشت
همه نویسندگان کشور سرنوشت فرامرزى بود نه از حیث مادیات و مقام و
منصب بلکه از لحاظ تقوی و شرافت و نباختن لحاظ تقوی و شرافت .
مسعود فرزاد - نویسنده و ادیب و روزنامه نگار با سابقه که از بیماری
چشم رنج میبرد ، گفت : « خیلی متأثر شدم . من فرامرزى را در وهله
اول يك مرد سیاسى میدانم و چون اهل سیاست نیستم در این قسمت از
شخصیتش نمیتوانم نظری بدهیم . اما ، مرحوم فرامرزى در عالم ادب
ایران نیز مقامی والا داشت و در انشای فارسی از استادان مسلم بود .
امیدوارم مجموعه مقالات ادبی اش هرچه زودتر منتشر شود تا
گوشه های دقیق طرز قضاوت او درباره ادبیات ایران در دسترس علاقمندان
قرار گیرد .

فوت فرامرزى برای فرهنگ و ادب ایران ضایعه بزرگ است .
زیرا شخصیت های فاضل و صدیق و شجاع مانند او به این آسانی در
محیط ادب و فرهنگ فارسی پیدا نخواهند شد .



در شبستان مسجد سهسالار- جناب آقای شریع‌امامی رئیس مجلس سنا و جناب آقای رهنما وزیر اطلاعات
به چنازه شادروان فرامرز ادای احترام مینمایند

روزنامه دنیا

یادی از روزنامه نویسی

کنهسال و خصوصیات او

دوست داشت همیشه گیوه بپا داشته باشد و در تابستان هم تمام قیود را کنار نهاده و بدون کت و با پیراهن آنهم پیراهن السوان کتانی بخصوص زردرنگ که رنگ مورد علاقه اش بود از خانه بیرون آید و پیاده فاصله خانه در خیابان حشمت الدوله نزدیک به چهار راه تامرکز شهر را بپیماید و خود را به دارالوکاله خود در خیابان فردوسی پاساژ آفتاب شرق یا کوچه اتابک محل روزنامه که دفتر کار در آنجا داشت برساند .

چقدر خوشحال میشد که ناهار از او دعوتی بعمل میآمد صرفا برای اینکه بادوستان قدیم و ندیم خود ساعتی در پشت میز غذا به گفتگو بپردازد و اگر در دل چیزی دارد همه را خالی کند و با صراحت هرچه تمامتر همه حرفها را بزبان آورد و خوشحالترا میشد که عده ای از هم صحبت های او را « از ما بهتران » تشکیل می دادند تا او با جنس لطیف

البته جوان و زیبا روی مشغول بگو و بخند شود بدون اینکه از حدود پدر و فرزندى خارج گردد.

وقتی حرف میزد درست مثل اینکه مشغول دیکته کردن مطلبی میباشد چون هیچوقت عادت به تند حرف زدن نداشت و حرف را شمرده شمرده ادا میکرد و همچنین عادت داشت دستهای خود را تکان بدهد و صحنه‌هایی را که از زبان بازگو میکند باین وسیله مجسم نماید و یا مشت بروی میز نمیکوبید ولی گاهی از کوره در میرفت و عصبانی میشد و عصبانیت او به جایی میرسید که صدای او کمی میگریفت .

خط او زیبا بود و اما کمی ناخوانا بود و بهمین جهت از حروفچین‌های چاپخانه‌ها كوك بود چون بعضی از کلمات مقالات او را غلط میچیدند و وقتی مقاله او غلط چاپ میشد او بشدت ناراحت میشد. وقتی مقاله‌ای را شروع میکرد تا آخر ادامه میداد برای اینکه اول فکر میکرد و پس از اینکه سوژه را پیدا مینمود قلم را بدست میگرفت و به تحریر مقاله میپرداخت و آنقدر مینوشت تا به نتیجه برسد.

همه مقالات او مشحون از انواع ذکر و مثل بخصوص مثالهای تاریخی و آنهم مستند چه از گذشته دور و چه گذشته نزدیک بود و دربرخی از مقالات خود خواه و ناخواه یادی از بحرین میکرد چون او دوران جوانی خود را در این مجمع‌الجزایر سپری ساخته بود و نیز در مقالات خود چند جمله عربی بکار میبرد بدلیل اینکه او استاد مسلم زبان و ادبیات عرب بود و یادم می‌آید در سفری که چندی قبل به کشورهای اسکندیناوی از جمله قطب شمال کرده بودیم در بین میهمانان خارجی و هیئت‌های مطبوعاتی که در این سفر با ما بودند هیئتی بود از مصر که ریاست آن

با فکری اباطله بود که ریاست دارالتحریر الهلال را بعهدہ داشت و مقام این شخص باندازه‌ای در هیئت مطبوعاتی مصر ، عزیز و گرامی بود که ما هر وقت او را میدیدیم پیش خود میگفتیم فرامرزی ایران... چون بیشتر رفتار و کردار او شباهت بسیار به عبدالرحمن فرامرزی داشت.

هیچ واقعه تاریخی و مذهبی البتہ مذهب اسلام نبود که او درخاطر نداشته باشد و او که جزئیات این وقایع را بخاطر داشت بدون مراجعه به کتب تاریخی از آنها صحبت میکرد و یا با استناد به آنها به تحریر مقاله مبادرت می‌ورزید.

اولین بار که نماینده مجلس شد در دوره پانزدهم بود. او در دوره بعد حوزه انتخابیه خود لار یک رقیب تهرانی پیدا کرد و او سید محمدباقر حجازی وکیل دادگستری بود. اوسرانجام باوجود مخالفت‌های یکی از روحانیون شیعه لار و وقایع ناگواری که در حین انتخابات روی داد به پارلمان راه یافت و در مجلس خود را بخوبی شناساند و نطق‌هاییکه در موقع خود از پشت تریبون ایراد میکرد حکایت از تسلط او و استادی او در فن خطابه مینمود .

در انتخابات دوره بعد ، زادگاه خود را رها نمود و از پشت دروازه تهران یعنی ورامین کاندیدا شد و بآسانی هم انتخاب و به مجلس رفت و اما همیشه رنج میبرد که ورامینی نبود و چرا از ورامین به نمایندگی انتخاب شد و در دوره هیجدهم هم که از لار انتخاب نشد و اما کرسی ورامین خود را در مجلس هیجدهم حفظ کرد در حالیکه کسی از لار به نمایندگی انتخاب شد که اصلاً اهل لار نبود چون پدر در پدر تهرانی بود و او مهندس منوچهر ایرانی بود و روزیکه مجلس به مخالفت با

اعتبارنامه نماینده لار پرداخت تنها کسی که از او به دفاع برخاست عبدالرحمن فرامرزی بود و در موقع اخذ رای به اعتبار نامه نماینده لار اول کسی که رای موافق داد باز هم فرامرزی بود چون بقیه نمایندگان منهای يك و كيل شيعه و يك و كيل ارمني و يك و كيل كلیمی که مجموعاً با او چهار نفر میشدند رای مخالف داده بودند و در نتیجه اعتبارنامه نماینده لار رد شد.

منظور او از موافقت با اعتبارنامه نماینده لار جز این نبود که به نمایندگان مخالف بفهماند منوچهر ایرانی بطریقه ای غیر از طریقه آنها به نمایندگی انتخاب نشد.

در روزنامه نگاری البته سرمقاله نویسی تبجیر داشت و هرچند اهل تهیه و تنظیم خبر و رپرتاژهای خبری نبود ولی در تحریر مقالات اساسی و مبارزه قلمی کمتر کسی یارای مقابله با او را پیدا میکرد و او بود که در سال ۱۳۴۰ دو روزنامه اطلاعات و کیهان را بجنگ هم انداخت چون اطلاعات نوشته بود پرتیراژترین روزنامه در ایران است جز کیهان روزنامه دیگری نمیباشد.

مجلس آراء بود و وقتی در مجلسی و در میهمانی و ضیافتی شرکت میکرد چشمها همه متوجه او بود چون نبض مجلس را بدست میگرفت و با حرفهای خود و خندههای خود و متلك های بموقع خود گرمی مجلس را صد چند میکرد. و در جلسات علنی مجلس هم از «بین الاثنین» استفاده میکرد و توی صحبت ناطق میرفت.

او تیر و کالت دادگستری هم داشت و این تیر را يك ماده قانونی باو تفویض کرد و این ماده قانونی در دوره نوزدهم مجلس به تصویب

رسیده بود و مقرر میداشت که هر نماینده‌ای سه دوره سابقه نمایندگی مجلس شورای ملی و یا سابقه خدمت در دادگستری و ثبت کل داشته باشد میتواند پروانه وکالت درجه اول دادگستری دریافت کند و بموجب این ماده او و غلامحسین صارمی و نورالدین امامی خوئی که دو نفر اخیر الذکر چون سابقه خدمت در ثبت اسناد را داشتند مشمول مزایای آن شدند و پروانه وکالت دادگستری بنام آن صادر شد.

فرامرزى دوبار امتیاز روزنامه خود را واگذار کرد. یکبار امتیاز روزنامه کیهان را به دکتر مصباح زاده واگذار نمود و خود سمت مدیری این روزنامه را بعهده گرفت. بار دیگر در سال ۱۳۳۶ امتیاز روزنامه و مجله (جهان) را که مدت کوتاهی از صدور امتیاز آن بنام او و انتشار این نشریه سپری نمیشد واگذار نمود و اما در این واگذاری به «بهداد» سمتی برای خود در روزنامه جهان تعیین نکرد.

تکیه کلامش « آقا سلام » بود .

در موقع عصبانیت و انتقاد میگفت : یعنی چه

با هویدا نخست‌وزیر میانه خوبی داشت و گاه بیگاه بملاقات او میرفت و در بین وزراء فعلی با هیچ‌کسی باندازه مهندس منصور روحانی وزیر کشاورزی و منابع طبیعی، محشور نبود. و با مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا روابط حسنه داشت چون پس از يك دوره توقف، در زمان نخست وزیری او مجدداً به نمایندگی مجلس (دوره بیستم) انتخاب شده بود .

جالبترین خاطره او از سفرهای خارج ملاقات و مذاکره با محمدعلی جناح قائد اعظم و موسس کشور پاکستان در کراچی-نظام

حیدرآباد دکن در حیدرآباد هندوستان و قاسم در بغداد بود .
او بفرانسه هم آشنائی داشت ولی نه باندازه عربی و تابستانها
را در گلاب دره شمیران سپری میساخت و در این اواخر عاشق «تا کسی
تلفنی» شده بود و از عصا هم در پیاده رویهای خود استفاده میکرد و
مهمترین وکالتی که در این اواخر بعهدہ داشت و کلالت پسر میراشرافی
در اصفهان بود که تا حدودی مدافعات او باعث نجات متهم از مجازات
اعدام شد.

دو خاطره بجای دوهزار خاطره

بیش از بیست سال است که از طریق دوست ارجمند و گرامی ام حسن فرامرزی با خاندان محترم وی . و مخصوصا استاد فقید عبدالرحمن فرامرزی آشنائی و ارادت دارم و در این مدت بمناسبت های مختلفه در سفر و حضر با استاد بوده ام و اکنون از میان همه خاطره هائی که از وی برایم به غنیمت مانده است . آخرین را بهتر بیاد می آورم ، همچنانکه اولی را .

او که ذاتا آزاد فکر و بی پروا بود مانند همه زمینه هائی که هنگام قلم زدن . و یا صحبت درباره آنها بصراحت اظهار عقیده میکرد ، برای روزنامه نویسی معتقد به هدایت و ارشاد - ببخشید - سانسور نبود و عیب های بزرگ مطبوعات را ناشی از سانسور میدانست که غلط یا درست. خود نیز در مسیر آن قرار گرفت و تا روزنامه نویسی بود ازین فکر دست بر نداشت ولی بقول خودش ابتدا ، دنبال روزنامه نویسی مسئول و متعهد میگشت که شاید کمتریافت و سرانجام بمقتضای عمر و خستگی از آن دست کشید .

اولین برخورد من با او در سالهای قبل از قیام ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بود استاد طی نطقی در مجلس شورای ملی . که بعداً در کیهان نیز منعکس شد ، حمله شدیدی به سیاستهای انگلیس و روس در ایران کرد و روزنامه‌های دست چپی بخاطر این نطق شدیداً باو حمله کردند و استاد را نوکر استعمار انگلیس خواندند . جوابی که او باین اتهام داد بسیار موثر بود . فرامرزی در يك گفتگو با یکی از وکلای دست چپی که بعداً شرح آنرا در کیهان آورد ، از او پرسید .

- بلی من نوکری هستم که می‌توانم به اربابم فحش بدهم و حمله کنم و آیا تو نزد اربابت چنین جرأتی داری ، و می‌توانی به او حمله کنی یا نه ؟ جواب اوس سکوت بود و این سکوت بهر دوزمان معنی خاصی بخود گرفت و نتایج آن امروز بخوبی مشهود است .

آخرین خاطره من از استاد مربوط بسال گذشته، سال جشن ۲۵۰۰ ساله شاهشاهی ایران بود، در اتوبوس مخصوصی که استادان، دانشمندان میهمان وزارت فرهنگ و هنر را به آرامگاه کورش کبیر می‌برد، هنگام بازرسی کارت‌های مدعوین یکی از افسران گارد شاهنشاهی متوجه شد که استاد کسارت خود را به همراه نیاورده است جای هیچگونه تامل و تردید نبود . مسافران اتوبوس همه از دانشمندان مورخان و استادان داخلی و خارجی طراز اول بودند و بعلاوه درشناسائی استاد فرامرزی کمترین تردیدی وجود نداشت و شیوه رفتار با وی بویژه در برابر خارجیان و استادان دیگر اهمیت خاصی کسب می‌کرد افسر گارد با توجه وظیفه خطیری که برعهده داشت ناگهان به يك ابتکار جالب توجه دست زد که آنرا هرگز از یاد نخواهم برد . او در حالیکه به فرامرزی کمک می‌کرد تا مانند سایرین پیاده شود گفت .

- استاد عزیز خیلی عذر می‌خواهم شما همراه آوردن کارت خود را فراموش نکرده‌اید بلکه کارت شما بموقع نرسیده و نزد من است لطفاً با اتومبیل من تشریف بیاورید شخصاً آنرا تقدیم کنم و در ضمن از گرما و پیاده روی تا جایگاه که مناسب حالتان نیست راحت باشد، افسر، استاد فرامرزی را با احترام خاص سوار کرد و تا ما به جایگاه برسیم، او نیز رسید و آنگاه شوخی جالب استاد با افسر جوان شروع شد که گفت: آقای سرگرد میدانید جوانمردی و آداب دانی صد شرط دارد که ۹۹ تای آن نادرست است و فقط یکی از آنها واقعی است که ... سرگرد جواب داد:

و آن یکی کدام است قربان؟

فرامرزی خنده جالبی را سرداد و درحالی‌که دست بر شانه او می‌زد گفت:

- سدمی شما هستید جانم خود شما آقای افسر!

و این شوخی و تشکر جالب استاد حاضران را که از ماجرا با-

خبر بودند و خود افسر را بشدت تحت تاثیر قرار داد.

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست

گشت هر گوشه چشم از غم دل دریائی

«حافظ»

از مجله تهران‌نصور

مردی که به تاریخ مطبوعات پیوست

من ، در مرگ استاد ، برای استاد گریه نکردم ؛
با اینکه درگذشت استاد فرامری غمی گرانبار و اندوهی عظیم
برای بستگان ، دوستان : آشنایان استاد است .

ندبه و زاری نکردم ؛

زیرا ، معتقدم در رثای مردی که به ابدیت پیوسته و نام او چون ستاره‌ئی
تابناک بر تارک ادب و سیاست معاصر می‌درخشد ، و همواره زنده و جاوید
باقی میماند باید به عظمت و مقام استاد پی برد و احترام گذاشت و افتخار
کرد .

این مرد قلم و سخن در طول ۷۵ سال عمر خود که بیش از ۵۰ سال آنرا، در راه ارشاد ملتی، در کسوت استادی، در جامعه روزنامه‌نگاری در کرسی پارلمانی، در حرفه وکالت دادگستری سپری ساخت، توانست در قلوب همگان جای گیرد و نامی جاودان بدست آورد.

چنین مردی خوشبخت و سعادتمند است.

من در مرگ استاد، برای استادگریه نکردم، هم‌چنانکه درسوگ حافظ و سعدی و فردوسی، کسی گریه نمی‌کند و از آنجائیکه مرگ حق است به این حقیقت باید گردن نهاد، بنابراین برای چنین فردی جای ندبه و زاری نیست.

اما، برای خودمان، برای ما که، قدر بزرگان خود را نمی‌دانیم و در زمان حیات آنان چه بسا غفلت می‌ورزیم و آنچنانکه باید، نسبت بآنان حق‌شناسی نمی‌کنیم، باید گریه کرد، باید متأسف بود.

باید گریه کرد که چرا، مانند فرامرزها در جامعه ما انگشت‌شمارند؟ باید متأسف بود که قدر آنچه را هم که داریم نمی‌دانیم و در حیات چنین بزرگانی غرض، کوتاه‌نظری ما را از ادای وظیفه باز میدارد.

استاد فرامرز با آن قلم سحر و معجزه‌گر با آن، بیان شیرین و دلنشین با آن سجایای اخلاقی، با آن استعداد خلاق بگردن این ملت حق دارد، چون استاد نه تنها اهل فضل و ادب بود بلکه در جهت سیاسی فردی مبارز، اصولی، شجاع و عاشق وطن.

فرامرز، اهل تسنن بود، اما در طول پنجاه سال ورود در سیاست بهیچ وجه در مجادلات صوری و محاورات قشری وارد نگردید، مذهب را امری شخصی میدانست ولی پای‌بند اصالت فکرواندیشه صحیح بود.

در میان مردان معدودی که بعد از وقایع شوم شهریور مردانه با بیگانه و بیگانگان مبارزه کردند و با وطن‌فروشان درافتادند، استاد فرامرزی یکی از افراد شاخص و صاحب قدر بود که وظیفه خود را برآستی و درستی انجام داد.

نترسید، نهراسید، مرعوب و مجذوب نشد با مقالات مستدل و شیوای خود، غوغا براه انداخت و دست خائنین را باز کرد و نقشه آنان را بر ملا ساخت.

استاد فرامرزی عاشق بود، عاشق وطن، عاشق ملیت، عاشق زیبایی، عاشق روزنامه‌نگاری، عاشق انسانیت. از يك تابلوی بدیع همان لذتی را میبرد که يك زن زیبا و طناز را میستود.

از اینجهت نبود که با دیدی غیراصولی به پدیده‌ها مینگریست بلکه در هر امری شاهکار طبیعت را از جهت وجود خالق بی‌همتا درك میکرد.

فرامرزی در محاوره، مکالمه، نطق و بیان و قلمفرسایی شنونده و یا خواننده را نه تنها بخود جلب میکرد بلکه مفتون و مسحور میساخت. امثله شیرین، داستانهای بدیع چاشنی گفتار و نوشته‌ها بود.

شبی در زمستان ۱۳۲۵ بدعوت شادروان احمد دهقان، فرامرزی به تماشاخانه تهران آمد، نمایش‌نامه‌ای مشحون از حماسه‌ای میهنی را دید، فردا در کیهان در این باره قلمفرسایی کرد و آنچه که بخاطر دارم نکته حساسی را مطرح کرد که احساسات اکثر ما، احساساتی است کنار بخاری، در جای گرم و دیدن نمایش مهیج، عکس‌العمل از خود نشان می‌دهیم و خود را مبارز، جدی، وظیفه‌شناس و فداکار می‌خوانیم،

ولی بمحض آنکه از هوای مطبوع به خیابان می آئیم وبا سوز و برودت مواجه می شویم ، همه چیز را فراموش میکنیم .

قلم سحر و نگارش بدیع استاد ، اختصاص بخود او داشت ،
خاطرات بسیاری از استاد دارم ، همه جالب ... همه آموزنده ...

در دعوتی که بمناسبت « هفته آبادانی » در زمان ملک فیصل به عراق صورت گرفت ، این اقتضار نصیبم گردید که در خدمت او باشم...
در سلیمانیه ، در سالن شهرداری باتفاق سایر اعضای مطبوعاتی ،
محمدعلی خان مسعودی ، فری پور و استاد بحضور ملک فیصل باریافتیم .
سخنان فرامرزی به زبان عربی آنچنان در ملک فیصل و امیر عبدالاله ولیعهد مؤثر واقع شد که بی اختیار فصاحت و تسلط استاد را در زبان عرب ستودند . با اینهمه عاشق زبان و ادبیات فارسی بود .

استاد فرامرزی ، شخصیت نادری بود ، در هر موقع به مناسبت ،
می نوشت و تذکر میداد از ذکر حقایق ولو بر خلاف میل دیگران بود
ابائی نداشت ... هر بار که باو مراجعه میشد ، آنچه که ازوی برمی آید در
راه دوستان و حتی نا آشنایان دریغ نداشت افسوس ... که اینک
او در میان ما نیست ، این ضایعه ای بود جبران ناپذیر ... برای من - برای
شما ... برای خانواده اش برای همکاران مطبوعاتی برای نویسندگان و
کارمندان کیهان ، برای ملت ایران .

جای او اینک خالی است ... آیا زمانه این شانس و فرصت را
می دهد که چون فرامرزی مردی را نصیب ملت ایران بدارد ؟ ...

بیائید مکتب او را حفظ کنیم و بزرگان خود را در زمان حیات
گرامی بداریم و از فکر ، قلم راهنمایی آنان بنفع جامعه برخوردار شویم ،
تا چون فرامرزیها نبوغ خود را متجلی سازند ...

این آرزوی فرامرزی بود ...

عبدالله والا

خدایش بیامرزد و روانش شاد باد .

عبدالرحمن فرامرزی

مدیر کیهان در گذشت

استاد فرامرزی به تاریخ و ابدیت پیوست

سحرگاه سه‌شنبه هفته گذشته استاد عبدالرحمن فرامرزی نویسنده فاضل و مدیر گرامی نامه (کیهان) در سن ۷۵ سالگی به ابدیت پیوست و جامعه ادب ایران، یکی از بهترین نویسندگان دانشمند خود را از دست داد.

استاد فرامرزی یکی از نوا در عصر ما بود که آثارش مشتاقان بسیار داشت و کمتر کسی را می‌توان یافت که جای والای او را در سنگرمطبوعات ایران بگیرد و فقدانش بار سنگینی است از دریغ و اندوه بر پشت همه کسانی که فضیلت را می‌ستایند و شهامت را ارج مینهند.

در این شماره مجله، علاوه بر روی جلد، صفحاتی را به بزرگداشت

استاد فرامرزی اختصاص داده‌ایم و بهمین سبب چاپ بعضی از صفحات
دائمی مجله مقدور نشد . - سپیدسیاه

روانش شاد و یادش گرامی باد

از: نعمت ناظری

عبدالرحمن فرامرزی ، ساعت چهار بامداد روز سه‌شنبه بیستم
تیرماه جاری ، پس از ۷۵ سال زندگی ، چشم از جهان فرو بست و بتاریخ
وابدیت پیوست ،

او معلم ، سیاستمدار ، وکیل دادگستری ، و نیز روزنامه‌نگار بود ،
اما آنچه از عزت و قدروالاکه بر او مترتب بود ، همه از معلمی و روزنامه
نگاری مایه گرفته بود ، فرامرزی وکیل دادگستری و سیاستمدار ، خدا
می‌داند که وجدانی آسوده داشت یا نداشت اما همگان و هم او ، خود
می‌دانستند که فرامرزی معلم ، با فرامرزی روزنامه‌نگار ، فرامرزی دیگری
بود و این فرامرزی دیگر استاد فرامرزی بود استاد ادب فارسی و عرب ،
و استاد روزنامه‌نگاری . همه آثار نیکی که از او باقی است و جاودانه
باقی خواهد ماند ، در همین عرصه تعلیم و تربیت ، روزنامه‌نگاری بود ،
اوج سر فرامرزی و محبوبیت و افتخار او ، نیز ، بهمین جهت در عرصه
فعالیت اجتماعی‌اش ، مربوط بود .

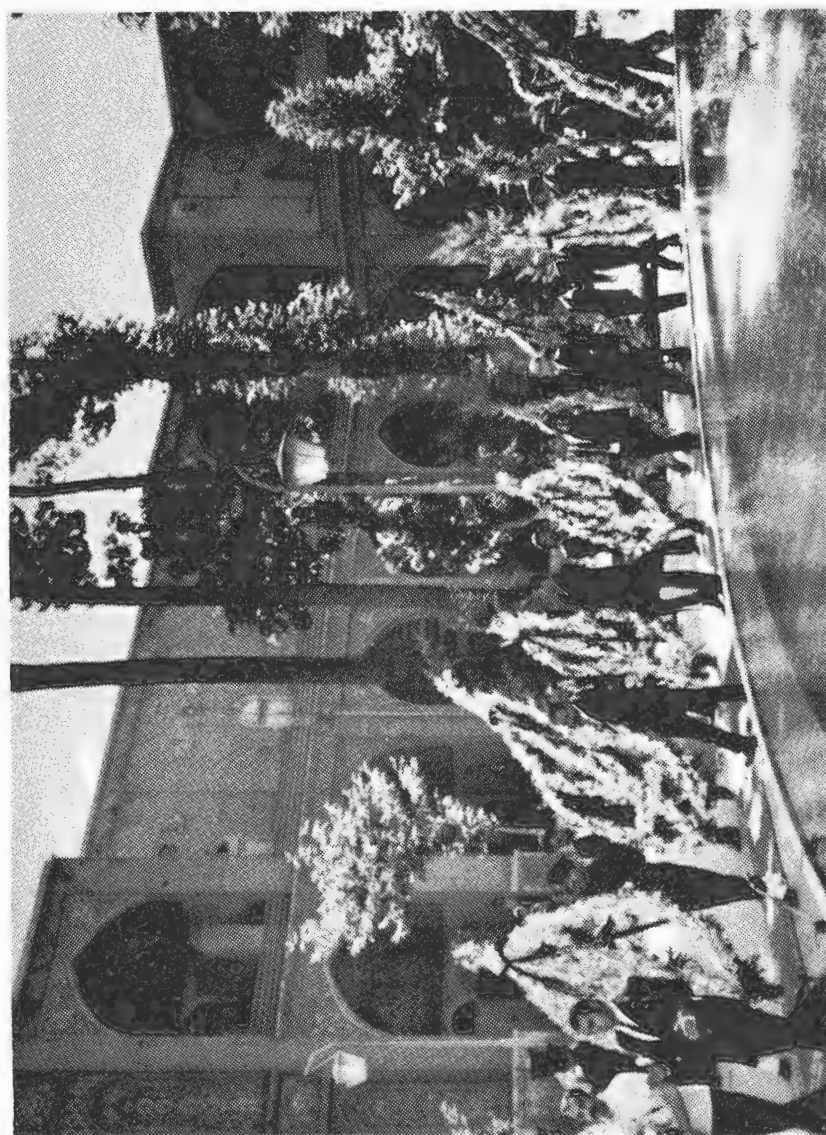
استاد فرامرزی معلم و روزنامه‌نگار ، مردی خلیق ، خوش‌محضر ،
زیرك ، با ذهن وقاد ، بیانی شیرین ، و قلمی ساحر بود . محضر او ،
فیاض و جاذب بود . در هر زمینه کلام و تحریر ، بهنگام سخن‌گوئی و
سخن‌نویسی ، از بسیار ظرایف ادب فارسی و عرب ، و از بسا حکایتهای
افسانه‌ها و لطیفه‌ها ، سودمی‌جست . در اثبات آنچه بر زبان و قلم می‌آورد .
تمثیل‌های شیرین و شیوا ، افزون از حد می‌دانست ، و همیشه بهترین و
مناسبت‌ترین را می‌گفت و می‌نوشت . این خود ، نشانه مطالعات عمیق و

پیوسته ، و حافظه وحدت ذهن او بود .

استاد فرامرزی در نشر روزنامه نگاری، مکتبی خاص داشت. بقدری سهل و ممتنع می نوشت که در عین قوت تأثیر و وسعت نفوذ، تقلید ناپذیر بود ، خواننده عادی و عامی مقاله هایش، به هر آنچه او می نوشت، فوری باور می داشت و اعتقاد می یافت خوانندگانش سنج و روشن فکر هم، به سختی می توانست با منطق او مقابله کند چه رسد بدانکه بر او نکته گیرد. در مصاف قلمی . اگر نگوئیم بی معارض بوده ، به جرات می توانیم گفت که هر کس جرات معارضه با او را نمی کرد . تا آنجا که می دانیم در مناظره قلمی ، شکست نخورد . و این ، شاید ، به دلیل آن بود که در هر بحث و مناظره ، جانب حق و حقیقت را رعایت می کرد و سخن جز از سر اعتقاد نمی نوشت . هیچ تعقیدی در لفظ و عبارت، و هیچ آرایشی در جمله پردازی و عبارت سازی بکار نمی برد ، مگر آن که از ادب بر توان فارسی و از ظرایف کلام عرب، مایه گرفته باشد .

چون خوب می فهمید ، که خوانندگان روزنامه تشنه کدام بحث هستند بسیار تجربه ها ، در همین دو سال اخیر ، ثابت کرد که وقتی استاد فرامرزی دست ب قلم میبرد، به مطالبی می پردازد که بحث انگیز و خواندنی و تیراژ آور است . از برکت قلم استاد بود که روزنامه کیهان ، در عرصه يك رقابت مطبوعاتی ، برای تیراژ سرعت از رقیبش پیشی گرفت و چنان تند تاخت که هنوز هم با فاصله زیادی از رقیب ، پیش است .

او خود می دانست که برای بسامو موضوع ها ، فضای نوشتن نیست، این را به تجربه دریافته بود ، آنگاه که بسیار نوشته هایش، حتی در « کیهان » که مدیریت آن را رسماً ولی نه عملاً، بر عهده داشت ، درج نمی شد اما هر آنچه می شد نوشت می نوشت و به « کیهان » می سپرد ،



تعدادی از صدها تاج گل‌های که پیشاپیش جنازه حمل میشود

و گرنه سعی می کرد تا نوشته های ادرج، نشده هارا، در هر محفل که فرصتی یابد، بازگوید، و می گفت.

استاد فرامرزی، اعتقاد راسخ به آزادی بیان داشت. در این زمینه شاید چیزی ننوشت و بسیار چیزها گفت. حتی آن هنگام که سمت نمایندگی مجلس برعهده داشت، مدافع شجاع آزادی بیان بود، مطبوعات را سلاحی دوم می دانست که با آن می شود حق را باطل و باطل را حق جلوه داد. اما او همیشه توصیه می کرد که مطبوعات باید مدافع حق و مخالف باطل باشد. خود، از این سلاح، چنین بهره می گرفت. با این همه آن جا که موضوع بحسبش با سیاست مربوط بود، به اقتضای شیوه فکری و اعتقادات سیاسی خودش می نوشت و بهمین سبب روی می داد که حق را باطل یا باطل را حق، جلوه دهد بی آنکه غرضی جز رواج و تنفیذ اعتقادات سیاسی خود داشته باشد. و آن ها که به آزادی هر کس آزاد باشد که تا آن جا که به آزادی دیگران لطمه نزند و خیانت نورزد، نظریات خود را بیان کند و اعتقادات خویش را رواج دهد.

استاد فرامرزی، پیش کسوت تمام روزنامه نگاران امروز مابود، او، عضویت افتخاری سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات را افتخاری برای خود می دانست خود در يك محفل سندیکایی گفته بود، اینکه نویسندگان کشورم مرا قبول دارند، بزرگترین افتخار برای من است.

استاد فرامرزی، نویسنده مطبوعات را پزشك اجتماع می دانست و معتقد بود که پزشك، دارو را نه بنابر میل بیمار، بلکه بخاطر شفای او می دهد. و بر این منوال، به روزنامه نگاران توصیه می کرد، نه برای

خوشایند خواننده‌گان، بلکه برای ارشاد آنها، بنویسند. او، خبرنگاران
مطبوعات را، ضابطان تندرست تاریخ می‌دانست و بهمین سبب بدانها
سفارش اکید می‌کرد که تاریخ را سرسری و مغشوش و بی‌سرته ضبط
نکنند.

روانش شاد و یادش جاودانه باد. از او بیاموزیم و در عرصه مطبوعات،
ردپای او را دنبال کنیم. هنوز بسیار چیزها هست که نویسنده و خبرنگار
مطبوعات، باید از او بیاموزد درست نوشتن، مطالعه بی‌توقف و عمیق
خصوصاً در آثار اب فارسی، خاموش نماندن به هنگام گفتن، و دفاع جانانه
از آن‌چه حق می‌دانیم و بدان اعتقاد داریم.

ضایعه جبران‌ناپذیر فقدان او را به جامعه مطبوعات، به فرزندان و
به خویشاوندان او، خاصه به حسن فرامرزی، برادرزاده آن روان شاد
که زمانی سردبیری «امید ایران» را برعهده داشت و همیشه همکار عزیز
و محترم ما بوده‌است، صمیمانه تسلیت می‌دهیم.

گوشه‌های ناگفته از زندگی و نظرات استاد فرامرزی - سپیدوسپاه

= من می‌خواهم عبدالرحمن فرامرزی باشم

نه برتر اندر اسل ایران!

سکوت غم‌انگیز شبستان با گلبنانك آسمانی « لا اله الا . . . » درهم
شکست و پایه‌های تابوت روی شانه‌های مردانی قرار گرفت که دوستی
بزرگوار، استادی بزرگ، معلمی دلسوز، نویسنده‌ای شیرین قلم و
روزنامه‌نگاری شجاع و بالاخره انسانی والارا با ستاب بسوی خوابگاه
ابدیش پیش می‌رانند.

شانه‌های مردانی که سالیان دراز بار سنگین « کیهان » را بدوش
می‌کشند این بار، جسم بی‌جان یکی از پایه‌گذاران آن را بدوش می‌کشند
و این، سخت غم‌انگیز می‌نمود.

تابوت، چنان شتابان از روی شانه‌ها بدرون آمبولانس جان‌گرفت
که گوئی آن مرد سرسخت و مبارز و يك‌دنده که هرگز در برابر هیچ
زورمندی سر تائید، در برابر فلدری « مرگ » جز تسلیم و رضا چاره‌ای

ندارد و این پایان حیات آدمی است که هیچ موجود زنده ای را از آن گریزی نیست .

ولی این تمامی ماجرا نیست . آنچه می‌میرد و در چنگال مرگ می‌پژمرد زندگی نیست ، موجود زنده است . چرا که حماسه شکوه‌مند زندگی پایان ندارد و چنین است که مفهوم « مرگ » برای انسانهای بزرگ ، آزاده و مبارز ، مترادف با نابودی و نیستی نیست . نشانه‌ای از زندگی ابدی و فضیلت پایان ناپذیر است . و با اعتقاد من ، درباره « فرامرزی » نیز چنین است .

وقتی تابوت ، در آمبولانس جا گرفت و ماشین سیاه سوی گورستان براه افتاد : چهره‌های مغموم و افسرده هم‌سالان و همفکران - بخصوص شاگردان مکتب استاد و کیهان-دردانگیز بود و از نگاه‌های سرد و آرامشان می‌شد به‌درون طوفانی شان راه یافت و اینکه به‌چه می‌اندیشند :

. . جامعه‌ما ، مردی بی‌جانشین را از دست داد .

. . آتشفانی خاموش شد که هرگز نخواهد غرید .

و سرمایه‌ای از دست رفت که دیگر جبران پذیر نیست .

چرا راستی چرا چنین است و دیگر جانشین شایسته ای برای « فرامرزی » در جامعه ما نیست ! « فرامرزی » زاده عصر و زمان خاصی از تاریخ معاصر ایران بود . گلی که خوب رشد کرد ، خوش‌عطر و شکوفا بود .

مردی در میان ما رخت بر بست که در حیات سیاسی و اجتماعی‌اش فراز و نشیب فراوان دید و تا پیش از تولد دوباره‌اش در مطبوعات در یکسال گذشته سالها در عزلت و فراموشی و بی‌خبری روزگار گذراند . و این برای مردی که سالیان دراز . از یکه تازان میدان سیاست

وقلم بود سخت ملال انگیز و درد آور بود . فکر فراموش شدن و از یاد رفتن برای مردان بزرگ آزار دهنده و گاه کشنده است .

درچنان روزهایی به تصمیم دوستان تحریری «سپیدسیاه» و دکتر بهزادی و دوست خوب دیگرم حسن فرامرزی به دیدارش رفتم درمقدمه يك گفت و شنود طولانی باین تنگدلی استاد پی بردم و همان را پایه و مایه مصاحبه چند ساعته مان گذاشتم .

می گفت : آدم مؤمن و معتمد ، آنچه را که جرأت کرده برزبان بیاورد و یا قلم بزند هرگز پس نمی گیرد و نمونه های زنده ای از کردار و گفتار چنین مردانی بزرگ آمد و از آن جمله از والت ویتمن شاعر آزاده آمریکائی .

- یکصد و چند سال پیش ، بوقتی والت ویتمن ، در وزارت کشور آمریکا سمت منشیگری داشت ، تکلیف شد که قسمت هایی از کتاب شعرش را عوض کند و او نپذیرفت و در نتیجه او را از کار معزول کردند و تا آخر عمر با تنگدستی و ناراحتی بسر برد اما بمحض اینکه مرد ، در تشییع جنازه اش شعرهایش را با صدای بلند می خواندند و در فواصل آنها عباراتی از افلاطون و بودا و کنفوسیوس و عیسی و سپس آیاتی از قرآن کریم زنده و اوستا تلاوت می کردند . .

استاد ، به قلم زنی صرفاً بخاطر فرار از فراموشی سخت مخالف بود و می گفت : «آدم باید بنویسد برای اینکه به آنچه می اندیشد جان بدهد» بعد شرح زیادی در باب اصالت نویسنده و روزنامه نگار در اجتماع بیان کرد .

استاد ، مرد سیاست بود ، با صراحت لهجه ای کم نظیر و شجاعتی نه در خور يك سیاستمدار - که ناگفته پیداست در بازار سیاست چنان

متاعی را خریداری نیست - و به همین جهت تا آخر عمر نتوانست سیاستمدار باقی بماند ولی همچنان معلم و نویسنده باقی ماند و به شغل اولی سخت می‌بالید و به آن افتخار می‌کرد .

ساده و روان می‌نوشت و به همان شیرینی سخن می‌گفت بالهجه ایکه برای هر شنونده‌ای دلنشین بود . محضر گرمی داشت و هر چه می‌گفت ، شیرین و دلپذیر بود . در حاضر جوابی تالی نداشت و همیشه دنیائی از مثل‌ها و مثلها در گنجینه حافظه آماده داشت . در ادبیات عرب و علوم قدیم دست داشت . در بیان عقیده‌اش تا سرحد جسارت ، بی‌پروا بود . بحث این نیست که یکنفر « لیبرال » باشد یا محافظه کار . اصل اینست که هر کس در هر کسوت و مقامی هست به آنچه می‌اندیشد و بر زبان می‌آورد مومن باشد و قلب و زبان و نگاهش هم آهنگ و همراه باشند و به اعتقاد من ، « فرامرزی » چنین بود و من در گفت و شنودهای فراوانی که با استاد داشتیم از این منش و خصلت کم‌نظیر او لذت می‌بردم .

تندخو و آتشین مزاج بود و از مجالست بازیارویان دل نمی‌کند ، يك بار بالحن مودبانه و نیمه شوخی از توجه خاستن به « زن » پرسیدم و بی آنکه کتمان کند پرده دل بکنار زد و از زن و زیبائیش حرف زد می‌گفت : من اصلا زن زشت و مردزیا نمی‌بینم بعکس حیوانات که « نر » های قشنگ و زیبائی دارند، در انسان این زنها هستند که خواستنی و دوست‌داشتنی هستند و درباره عشق می‌گفت : « . ، وقتی صورتهای نیکو و شمایل موزون قلبی حساس و لطیف را متأثر کند آنوقت نقطه عشق بسته می‌شود »

يك روز ، از مبارزه اش بايكي از گردنكشان زورمند جنوب سخن ميگفت و حرف آدمكي ناپاك و بدنام بميان آمد و از بدكاربهايش در ايران و فرنگ . . . گفتم : در اين دنياي بي حساب و كتاب كه نام هر « زنگي » را « كافور » مي نهند بعيد نيست اين دغل آدمها روزي جايزه « نوبل صداقت » را هم بگيرند .

خنديد و گفتم : نوبل صداقت ديگر چه صيغهاي ۱ .

گفتم : چنين جايزه اي نيست ولي بعضي ها از بس درنعل وارونه زدن استادند ممكن است يك روز چنين جايزه اي هم براي خودشان خلق كنند و آنوقت استاد باتمامي صورتش خنديد.

بارديگر در آخرين باري كه ديده مش او اسط سالي گذشته در دفتر كارش در كيهان بود . « فرامرزي » دوباره برسر زبانها بود و نوشته هايش درباره شعر نو نقل هر محفل و مجلسي بود .

ميگفت : پسر من ميگويد عده اي عقيده دارند تو برتراندراسل ايران هستي . در جوابش گفتم : پسر جان بهتر است همان عبدالرحمن فرامرزي باقي بمانم . . و بعد مدتي از اين در و آن در حرف زديم .

و چون باو گفته بودم حرفهايش را يادداشت مي كنم ، هميشه بشوخي ميگفت : گفتني ها را كه خودم گفتم و نوشتم و ننوشتني ها را براي ميگويم كه فقط بشنوي و الا تو هم نمي تواني آنها را بنويسي . .

و بعد داخل يكي از تازه ترين كتابهايش جمله اي محبت آميز نوشت و آن را بمن هديه كرد و من مانند بچه مكتي هائيكه از گرفتن « جايزه » سخت بشوق مي آيند بهيجان و صميمانه دستش را فشردم

و . . . دیگر او را ندیدم تا چند روز پیش که چند لحظه سنگینی جسم
بی‌جان او را روی شانه‌های خود احساس کردم . روانش شاد و
نامش نیکو باد که به شاگردان و دوستان و دوستانش بسیاری از صفات
عالی انسانی را آموخت .

سیمای متعهد يك روزنامه‌نویس

مرگ يك روزنامه‌نویس ، مرگی عادی نیست . مرگ يك قلم ، بخاك سپردن يك شعور اجتماعی ، معدوم شدن يك سپاهی اجتماعی در پیکار با جهل و نادانی و نارواها و فساد و تباهی است و چنین است که روزنامه‌نگاران ایرانی در مرگ استاد عبدالرحمن فرامرزی ، درصف خود فتور و سستی غریبی را حس می‌کنند و جای خالی او چه دیر و شاید هرگز، پر نخواهد شد .

فرامرزی معلم بود و استاد بود و اینها که محدوده کمتری از وظایف اجتماعی او را دربرمی‌گرفت ، هیچگاه بحد وظایف روزنامه‌نگاری درخشان او نمی‌رسید . او در حد معلم ، سلیقه‌های خاص خود داشت و در حد يك استاد شیطنت شاگردانش را نمی‌بخشید - و این خود مورد اختلاف سلیقه‌ما و استاد بود - ولی در حد يك روزنامه‌نگار و نویسنده ، انسانی پر خاشج و بی‌امان و در مهلکه نبردهای اجتماعی قلمی توانا و مورد پذیرش مردم داشت. آنچه او در بیان مفاسد اجتماعی

و ناروایی‌هایی که در دستگاهها می‌گذشت و اشتباهاتی که از آدم‌ها و سیاستهای آنان می‌دید و بروی کاغذ می‌آورد ، تند و تیزی که در مقابله با سیاست‌های خارجی در مقاله‌های او به چشم می‌خورد ، چیزی نبود که در جامعه و میان مردم‌ها، قلبی را بخود جلب نکند و کسی را شیفته قلم او نسازد و در بست استدلال او را نپذیرد . او همه‌ی فصاحت و بلاغت خود را و شیسوایی قلمش را در این مهم بکار می‌گرفت تا نوشته‌های او نه تنها ادعا نامه‌ای بر علیه ظلم و ستم ، تجاوز و مفاسد اجتماعی باشد ، بلکه شاید در خیل روزنامه‌نگاران و نوخاستگان نیز شاگردانی بیابد که از طریق این مقاله‌ها بیاموزند که چگونه بنویسند و چگونه يك روزنامه‌نویس متعهد به اجتماع باشند و چنین است که امروز چه بسیار از روزنامه‌نگاران جوان ما خود را شاگرد استاد فرامرز می‌دانند و میکوشند تا شاید مقامی چون او بیابند و بدرجاتی برسند که فرامرز تنها از راه قلمش و نوشته‌های فصیح و شیرین و پرخاشجویش رسید . امیدواریم که حد اقل در این راه استاد موفق شده باشد که شاگردانی راستین داشته باشد . یادش گرامی باد و روحش شاد .

خانواده کیهان در فقدان چنین «رهبر قلمی» بحق افسرده و غمگین است و ما صمیمانه به دوستان مطبوعاتی در مؤسسه کیهان و جامعه روزنامه‌نگاران ، در مرکز استاد عبدالرحمن فرامرزى ، تسلیت می‌گوئیم.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

یادی از استاد!

حادثه غم انگیز درگذشت استاد عبدالرحمن فرامری سبب تأثر و اندوه عمیق عمومی گردید آنانکه آثار قلمی و مقالات سیاسی و ادبی و تاریخی استاد فرامری را خوانده‌اند، کسانی که سوابق سیاسی و انتقادات کوبنده شادروان فرامری را بهنگام نمایندگی مجلس بخاطر دارند، افرادی که همواره از محضر فیاض و شیرین این نویسنده چیره دست و ادیب بهره‌مند بوده‌اند و شاگردان او که امروز هر يك صاحب پست و جاه و مقامی هستند و خلاصه نویسندگان و روزنامه نگارانیکه در موارد و مواقع مختلف با این روزنامه نگار نامی و سخن سنج گرامی سروکار داشتند همه فقدان این مرد دانشمند و رجل سیاسی را ضایعه و حادثه جبران نا پذیر میدانند.

شادروان فرامری مردی متواضع بود با همه فضل و دانش و مراتب ادبی مانند بعضیها فضل فروشی نمیکرد ادعا نداشت فروتن و مهربان بود، سوابق دوستی را محترم میداشت استاد فرامری در هر محفل و مجلسی وارد میگردد مانند مشعلی فروزان به صفا و گرمی آن

مجلس و محفل درخشندگی خاص میداد در دفترخانه استاد فرامرزی همواره بروی دوستان خصوصاً ارباب حاجت باز بود قدم و قلم او در راه خیر و صلاح عمومی بکار میرفت قضاوتش حتی در باره دشمنان عادلانه بود بمال و جان کسی حسد نمی‌برد با اینکه دوران پیری را میگذرانید ولی فکر و عقیده‌اش جوان بود در سخن سنجی و حاضر جوابی نظیر نداشت بذال و بخشنده و کم توقع آزاده صادق درست کردار و بذله گو بود. حکایات شیرین و دلچسب چاشنی تمام نوشته‌های استاد فرامرزی بود امکان نداشت استاد مقاله و مطالبی بنویسد، حکایت و یا داستانی بمناسبت زمان و مکان در آن نیابد.

من خود استاد فرامرزی را بمنظور ادای شهادت در یکی از شعب بازرسی که گویا باز پرس آن آقای کیانزاد بود معرفی کردم در خدمت استاد بمحضر بازرس رفتیم هنگام ادای شهادت بازرس طبق قانون گفت استاد سوگند یاد کنید که مطلبی خلاف واقع نفرمائید. استاد فرمود من سوگند یاد میکنی که در عمرم جز بزمن به کسی دروغ نگفتم این بیان شیرین با آن لهجه دوست داشتنی سبب خنده حاضران گردید و یکی از حضار پرسید استاد موجب اینکه بخانمتان دروغ میگوئید چیست؟ فرمودند همین دروغ مصلحت آمیز است که سعدی هفتصد سال پیش گفته است. مثلاً من رفته‌ام دنبال تفریح و قتیکه خانم می‌پرسد کجا رفته بودی می‌گویم رفته بودم دنبال کار خیری هرگاه واقعیت را میگفتم کار بسالا میگرفت و کوچکترین نتیجه‌اش طلاق و طلاق کشی بود این است که می‌گویم در عمرم بکسی دروغ نگفتم بجز بزمن.

اگر بخواهم صفات حمیده و ملکات فاضله شادروان فرامرزی را

يك بيك ذكر كنم نه اين صفحه گنجایش آنرا دارد و نه من از لحاظ
علمی و ادبی صلاحیتش را دارم که اوصاف حمیده مرد بزرگی چون
فرامرزى را برشته تحریر درآورم اکنون که او از میان ما رفته است
روانش شاد ، یادش گرامی باد.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است در جریده عالم دوام ما

نصراله اهورهوش

از : نصراله اهو هوش

بیاد شادروان استاد
عبدالرحمن فرامرزی

دریغا میهن نامداری برفت	ز ملک سخن شهریاری برفت
خدای قلم پاسدار ادب	سخن سنج و الاتباری برفت
برانگیخت گردی چو طوفان مرگ	که از هول آن شهسواری برفت
تهی شد گلستان ز گلبانگها	که از شاخساری هزاری برفت
ز ایوان دانش ز کاخ هنر	یکی سخت محکم حصاری برفت
فرامرزی آن مرد دانش پژوه	که بد مایه افتخاری برفت
ز دریای فضل و زمرز ادب	یکی گوهر شاهواری برفت
شریف و شجاع وجوانمرد و راد	براه وطن جان نثاری برفت
ز مرگش کنون غمگساریم ما	که از جمع ما غمگساری برفت
بیادش سرودم من این چامه را	که زین بوستان نو بهاری برفت

روزنامه پیغام امروز

استاد فرامرزی روزنامه نگار بزرگ، درگذشت

خبر دادند، امروز بیستم تیر ۱۳۵۱ ساعت چهار بامداد، استاد عبدالرحمن فرامرزی، در بیمارستان مهر، بخوابی جاودانه فرو رفت. او نیز که از شمار آخرین رهسپاران کاروان بعد از انقلاب مشروطه بود، به آرامش خدشه ناپذیر تاریخ پیوست. و اکنون دیگر، هیچ داوری، هیچ آشفته خاطری، هیچ بیگانه‌سری، بر سیمای او، که گذشت روزگار پرچین ساخته بود، خط نمی‌اندازد.

استاد فرامرزی، در تاریخ روزنامه‌نویسی ایران، نارونی سایه گستر بود، که نقش او، تا دیرباز، باقی خواهد ماند. آن فصاحت کلام، و شیرینی بیان، که با ظرایف ادب ایران و عرب آمیخته بود و آن قدرت تلفیق، که در نوک قلم او بود، و چنان، لغات مهجور را، گاه و بیگاه نگین وار، در کلامی می‌نشاند که هیچ گوهری، از آن خوبتر، نگین، در انگشتی نمی‌نشاند، و آن ذهن وقاد، که دورترین اندیشه‌ها، در نزدیکترین کلام جامیداد، و در کار روزنامه نویسی، بنیاد گذار و صاحب مکتب بود، و هزار شیوه ظریف بکار میبرد، که پراکنده سر مشق دیگران شد، پیوسته در خاطرها، باقی میماند.

ما استاد را ، از نزدیک ، می شناختیم ، و خوشه چین هنر و استادی وی بودیم ، سالها ، و این بدوران درخشان روزنامه نویسی او بازمیگردد . اما ، نویسندگی استاد ، به زمانی حتی پیش از سالهای عمر ما ، میرسد . سالهایی بس دور . و از این همه ، برای یادآوری تاریخ مطبوعات ایران باید جدا ، و به تفصیل یاد کرد . از آن کاروان ، که استاد فرامرزی در شماریارانش بود ، اکنون جز چندتن ، سالخورده ، و از دوران فروریخته بجا نمانده اند . و استاد نیز ، درین سالهای آخر ، براستی ، چون نارون سالدیده‌یی شده بود که از درون ، فرسوده میشود . آن بارقه دیرینه ، در نگاه‌هایش ، به تابشی از درون خاکستر میماند .

با این همه ، فرامرزی ، مظهر روزنامه نویسی ایران بود ، و دریغ نداشت که با فروتنی در کار جوانان بنشیند و باشکیمیایی ، تجربه‌ها و و اندوخته‌های دیرین را ، برایشان بازگوید . او ، استاد ادب قدیم ، و استاد مسلم روزنامه نویسی ، و پایه گذار شیوه‌یی خاص ، در مقاله نویسی ، بود . شیوه‌یی سهل و ممتنع ، شیوه‌یی که آسان و پرجاذبه به ذهن جامیگرفت ، و دشوار و دست نیافتنی ، قابل تقلید بود .

یکروز ما ، در کیهان سوك فرزند بزرگش را ، به آن مرد بسیار روزگار آزموده تسلیت گفتیم ، و او را به درختی تنومند که شاخه اش شکسته است ، مانند کردیم . و ای دریغ که امروز باید ضایعه فروشکستن این درخت تنومند را ، از بن ، از ریشه ، به جامعه و به مطبوعات تسلیت بگوییم . و بیش از همه ، به کیهان ، و صاحب کیهان ، که دوران شگفتن استاد فرامرزی ، و پی گذاری بنیاد روزنامه نویسی اصیل ، با انتشار کیهان آغاز گشت .

استاد ، هنگامی که امروز بامداد دیده بر هم میگذاشت هفتاد و

پنج سال داشت . درباره بیماری او ، بهتر است آنچه را از پاریس برای خانواده اش نوشته بود نقل کنیم ،

« چیزیم نیست . فقط کلیه هایم کمی کوچک شده و مهره های ستون فقراتم بیکدیگر نزدیکتر شده است »

هفته پیش ، فرودگاه مهرباد ، استاد را که از سفر درمانی پاریس باز میگشت ، استقبال کرد .

روز چهارشنبه ، و امروز ، تهران استاد را تا آرامگاه ابدی او ، آنجا که بتاریخ می پیوندند ، بدرقه خواهد کرد .

این نشیب و فراز ، باید جایی پایان میافت . ولی استاد تا آخرین دم ، به روزنامه نویسی عشق می ورزید ، و تاریخ مطبوعات از خاطره پیش از پنجاه سال نویسندگی استاد ، خاصه سی سال اخیر سرشار است . و درین سی سال ، او بحق یکی از ارکان دفاع از آزادی مطبوعات بود و باین آرمان وفادار ماند .

درسوك استاد ، ماخود نیز گرانباریم . و باز این ضایعه را به مطبوعات ؛ به مؤسسه کیهان ، به سناتور دکتر مصباح زاده صاحب کیهان ، و به خاندان محترم فرامرزى ، خاصه فرزندان آن شادروان ، و به حسن فرامرزى ، برادرزاده آن شادروان که میراث قلم از پدر و عم هردو دارد ، تسلیم میگوئیم .

درگذشت استاد فرامری

در این هفته جامعه مطبوعات یکی از نویسندگان سرشناس و دانشمند خود را از دست داد. آنها که با ادبیات سروکار دارند و همچنین کسانی که اصولاً با قلم و نویسندگی و روزنامه آشنا هستند، نام استاد فرامری را بخوبی می‌شناسند، مردی که بانگارش مقالات شیرین و مستند و مستدلی به مطبوعات کشور طعم و مزه میداد، مردی که يك عمر در سنگر مطبوعات از مقام قلم و نویسندگی دفاع میکرد، مردی که محضری خوش و شریف داشت. چراغ عمر چنین مردی ارزشمند، بامداد روز سه شنبه بیستم تیرماه - ۱۳۵۱ خاموش شد و بر اثر بیماری قلبی، لبیک حق را اجابت کرد و لای نور و پرتو این چراغ همچنان در حال درخشش است. چرا که مقالات و آثار این دانشمند برجسته و نویسنده گرانمایه باقی است و قابل استفاده برای پویندگان حقیقت است.

استاد عبدالرحمن فرامری که براستی شایستگی لقب استادی داشت، در حدود دو ماه و نیم پیش برای رهایی از بیماری که او را رنج میداد در بیمارستان مهر تهران بستری شد و سپس برای ادامه درمان به فرانسه عزیمت نمود و در یکی از بیمارستانهای پاریس بمعالجه پرداخت و بعد به تهران بازگشت او در این اواخر، مراحل کهولت را می‌گذراند، چه نزدیک به ۷۵ سال از عمرش گذشته بود، با اینهمه از نظر قدرت

روانی و بدنی ، کمبودی نداشت .

کمی به عقب برمی گردیم و زندگی او را که در جنوب آغاز شده است مورد بررسی قرار می دهیم : او فرزند شیخ عبدالواحد بود که بسال ۱۲۷۶ در فرمانران اوزلار دیده بجهان گشود و در آغاز جوانی در شیراز و عربستان تحصیلات خود را دنبال کرد . در سال ۱۳۰۲ وارد وزارت فرهنگ شد و با معلمی دروس ادبیات و منطق و فلسفه و صرف و نحو و قرائت عربی ، کار خود را شروع کرد . بعدها به عضویت وزارت امور خارجه در آمد و سپس عضو واحد روزنامه نگاری گردید و بریاست این واحد برگزیده شد . پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ با همکاری سناتور دکتر مصباح زاده استاد دانشگاه تهران ، به صف روزنامه نگاران پیوست . ابتدا روزنامه آینده ایران و سپس کیهان را انتشار داد .

روزنامه کیهان بتدریج گسترده تر شد و نام مؤسسه کیهان بخود گرفت و علاوه بر روزنامه یومیه کیهان ، کیهان بچه ها ، کیهان جوانان ، کیهان ورزشی و انتشارات دیگر نیز از اطراف این مؤسسه با همکاری عده نویسندۀ زبده و دانشمند انتشار یافت . بعدها استاد فرامرزی امتیاز روز نامه کیهان را به آقای دکتر مصباح زاده واگذار کرد و با گرفتن امتیاز جدیدی بنام بهرام ، فعالیت روزنامه نگاری خود را در جبهه تازه دنبال نمود . پس از چندی دوباره بروزنامه کیهان بازگشت و با سمت مدیریت ، کار خود را ادامه داد .

شادروان استاد فرامرزی چند دوره از طرف مردم زادگاه خود (اوز) لار و همچنین ورامین ، بنمایندگی مجلس شورای ملی برگزیده شد . وی در دانشگاه تهران نیز تدریس می کرد و دانشجویان بیشماري از خرمن دانش و بینش او بهره بر می گرفتند .

استاد نسبت به اجتماع و آینده بشر و اصول امور اجتماعی، دیدی نافذ و واقع بینانه داشت. شگفتی او بجهان قلم و نویسندگی و مطبوعات تا آنجا بود که بارها در مقالات خود اشاره می کرد که فکر بشر باید آزاد و هر کس هر چه بنظرش میرسد بگوید و بنویسد تا از برخورد افکار با یکدیگر، برق حقیقت جستن کند و راه را برای پیشرفت جامعه روشن و هموار سازد.

او همچنین می گفت: اشخاصی که قبول می کنند اگر قلم و زبان آزاد باشد، کسانی پیدا میشوند که فکر جامعه را خراب می کنند و طبقه جوان را منحرف می سازند، در اشتباهند: البته در اینکه اینگونه اشخاص پیدا می شوند، شکی نیست ولی در برابر ایشان، مردم روشن تر، منطقی تر، داناتر، نیرومندتر، در میدان پیدا می شوند که تعدادشان بمراتب از آنها بیشتر است و نسل جوان را نور هدایت فرا راه میدارند و در نتیجه برخورد اندیشه ها، افکار جامعه بیدار می شود و برای ترقی و تعالی مستعدتر میگردد، در چشم انداز او باین گفته دیگران که اظهار می داشتند: مطبوعات رکن، چهارم مشروطیت است می گفت: بحقیقت مطبوعات رکن نخست مشروطیت است. چه مطبوعات پیش از مشروطیت بوده است و بذل مشروطیت را مطبوعات کاشته اند و بعد هم حامل مشروطیت و آزادی گردیده اند و تا آزادی قلم نباشد، مشروطیت حقیقی وقوع پیدانمی کند. درگذشت استاد فرامیزی که براستی نویسنده ای روشن بین و مو شکاف و ارزشمند بود، ضایعه ای بزرگ برای مطبوعات کشور است. ضمن ابراز تأسف فراوان این ضایعه را به جامعه مطبوعات و سناتور مصباح زاده و همکاران و نویسندگان محترم روزنامه کیهان و دوستان و خویشان و بخصوص فرزندان آن شادروان تسلیت میدهیم و از خدای بزرگ شادی روح پرفتوح فقید سعید را مسئلت میکنیم.

دوستی سیمرغ و زاغ

نویسنده محبوب و دوست دلبندم از دنیا رفته است . برمرگش با هزار زبان حیف و دریغ میگویم و هرگز باورنمیکنم که او رادوباره نخواهم دید . از او هیچ شکایتی ندارم . سهل است هزار هزار حکایت شیرین دارم همه زیبا و لطیف و شنیدنی . به آسانی نمیتوانم سالهائی را فراموش کنم که موسسه کیهان برای متخصص آلمانی چاپخانه خود خانه ای از بنده اجاره کرده بود . و غالباً همینکه ۱۰ دقیقه از ماه نو میگذشت من مثل تیر چراغ برق پای صندوق حسابداری کیهان ایستاده بودم . گاه ناگهان تالار روشن میشد . رونق زندگی میگرفت . اگر پائیز بود هوای بهار و اگر بهار بردهوای بهشت میافت . آنوقت عارف شعبده بازی که بی خبر آمده و اینهمه چشم بندی و معجزه برانگیخته بود پیش میامد و خود را معرفی میکرد . من فرامری .

دیدارش که دنیائی از ظرافت و شوخ طبعی بود چه لطفی داشت . خنده اش واقعاً مسری بود . تعارفات رادورمیربخت و گستاخانه شوخی میکرد پناه بر خدا که چقدر شوخ بود اما يك ذره بی ادب نبود صحبت با او چیزی بالاتر از تفریح و شادمانی ، چیزی مثل «خوشبختی» بلکه

عین «سعادت» بود . روزی آقای دکتر امر فرموده بودند که حسابداری دویت تومان به اجاره اضافه کند . از شما چه پنهان من دیگر خدا را بنده نبودم . پولها را گرفتم و رقص کنان از پله پائین آمدم (نوشتم رقص کنان چون آن حرکات نامربوط را راه رفتن نمیتوان نامید) استاد بسیار عزیز در دهلیز اداره بود و با مرد محترمی صحبت میداشت خواستم مزاحم نشوم سرم را مثل الاغ درجه يك پائین انداختم و سرعت از کنارش گذشتم . فریادزد . آهای نویسنده بی سواد و بی ذوق که بسیار هم بی تربیت هستی بیا جلو ببینم . برگشتم و از خجالت یادم رفت سلام بگویم . سرزنش کنان فرمود . حالا کارتو بجائی رسیده است که منتظری من بتو سلام کنم ؟ دل بدریا زدم (البته دریای پروئی) و گفتم ، چه عیبی دارد ؟ شما اول سلام کنید چون بالاخره من بزرگترم . آدم وقتی درست فکر میکند میبیند این روزها بزرگی بمال است نه بسال . با اوقات تلخی گفتم . توبه آدم کاری نداشته باش حرف خودت را بزن زیادی هم درست فکر نکن .

گفتم . اطاعت . ولی از شوخی گذشته حقیقت اینست که اخیراً بیش از ۱۰۰ کتاب نگاه کرده ام و چشمانم حسابی ضعیف شده و بهمین دلیل بود که وجود عزیز شما را ندیدم . لبخندی پراز مهربانی صورتش را روشن کرد و با تأثر گفت : تو هنوز نفهمیده ای که دوست را با دل میبینند نه با چشم ؟ بهر حال بخشش من زیاد است ترا عفو کردم حالا قدری از جاهای شیرینش تعریف کن ببینم . گفتم با اجازه شما از همین ضعف چشم تعریف میکنم که چه زحماتی برایم فراهم آورده است . دلمخور شد و با نهایت رندی گفت ای بابا . چشم که با جاهای شیرین خیلی فاصله دارد .

سپس بقیه خندید و غرغر کنان گفت . بهر حال . هلاکم کردی .
خفه بشوی الهی . بگو .

گفتم . شرطش آنست که هیچکس نداند و میان خودمان بماند
من دیروز در خیابان تابلوی (دوزندگی یاس ویژه بانوان) را اینطوری
خواندم (دوزندگی پائین ویژه بانوان) بزحمت ماشین را در يك پارکینگ
گذاشتم و دوان دوان دو فرسخ پیاده برگشتم که ببینم آن تابلو بی معنی
چه معنی دارد .

با جوش و خروش عجیبی گفتم . آره جون خودت . تو گفتی
و منم باور کردم . بگو دو فرسخ پیاده برگشتی که ته و توی قضیه را
در بیاوری و بفهمی قیمتش چند است .

این را گفتم و بشدت شروع بخندیدن کرد که اشک از چشمانش
سرازیر شد . هنوز صدای دل انگیز خنده او را از دور میشنوم . واگر
گریه های من او را دوباره زنده خواهد کرد . آماده ام که تا قیامت خون
گریه کنم .

یادش همیشه گرامی باد

تجربش - ماه طلعت پسیان . مرداد ۱۳۵۱

ناحید :

هم فاضل ، هم دانشمند ، هم ادیب ، هم سیاستمدار و بالاخره يك انسان واقعی و كامل

فاضلی شجاع - دانشمندی سرشناس ادیبی باذوق سیاستمداری
وطن پرست و بالاخره انسانی كامل راهی سرای آخرت شد و بدرستی
همه جامعه ایرانی رادرسوك خود نشانید.

عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان که دنیای قرون و اعصار
را بزبان تاریخ بانوآوری زمان بهم آمیخته و از ترکیب این دو موجودی
ممتاز و انسانی برتر فراهم آورده بود بامرك خود جامعه علم و ادب را
بماتم نشانید و انگشت تحسر همه میهن پرستان رادر فقدان خود
بدندان فشرد .

فرامرزی قلم زن، جنگاوری را میماند که یکه تاز عرصه کارزار
شده رقیبی در برابر نمی بیند.

نوشته اش از ادبیات عرب و اساطیر قدیمی مایه میگرفت و با
خاطرات بین الملل اول جلای جدید میافت و آنگاه چون چراغی فرا
راه جوانان میهن شعله ور میشد همین سال گذشته دررثای یکی از عزیزانش
تشریحی درباره شخصی فاضل و دانشمند بعمل آورده بود و من همانروز
که آن نوشته راخواندم بدون مبالغه دیدم که برخلاف تعریف منقول در
مقاله استاد فرامرزی اوهم فاضل بوده وهم دانشمند .

وجه افتراق این دو کلمه از دیدگاه فرامرزى چنین بود فاضل
کسى است که در هر زمینه مطلبى بداند و دانشمند کسى است که در يك
مورد بسیار و در حد تخصص.

ولى استاد فرامرزى در هر زمینه که قلم بر کاغذ می گذاشت در
سطح يك دانشمند قلم میراند و به شایستگی يك متخصص از عهده
بر می آمد.

فرامرزى ادیب بود و در عالم ادب همپای ادبای عصر بجلو
میراند سیاستمدار بود و بمیهنش عشق می ورزید صراحت لهجه داشت
و در کار تحریر چنان قلم بی پروا میراند و بر کیهان میزد که گوئى سعدى
در کار تحریر گلستانست .

فرامرزى بنیانگزار موسسه کیهان است و فراموش نمیکنیم که
اولین جهش کیهان هنگامی آغاز شد که سرمقاله های کوبنده فرامرزى
در عین حمایت از آزادی بر علیه تجزیه ایران چون زلالی کام تشنگان ایران
زمین را سیراب میکرد دکتر مصباح زاده دوست و همگام صمیم فرامرزى
الحق حق استاد را همیشه ملحوظ میداشت و اگر گاهی بعلت کسالت یا
مقتضای زمان کار استاد در کیهان محدود بود در همان ایام احتراماتش
رافزونی میداد و در هر مرحله بیماری این نکته را ملحوظ داشت که کیهان
به فرامرزى تعلق دارد.

ما که بنام يك روزنامه نگار خود را در غم از دست دادن این رجل
کار آمد و دانشمند کم نظیر سوگواریم در گذشت استاد فرامرزى را
بجامعه علم و ادب ، بخانواده مطبوعات بهمه میهن پرستان و خانواده
فرامرزى و بالاخره بکارکنان کیهان و شخص دکتر مصباح زاده و همه
انسانهای ایران دوست تسلیت میگوئیم.

ستاره اسلام

فقدان جبران ناپذیر

ساعت چهار بامداد روز ۳ شنبه هفته گذشته فرامرزى ، استاد مسلم روزنامه نگارى، بدنبال بيمارى طولانى كه ناگهان ضربه يى سنگين بر وجود او وارد كرد، چشم از جهان و جهانيان فرو بست و دعوت حق را لبك گفت .

استاد فقيد، در عرصه مطبوعات ايران ، با آن شيوايى و شيرينى كه در قلمش نهفته بود ، بنيادگذار مكاتبى بديع بود. او ظرافت هاى نظم نثر فارسى و عرب را به نيكي مى شناخت و با چيره دستى يك هنرمند، از آنها، به خاطر افزونى تاثير و نفوذ بيان و كلام و نظر خود سود مى گرفت .

استاد فرامرزى، هرگاه كه سخن از مطبوعات ، در ميان مى آمد، به عنوان يك مدافع سرسخت آزادى بيان و قلم ، خواستار تدوين و اجراى موازينى مى شد كه اصول آن در قانون اساسى ايران، مدون است. شيوه نگارش او ، خاصه در مطبوعات بر همان اصل استوار بود كه شيخ اجل در زمان خود ، بدان اصل روى داشت و آن شيويى است

که با عنوان سهل و ممتنع شناخته شده است.

مردم ، تهران، و جامعه مطبوعات، استاد را تا بهشت زهرا بدرقه و پس از مراسم دفن درود خود را از یادگارهای گران باری که در ادب فارسی و در مطبوعات ایران، به جای گذارده است، نثار روح او نمودند.

در غم درگذشت استاد فرامرزی، که ضایعه جبران ناپذیری برای جامعه مطبوعات است، مانیز خود را شریک می دانیم و فقدان مصیبت بار او را به همکاران مطبوعاتی مان در موسسه کیهان، به دکتر مصباح زاده صاحب کیهان ، و به عموم بازماندگان آن شادروان ، صمیمانه تسلیت می دهیم .

نشریه سیاسی خلیج فارس

پیک خجسته

جامعه مطبوعات در سوگ فرامری

هفته‌ای که گذشت جامعه مطبوعات ایران در سوگ خدمتگذاری
کهنسال و نویسنده‌ای پرارج جامه عزا پوشید .

مرک عبدالرحمن فرامری برای همه کسانی که او را از نزدیک
یا از دور بخاطر آثار قلمیش میشناختند یک حادثه تکان‌دهنده و غم‌انگیز
می‌بود . موجی که بدنبال فقدان وی برخاست گواه این واقعیت است که
توده مردم یاران وفادار خویش را از دشمنان مرئی و نامرئی خود باز
میشناسند و خدمتگذاران را سزاوارانه ستایش مینمایند .

فرامری مردی خودساخته بود که در روستای فرامرزان بستک
تابع بندرلنگه بدنیا آمد ، ایام طفولیت را در میان مردم پابرهنه و
پرتلاش جنوب بسر آورد و سپس برای کسب معلومات به لحسا و
بحرین رفت و در بازگشت ، در تهران قلم بدست گرفت و قریحه
سرشار خود را در قالب کلمات رسا و شورانگیز بکارگرفت . فرامری
از نخستین روزهای نویسندگی در کوران مسائل سیاسی زمان خود قرار
داشت و همواره تلاش میکرد که در این مسیر دچار تردید و یا گرایش‌های

متضاد نشود . در مقام معلمی ، فرامرزی کوشید تا شاگردانی ارزشمند
 بهجامعه متحول ایران پیشکش نماید . در صف سیاست خود را باگروه
 معروف حزب عدالت هم آواز یافت و بسزودی در کنار مبارزان علیه
 ضد ملی و دیگر کسان چون شادروان جمال امامی و سناتور علی دشتی
 ابراهیم خواجهنوری قرار گرفت . فرامرزی قلم خود را پیوسته در خدمت
 تشریح هدف های ناسیونالیستها گروندگان بحزب عدالت آنروز بخدمت
 می گرفت . در مجلس بسکوت و تحسینهای فاقد محتوی و کورکورانه
 روی آور نبود . منقذی خوش بیان و با منطق میبود که در کنار انتقادهای
 اصولی و نمایش دردها، درمان را نیز توصیه میکرد . فرامرزی به جنوب
 مشتاقانه عشق میورزید و خدماتش در این زمینه شایان تحسین فراوان
 است . مقالاتش همواره جنجالی و محتوی نکاتی میبود که مباحث
 فراوان بدنبال میکشاند . آخرین تلاشهای وی در زمینه دفاع از ادبیات
 مدرن و نظم و نثر دیرینه فارسی نمایش دیگری از روح خستگی ناپذیر
 فرامرزی است . در حقیقت تجلیل از فرامرزی، تجلیل از قلم اصیلی است
 که برای رسیدن صاحبش بمال و مکنت هر لحظه باین سوی و آنسو
 منحرف نشد . تجلیل از فرامرزی بمفهوم حمایت از نویسندگان و
 روزنامه نگاران که جز عشق بایران در سر شوری ندارند و این خود در
 کنار شکوه افتخار آمیزش تذکاری بگروه معدودی است که در جامعه
 مطبوعات ایران دست یافتن بپول و مکنت و مقام را هدف نخستین قرار
 داده اند و برای تحقق آن از هیچ تشبث نکوهیده ای دریغ نمیورزند .
 بهر حال ما ضایعه مرك عبدالرحمن فرامرزی را بعموم بازماندگانش
 و بدکتر مصباحزاده همکار نزدیک مطبوعاتی وی و بهمه نویسندگان
 صدیق و پاکدامن ایران تسلیت میگوئیم روانش شاد و خاطره اش پایدار
 باد ضمناً مجلس ترحیم آن شادروان در شیراز بعد از ظهر روز پنجشنبه
 در مسجد عالی سپهسالار برگزار گردید .

درماتم فقدان

نویسنده بزرگ معاصر ایران عصر چهارشنبه بیست و یکم تیر ماه جاری بمرگ طبیعی ناشی از يك بیماری ممتد قلبی از عالم خاک بجانهای پاك پیوست و برای همیشه چون ستاره درخشانی که در افق لایتناهی محو شود در محاق مرگ فرو رفت استاد که بنا باظهار دستگاه انتشاراتی کشور از سال ۱۳۲۰ رسماً بنویسندگی و نشر مقالات متنوع پرداخت و در واقع برای دو کرسی بود يك کرسی درس که در دانشگاه بطور اخص بعدهای که از جوانان مملکت استفاده می‌رساند کرسی دیگر (کیهان) روزنامه کثیرالانتشار ایران بطور اعم بود که ما از طریق این کرسی از رشحات قلمی و تراوشات فکر استاد اضافه فیض می‌کردیم. افسوس که از هردو محروم گشته‌ایم من کیهان و اطلاعات را که از جمله جراید ملی کشور هستند نظیر همه ملت ایران دوست دارم ولی از شما چه پنهان هروقت که اثری از عبدالرحمن فرامرزی یا حسن صدر یا سایر نویسندگان چیره دستی را که متأسفانه حضور ذهن نیستم در احد از این دو جریده دیده‌ام با همه کم‌پولی مشتاقانه خریده و می‌خرم ولو آخرین بازمانده ته جیبم همان ۵ ریال بهای روزنامه باشد زیرا

دریغ میدانم که علم عالمی بایک مبلغ ناچیز در اختیارم قرار گیرد و من خود را در پیشواز از چنین توفیقی بی نصیب بگذارم چه معتقدم همانگونه که گلستان به کل ، طلا بعیار . کتاب به مؤلف آن مطلوب است روزنامه هم به نویسندگان آن جمال و کمال می گیرد آری فقید سعید عبدالرحمن فرامرزی نویسنده و گوینده و سخنران و استاد بی نظیری بود که بهمین زودی برای مملکت پر کردن این خلأی که در جهان ادبیات و دانش با فقدان این نویسنده بزرگ پیدا شده میسر نیست .

براستی باید اول عبدالرحمن فرامرزی شد سپس نویسنده ، عبدالرحمن فرامرزی نوشته هایش شاهکار بود خوب می نوشت خوب فکر می کرد زیرا خوب فکر کردن و خوب حس کردن و خوب بیان کردن نیاز بفکر و روح و ذوق سلیم دارد که این هر سه در بحر ذخار وجودش متمرکز بود او مقاله می نوشت من و شما هم بکمتر از ربع ساعت مقاله اش را مرور میکردیم ولی بقول مونتسکیو موقعی که یکی از آثار خود را بدوستی بعاریت میداد اظهار داشت : « تو دریک شب این کتاب را مطالعه میکنی در صورتیکه من موی خود را سفید کردم تا آنرا برشته تحریر آوردم » کمتر بموی سپید و عظمت فکر خلاق و قلم آموزنده و روان مرحوم عبدالرحمن فرامرزی و نقد عمری را که در این راه از دست داده است می اندیشیدم روانش شاد ، دودمانش پایدار . خاطره اش همواره در دلها و سینه های ما جاودان باد ، او نمرده است چه مرده کسی است که از خود اثری خیر و نام نیک باقی نگذارد او مشمول محتوای این یک سطر شعر عمیق از بلبل شیراز شیخ اجل سعدی است که می گوید :

بعد از وفات مرقد ما در زمین مجوی

درسینه های مردم عارف مزار ماست

از حاج غلامرضا قدرتی

در رثای يك استاد

وقتی خبر تاثر آور فوت نویسنده عالیقدر استاد عبدالرحمن فرامری را شنیدم اشک از دیدگانم فرو ریخت و آن سیمای درخشان و ملکوتی و قیافه محبوب او در نظرم مجسم شد آری او از مردان خلیق و شریف دیار ما بود و آثاری بدیع از طبع او تراوش میکرد طبعش روان و ذوقش دلپذیر و روحش مهربان و سخنش دلنشین بود فقید سعید از جمله مردان نیکوکار و خیراندیش بود و در طول حیات خدمت بخلق و جلب رضای پروردگار را وظیفه انسانی خویش میدانست و وجود خود را بدون ریا و کوچکترین تظاهری وقف آسایش خلق خدا کرده و با قلم توانای خود در انجام خدمات مطبوعاتی و اجتماعی میکوشید و دین خود را در قبال جامعه ادا میکرد او برستی انسانی با تمام معنی شمرده میداشت سیمایش همیشه نموداری از چهرهٔ جان و دلش بود و پیوسته سیمای دوست داشتنی را متبسم و خندان میداشت دریغاکه این چراغ فروزنده که از خورشید صفا و محبت روشنائی میگرفت خاموش شد و دوستان خور را در تیرگی اندوه بجای گذاشت درود فراوان بروانش باد خدایش بیامرزد و او را در بهشت برین جایگزین کند .

مهر ایران

استاد فرامرزی

به ابدیت پیوست

ساعت چهار بامداد دیروز ، فرامرزی ، استاد مسلم روزنامه - نگاری ، در پی يك بیماری مدید که ناگهان ضربه‌یی سنگین بوجود او وارد کرد . چشم از جهان وجهانیان فرو بست ودعوت حق را اليك گفت استاد فقید ، در عرصه مطبوعات ایران ، با آن شیوایی و شیرینی که در قلمش نهفته بود ، بنیادگذار مکتبی بدیع بود . او ظرافت های نظم نثر فارسی و عرب را به نیکی می شناخت وبا چیره دستی يك هنرمند . از آن ها ، به خاطر افزونی تأثیر ونفوذ بیان و کلام ونظر خود ، سود می گرفت .

استاد فرامرزی ، هر گاه که سخن از مطبوعات ، در میان می آمد به عنوان يك مدافع سرسخت آزادی بیان وقلم ، خواستار تدوین و اجرای موازینی می شد که اصول آن در قانون اساسی ابران ، مدون است شیوه نگارش او ، خاصه در مطبوعات بر همان اصل استوار بود که شیخ اجل در زمان خود ، بدان اصل رری داشت و آن شیوه بی است

که با عنوان سهل و ممتنع شناخته شده است.

امروز، بیست و یکم تیر ۱۳۵۱ تهران، و جامعه مطبوعات، استاد را تا آرامگاه ابدی او بدرقه خواهد کرد و سپاس خود را از یادگارهای گران باری که در ادب فارسی و در مطبوعات ایران، به جای گذاشته است، نثار روح او خواهد نمود.

در غم درگذشت استاد فرامرزی، که ضایعه جبران ناپذیری برای جامعه مطبوعات است، مانیز خود را شریک می دانیم و فقدان مصیبت بار او را به همکاران مطبوعاتی مان در موسسه کیهان، به دکتر مصباح زاده صاحب کیهان، و به عموم بازماندگان آن شادروان، صمیمانه تسلیت می دهیم.

عدل مرگ فضیلت

مرگ از برای اهل فضیلت نیست
مرگ تو گر چه مرگ فضیلت بود

درگذشت استاد فرامرزی

با ضایعه‌ای عظیم بر جهان
فضیلت و علم

سرانجام ، فرامرزی ، آن نویسنده نامی و دانشمند والامقام و محبوب و بذله‌گو ، مرد وبا مرگ وی ضایعه‌ای عظیم بر جهان فضیلت و علم رخ نمود . این خورشید فروزان جهان دانش ، در طول حیات افتخار آمیزش آنچنان درخشید که چشم‌ها را بسوی خود خیره ساخت و این میوه نهال علم و ادب آنچنان باطعم شیرین و مطبوع خود کام جانها را غرق لذت ساخت که با رفتنش هم آسمان فضیلت را تیرگی فرا گرفت و هم کام جان مشتاقان بیمارش را تلخ‌تر از زهر ساخت .

فرامری در راه ورسم خویش یگانه بود و بر شمردن خدمات
صادقانه‌اش را باید بعهدہ محقق دانشمند و مورخین پر مایه واگذار
کرد تا در حقیقت آنچنان کہ شایسته مقام رفیع اوست سخن پردازی
کنند و حق مطلب را ادا نمایند ولی آنچه در این مقال ذکر آن ضروری
است این است کہ با مرگ فرامری مطبوعات ایران در ماتی بس
عظیم نشسته است چه ، این نویسنده بزرگ و مورخ پر مایه با آنهمه
فضیلت همچون گوهری درخشان بر تارک جامعہ مطبوعات میدرخشید و
وجودش حیثیت و اعتباری بس گران بنویسندگی و فرهنگ کشور ما
بخشیده بود .

فرامری ، هم در ادب مقام مقدم داشت هم پیشرو بکار سیاست
بود . استاد فقید بانیاد نهادن روزنامہ کیهان (با همکاری دکتر مصباحزاده)
گامی در جهان مطبوعات برداشت کہ نہ تنها در کشور بلکه در سطح
جهانی دارای اثر شهرت است . مقالات فرامری در انسجام و صلابت
و روانی و شیرینی هر خوانندہ‌ای را چنان مجذوب میساخت کہ حدی بر
آن نبود و صاحبان فکر و اندیشه را آنچنان در تأمل و حیرت فرو میبرد کہ
انگشت تعجب بدنشان میگزیدند . بقول سعدی: « قصب الجیب حدیثش
را چون شکر میخوردند و رقعه منشاتش را چون کاغذ زر میبردند ».

گاهی ز فرط لطافت چکیدہ قلمش

چو اشک عاشق ناکام گرم و سوزان بود

گاهی ز فرت صلابت کلام محکم او

همان حکایت پتک گران و سندان بود

ما بسر مرگ این مظهر فضل و کمال و یکہ تاز میدان بلاغت و
نویسندگی اشک میریزیم و افسوس میخوریم کہ چون او خامہ‌ای توانا

نداشتیم تا آنچنان که در سال پیش در رثاء حائری زاده و دکتر معظمی)
داد سخن داد قلم ز نیم ، تنها از خدای بزرگ مسئلت داریم که روح
پاکش را به رحمت بیکران خویش قرین فرماید.

* * *

روزنامه عدل آماده چاپ و انعکاس احساسات نویسندگان و
شعرا در رثا فقید سعید فرامرزی میباشد.

در رثاء استاد فقیید فرامرزی

فرامرزی آن اوستاد سخن	شنیدم که از جمع ما رفته است
یقین دان که از بزم شعر و ادب	شکوه و جلال و صفا رفته است
نمیدانم از جمع ارباب فضل	گرانمایه چون او ، چرا رفته است
به سوگش نه بس من نشتم به غم	به شعر و ادب هم جفا رفته است
خداوند فضل و ادب از جهان	به شعر و ادب هم جفا رفته است
خداوند فضل و ادب از جهان	اگر رفته سوی خدا رفته است

از استاد کیوان

ندای ایران نوین

استاد فرامرزی درگذشت

با کمال تأسف اطلاع حاصل کردیم که سحرگاه دیروز استاد
عبدالرحمن فرامرزی مدیر روزنامه کیهان بعثت عارضه سکته در تهران
دارفانی را وداع گفته است .

آقای فرامرزی چهارشنبه از سفر پاریس به تهران بازگشت و در
این مدت در منزل دوران نقاهت را میگذراند .

درگذشت استاد فرامرزی که یکی از نویسندگان بنام کشور بود
ضایعه جبران ناپذیری در عالم مطبوعات و ادب کشور است . از شادروان
استاد فرامرزی همسر و دو پسر و یک دختر بجای مانده است .

عبدالرحمن فرامرزی ، از نویسندگان چیره دست و صاحب
مکتب و سخنوران فرزانه و خوش بیان بود . نخستین بار او را در مدرسه
پانزدهم بهمن دیدم . معلم ادبیات فارسی بود . مانند همه معلمان آنروزگار
که نزدشان درس میخواندم ، با شور و عشق و علاقه و ایمان درس
میداد .

رسالت خود را دریافته و از مسئولیتی که هر معلم دارد بخوبی
آگاه بود . محضرش شیرین و گفتارش دلنشین بود ، سادگی از لباس ،
و بیانش آشکار بود . بعدها که او را بصورت نویسنده شناختم - و این
شناسائی بعد از شهریور ۲۰ رویداد - همان سادگی و روانی کلامش را
در نوشته هایش دیدم . همانطور که حرف می زد مینوشت و چنان زبردست
و استاد بود که در بیشتر مبارزات قلمی پیروز میشد . سرنوشت ، استاد
و شاگرد را بعد از شهریور ۲۰ در کیهان ، در کنار هم قرار داد . آقایان
دکتر مصباح زاده ، دکتر شهید نورائی ، سعید نفیسی و گروهی دیگر
از استادان جوان دانشگاه تهران ، آینده ایران و بعدهم کیهان را بنیاد
گذاشتند و با علاقه و دلسوزی روزنامه ای آبرومند و نامور بوجود
آوردند . آنروزها اداره روزنامه کیهان در سرچشمه ، خانه معتمد السلطنه
بود در آنروزهای تاریک ، کیهان و مقالاتش روشنی بخش دلهای افسرده
بود و در این نور افشانی ، فرامرزی سهمی ارزنده داشت .

فرامرزی بعدها در مبارزه با حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان
شهامت و ایمان و قدرت قلم خود را بهتر و مؤثرتر نشان داد . خواه
بامضاء فرامرزی و خواه بامضاء «بابک» .

سالها بعد ، عضویت در پارلمان یا بعبارت صریحتر نمایندگی مجلس ، از حوزه‌های مختلف ، او را هرچه بیشتر درگیر کشمکشهای پارلمانی نمود تا آنجا که مدتی قلمش زیر تأثیر زبانش قرار گرفت و این گرفتاریها و درگیریها ، او را از کار روزانه بازداشت و طرح اعتبار- نامه این و پرونده انتخاباتی آن ، گرفتاریهای بسیار برای استاد بوجود آورد . . .

سال‌ها گذشت ، تحصن فرامرزی را خسته کرد . تحول او را نجات داد ، دوباره جان گرفت و سربلند و پیروز بهمه جا راه یافت . بار دیگر مجلس او را درگیر کرد . تحولات پی در پی و پیری بر او اثر گذاشت .

.... دیگر فرامرزی فقط گاه بیگاه مقاله مینوشت . هروقت مسئله مهم اجتماعی بمیان میآمد . اظهار نظر می کرد پاسداری از زبان و فرهنگ فارسی را وظیفه وجدانی و اصلی خود میدانست . در بحث شعر و ادبیات نو و این قبیل مسائل سکوت را جوائز نمیدانست و بصراحت اظهار عقیده میکرد . وقتی در دو هفته گذشته صحبت از کتابهای تازه با کلمات و سیاقهای جدید بمیان آمد ، چند شب با انتظار و علاقه بیشتر کیهان رامیخواندم تا مگر مقاله‌ای از استاد فرامرزی ببینم . زیرا موضوعی مطرح بود که فرامرزی نمی توانست در آن میداننداری یا اظهار عقیده نکند .

متأسفانه چیزی از او ندیدم سراغش را گرفتم و علتش را پرسیدم . گفتند برای معالجه در خارجه است تا اینکه خبر درگذشتش را با تأثر فراوان شنیدم ...

فرامرزی بحق باین آب و خاک و مردمش علاقه داشت و وظیفه اجتماعی و وجدانش را در فرهنگ و مطبوعات آگاهانه و با دلسوزی بانجام رساند . خدایش بیامرزد و یادش گرامی باد ..

مرک استاد فرامرزی

ضایعه جبران ناپذیر

در عالم مطبوعات

بانهایت تألم و تأسف اطلاع حاصل شد که استاد عبدالرحمن فرامرزی مردی که صاحب آن همه افکار بلند و روشن و قلم توانا بود بعلت عارضه سکنه قلبی در سن ۷۵ سالگی در بیمارستان «مهر» جهان فانی را بدرود گفت و برای عقبی شتافت .

فرامرزی از مدت‌ها پیش حتی در شغل شایسته تدریس ، بامطبوعات تهران همکاری نزدیک داشته و خود صاحب مجله تقدم و روزنامه آینده ایران بود.

مرحوم فرامرزی علاوه از خدمات ممتد مطبوعاتی در چند دوره مقام نمایندگی، پارلمان را وسیله خدمات به وطن و ملت ایران قرارداد و همیشه با روحیه وطن پرستی و جانبداری از منافع کشور و مدافع سرسخت مظاهر استقلال و حاکمیت ملی ایران بود.

استاد فرامرزی از سال ۱۳۲۰ با همکاری آقای سناتور دکتر مصباح زاده فعالیت روزنامه نگاری خود را آغاز نمود و اولین روزنامه ای که منتشر کردند آینده ایران بود که پس از چندی توقیف گردید .

سپس باتفاق دست به انتشار روزنامه کیهان زدند فرامرزی با مقالات انتقادی و اجتماعی در روزنامه کیهان تا پایان زندگی قسمت های سیاسی و اجتماعی روزنامه را زیر نظر داشت و به آن عشق میورزید. فرامرزی مظهري از فروتنی، شکيبائی و تجربه ها و اندوخته های

گرانبهائی بود که مرگش مایه بس تأسف و تأثر میباشد .
ما این ضایعه بزرگ را بجامعه مطبوعات ایران و موسسه کیهان و
همچنین سناتور دکتر مصباحزاده صاحب امتیاز کیهان و بویژه فرزندان
آن شادروان و فرد فرد بازماندگانش تسلیت گفته و خود را در غم آنان
شریک و سهمیم میدانیم .

در میان اندوه فراوان

جنازه شادروان استاد فرامرزى تشییع شد

بامداد دیروز مراسم تشییع جنازه شادروان استاد عبدالرحمن
فرامرزى مدیر کیهان و نویسنده و روزنامه نگار برجسته با حضور جمعی
از شخصیت‌های مملکتی ، فضلا ، محققان و نویسندگان کشور از مسجد
عالی سپهسالار بعمل آمد .

در این مراسم روسای سنا و مجلس شورایملى - وزیرای فرهنگ
و هنر و اطلاعات و صاحب موسسه کیهان جمعی از سناتورها و نمایندگان
مجلس شورایملى - معاونان وزارتخانه‌ها دبیر کل انجمن قلم - مدیران
و نویسندگان جرأید - همچنین اعضای هیئت تحریرى و ادارى موسسه
کیهان و خانواده شادروان فرامرزى حضور داشتند .

جنازه استاد فرامرزى در ساعت ۹ بامداد در حالیکه تاج گل‌های
متعددی در پیشاپیش آن حرکت داده میشد روی دوش خبرنگاران و
اعضاء کادر ادارى موسسه کیهان قرار گرفت و تا اوایل چهارراه سرچشمه
روی دوش تشییع شد .

پس از آن جنازه فقید سعید در آمبولانس قرار گرفت و در حالی
که نزدیک به ۵۰ انوبوس آنرا مشایعت میکردند بطرف گورستان بهشت
زهرا حرکت داده شد و در آرامگاه خانوادگی بخاك سپرده شد.
در میان تاج گل‌هایی که برای نثار بر آرامگاه شادروان استاد
فرامرز ارسال شده بود تاج گل‌های وزیران فرهنگ و هنر و اطلاعات
آموزش و پرورش و بسیاری دیگر از شخصیت‌های مملکتی و ادبی کشور
و همچنین دوایر و نشریات مختلف کیهان دیده میشد.

فرامرزی ، مردی از دیروز

عبدالرحمن فرامرزی مرد مقالات تند ، نظرات دیگرگون نشدنی متلك‌های نیشدار و مرد خاطرات واز آخرین بازماندگان نسل روزنامه - نگارانی که در کنار سیاست بودند ، درگذشت .

مدیر کیهان که از سال‌ها پیش عنوان «استاد» را در ابتدای نام خود داشت با عصایش ، لباسهای کتان تابستانی‌اش و علاقه تمام نشدنی‌اش به همصحبتي با زنان جوان از اولین سلطنت رضاشاه نامش مشهور به قلمزنی بر زبان‌ها بود تا دم مرگ:

از آن زمان که مقاله‌های عربی در بحرین می‌نوشت تا این اوان که موضوع يك جنجال مطبوعاتی شد و به پای «نیما» و نوسرایان پیچید. چهره روزنامه نویس او پس از سال‌ها روزنامه نویسی باگرفتن امتیاز کیهان نمودار شد که دکتر مصباح‌زاده مدیر آن بود و بعد جای خود را باهم عوض کردند و چهره سیاستگر او از نخستین باری که به وکالت مجلس برگزیده شد و چهار دوره شخصیت يك وکیل صریح لهجه و بذله‌گو و ناآرام رابه نمایش گذاشت .

خود میگفت «هیچگاه مرد سیاست خوبی نبودم.» ولی ادعا داشت
که روزنامه نویسی خوبی هست و بود.

صراحت:

او صراحت لهجه را که از دوران آشفتگی سیاسی ایران، و
بذله گویی را که از دوران نوجوانی داشت تا آخرین دم حفظ کرد و
تعریف های دیرین روزنامه نویسی را - که مدتی است در آن تجدید نظر
شده است - تا واپسین دم با خود داشت چرا که او مردی بود که به آسانی
دست از دانسته ها و اعتقادهایش بر نمی داشت.

«هیچ افتخاری برای یکنفر بالاتر از آن نیست که نویسندگان
مملکتش برای او احترام قائل باشند.»

در آستینش مثل ها و مثل هایی بی شمار پنهان داشت که به هر مناسبت
رو میکرد، در جمع نویسندگان درسندیکا وقتی از بی تسامینی روزنامه
نویسان صحبت شد گفت:

«يك لوطی به پسر ق معلق زدن و رقصیدن یاد میداد بچه خوب
حرکات پدر را تقلید نمی کرد. لوطی برای آن که بچه را بترساند گفت
هر چه یادت میدهم یاد بگیر و الا میاندا زمت گوشه مدرسه تادرس بخوانی
و ملا شوی و تا آخر عمر از گرسنگی بمیری ...»

يك دنده بود. صورت جلسات شورانشان میدهد که در مقابل با
دست چپی ها از چیزی فروگذار نمی کرد. گاه بدلیل و گاه بسی دلیل و
تملك مثل زمانی که بر سر «پیشنهاد دادن» و «پیشنهاد کردن» تفضلی را
به زانودر آورد.

درباره مسائل سیاسی هم اعتقادهای قدیمی اش را ، اعتقادهائی که در منتهی درجه خود از دانسته‌های سالهای بعد از جنگ ریشه‌میگرفت دست بردار نبود .

«دولت فرانسه همیشه محتاج انگلیس است برای اینکه از آلمان می‌ترسد و انگلیس هم تاجائی که بتواند از این ترس فرانسوی‌ها استفاده میکند . چرا بجای این که از ترس آلمان با انگلیس بسازند چرا با خود آلمانها دوست نمی‌شوند؟»

« ۴ اسفند ۱۳۴۹ »

و اینك او مرده است و دیگر عبدالرحمن فرامرزی نیست که هر گاه از پله‌های کیهان بالا برود . بابچه‌ها شوخی‌کند و دستی به سرگوش هر کدام بکشد و به خنده بگوید ، «هنوز دود از کنده بلند میشود.»

ضایعه‌ای بزرگ

مرک هر انسانی ، غم انگیز و درد آور است اما مرک انسانهای مؤثر
 شجاع ، دانشمند و اهل قلم ، غمی دیگر و درد دیگر بسیار می آورد و در
 رهگذر انعکاسها و عکس العملها زندگانی نسبت به از دست رفتگان است
 که مقام و منزلت انسانهای پر قدر و باارج مشخص میشود . امروز خاکهای
 سرد و سیاه ، جسد پیر روشن ضمیر جامعه مطبوعات ایران را در آغوش
 گرفته است ، چشمهای تیزبینی بروی هم افتاده ، لبهای حقیقت گسویی
 خاموش شده و دستهای پرتوانی که به قلم جان میداد و از جان قلم تا
 سرحد سحرانگیری ، سخن میافرید ، بی حرکت مانده است ،
 مرک ، فرجام است و زندگی ، وقفه‌ای است در اطاق انتظار مرک
 از آن همه هیاهوی حیات و از این همه سکوت سیاه مرک ، جز نام چه
 میماند ؟ امروز از عبدالرحمن فرامرزی ، از آن همه شور آفرینی و از
 آن همه بذله گویی و حقیقت جوئی چه مانده است ؟ تنها همین نام که
 یادها و خاطره‌ها ، تا قلم گردش دارد و شعر رونق ، تا سخن بازار گرم
 دارد و فضل ، مرید ، تا شهامت هوادار دارد و شجاعت خواستار نمیرود .
 فرامرزی تنها یک روزنامه نگار نبود که بگوئیم مرگش برای جامعه مطبوعات

ضایعه‌ای است ، تنها يك مبارز سرسخت نبود که درگذشتش را به مبارزان تسلیت دهیم ، تنها يك سخنور وادیب نبود که برای سخنوران درمرگش آرزوی شکیبائی کنیم، اونویسنده‌ای توانا ، سخنوری شهیر ومبارزی خستگی ناپذیر بود که درسیمایش ، آثار والای کتاب انسان وانسانیت متجلی بود ، ازاینرو مرگش ضایعه‌ای برای مملکت است ، چه کسی میتواند مبارزات سرسختانه فرامرزی را بابیگانه پرستان فراموش کند ، چه کسی میتواند مقالات آتشین ومیهنی اورا که آتش بدل دشمنان این آب وخاک می انداخت ازیاد ببرد قلمش سحر ، بیانش گیرا وقلبش سرشار ازعشق به ایردن وایرانی بود.

افسوس ودریغ که این قلب از حرکت ایستاد .

افسوس ودریغ که این قلم خاموش شد ودرمرك يك انسان موثر، شجاع ونویسنده جز دریغ وافسوس چه میتوان گفت؟ روانش شادباد، چه پرشور قلمی داشت وچه پرمایه بیانی .

دیپلمات

تجلیل و تجلیل از استاد عبدالرحمن فرامرزی

عصر روز پنجشنبه بیست و دوم تیرماه جاری جلسه پرشوری بمناسبت یاد بود شادروان عبدالرحمن فرامرزی مدیر کیهان در کانون سپاهیان انقلاب برپاگشت در این جلسه ابتدا آقای عباس رادفر رئیس کانون به تفصیل درباره عظمت زبان و ادبیات فارسی و خدمتگزاران شایسته این زبان در داخل و خارج از مملکت سخن گفت - سپس آقای حبیب‌اله کریمی عضو کمیته روابط عمومی کانون سپاهیان انقلاب طی سخنرانی مشروحی در باره مقام و مرتبه استاد فرامرزی و خدمات فراموش نشدنی آن مرحوم به ادب و زبان فارسی مطالبی بیان داشت و استاد فرامرزی را به نقل قول از آقای امیرانی مدیر مجله خواندنیها شیر مطبوعا ایران نامید - آنگاه استاد ابراهیم صهبا قطعه شعری که بمناسبت درگذشت استاد فرامرزی سروده بود قرائت کرد و در پایان دکتر ضیاءالدین سجادی طی بیانات پرشوری درباره زبان و ادبیات فارسی از خدمات استاد فرامرزی تجلیل بعمل آورد.

اراده آذر بايجان

روزنامه نويس خوب و روزنامه نويس بد

«من نميخواهم بگويم هر روزنامه نويسي عبادت ميكند يا هر روزنامه‌اي مقدس است، روزنامه مثل هر چيز موثري، خوبش بسيار خوب است و بدش بسيار بد. مثل شمشير است. اگر شمشير در راه اعتلاي كلمه حق، گسترش داد و جلوگيري از تجاوز بحقوق مردم بكار رود، آن شمشير مقدس و صاحبش مجاهد است. ولي اگر با آن كردن بي گناهي بزنند، جنايت و معصيت است.»

مقاله‌اي از استاد فراموزي همراه چكيده اظهار نظرهاي صاحبان قلم در رثاي استاد مسلم مطبوعات ايران آمده است.
براي اينكه بعلم و فكر، بااطلاعات و روشن ساختن اوضاع مملكت خود و دنيا خدمت ميكنند. بعلاوه اينها در راه ميهن خود جهاد ميكنند
براي ايكنه در دنياي امروز براي دفاع از وطن و جهاد در راه ملت و ميهن مطبوعات دوش بدوش تجهيزات نظامي ميروند.

اين آفای معترض (نه مزاحم) ول نمیکرد و هی مطالبی را که خلاف میل یا عقیده او بود تکرار میکرد، از عکس لخت میگفت، از اخبار غیر واقع میگفت، از مطالبی که باید نوشته شود و روزنامه‌ها

نمینویسند میگفت هر چه میگفتم آقا ، من نویسنده‌ام نه روزنامه نویس
و فقط مسئول نوشته های خودم هستم نه دیگران داش نمیخواست
باور کند.

میگفتم آقا :

من در همان مقاله نوشته‌ام که در کیهان يك اطاق باز نشستی
دارم و در کیهان هیچگونه مداخله‌ئی نمیکنم ، کارکنان کیهان و مسئولان
مطالب کیهان کسان دیگری هستند . اگر مطالبی دارید بروزنامه بنویسید ،
گوش نمیداد و دنباله اعتراض و نصیحت و راهنمایی و خرده گیری
خود را ول نمیکرد ، تا عاقبت پسرمن عصبانی شد و تلفن را قطع کرد
و پریز را کشید .

من نمیخواهم بگویم هر روزنامه نویس عبادت میکند ، یا هر
روزنامه‌ئی مقدس است . روزنامه مثل هر چیز مؤثری خویش بسیار خوب
و بدش بسیار بد . مثل شمشیر است اگر شمشیر در راه اعلای کلمه حق
و گسترش داد و جلو گیری از تجاوز به حقوق مردم بکار رود آن شمشیر
مقدس و صاحبش مجاهد است ولی اگر با آن گردن بیگناهی بزنند
حنایت و معصیت است . انگور اگر شیر و سرکه و کشمش ، مویز
گردد و بمصرف قوت فقراء برسد بسیار خوب است ولی اگر شراب
شود که مردم بخورند و مست کننده عریده بکشند چیز بسیار بدی است اما .
این تیغ نه از بهر ستمکاران کردند

انگور نه از بهر نبیذ است بچرخشت

غیر از این آقای معترض (نه مزاحم) اشخاص دیگری را نیز
دیدهام که روزنامه را بد میگویند در صورتی که اگر دو روز روزنامه نباشد

آدم خیال میکند دنیا در تاریکی فرو رفته مطالب مفیدش چندین مرتبه
 بیش از مطالب مضر است ولی من به آنها حق میدهم که بچنین روزنامه‌ئی
 بدینگونه زیرا روزنامه حق ندارد که هیچ چیز مضری بنویسد، و لسی
 روزنامه نویس هم آدم است، شهوت دارد حب جاه دارد طمع دارد،
 کدام آدم در چه شغل و مقامی باشد که اینهار انداشته باشد؟ الامن رحم ربك.
 این روزنامه در این عصر مثل شعر شده است در اعصار پیش. بعد از
 رحلت حضرت رسول اکرم راجع بشعر میان مسلمانان اختلاف افتاد و
 بعضیها گفتند حرام است و بعضی گفتند حلال است و بعضی گفتند اصلا
 وضو را باطل میکند بطوریکه روزی ابن عباس در محراب نشسته بود و
 وقتی گفتند شعر وضو را باطل میکند يك شعر خواند و به نماز برخاست.
 از عایشه پرسیدند.

گفت شعر سخن است خویش خوب است و بدش بد.
 راجع به روزنامه نیز همین را میگویم، افکار و مطالبی است که
 بصفحه کاغذ منعکس میشود، یا سخنی که بجای گفتن به نوشتن درمیآید
 خویش خوب است و بدش بد.

دنیای جدید

در سوك عبدالرحمن فرامرزی!

دیگر خروشی نیست

مطبوعات ایران با يك «ضایعه» کم نظیر روبرو شد. این «ضایعه» توان سوز را مرك «عبدالرحمن فرامرزی» سردار قلم بدست مطبوعات مطرح کرد. سرداری که سالهای سال یکه و تنها، در پناه قلم پیش راند و همیشه عزت گذار «حرفه» خود به معنائی گسترده تر «قلم» بود. قلمی که در دست او بمثابه شمشیر بود، بهنگام پیکار و حکم «مرهم» را داشت به وقت استمالت و شفا!

... و این چنین سرداری صمیمانه بگوئیم - دریغ بود، دیدار خود را با دوستدارانش به قیامت حواله دهد ولی صد حیف که «خط مرك» پذیرنده است و فرامرزی نیز گریزی در برابر آن نداشت.

«عبدالرحمن فرامرزی» مردی که استادی، سرداری و سالاری مطبوعات، حق سالیان پرافتخار عمرش بود، در مدت زمانی که «قلم» بدست داشت، حتی يك لحظه، اهمیت و مسئولیت «صاحب کلک» را

فراموش نکرد و شگفتا که هر لحظه به کارنامه عمرش می‌نگریم و آثار کم‌نظیرش را مطالعه میکنیم ، بحیرت درمی‌یابیم که پیر مطبوعات در کشاکش روزهای تاریخ ، هنگامی قلم بدست گرفته است که مسائل روز بنوعی با ملیت ایرانی طرف بوده است . در این هنگامه ها چه آنروز که «متجاسرین» در آذر بایجان حکومت خود مختار میتاختند چه آنروزها که دولتهای یاغی با استقلال مملکت بازی میکودند آنکس که از تهدید و مخالفت راه رسته‌گی مشکلات نهراسیده « فرامری » بوده و آنکس که که یارای گفتن ، عقده‌گشودن ، نیشتر زدن و از تاریکی به روشنائی راه جستن داشته ، باز هم فرامری بوده است .

انگار که « استاد فرامری » سردار راستین جبهه مطبوعات برای آن متولد شده بود که با هر « کجی » پیکار کند و با هر نوع ضدیتی علیه ایران و مصالح ایران دشمنی آغاز کند .

این چنین سرداری ، مرك ندارد که همه آیات هستی او مظهر هستی است و لاجرم جز «تاریخ هیچ‌جا لیاقت پذیرائی او را ندارد».

اگر رسالت رکن چهارم مشروطیت را در پرداخت اجتماع و ارشاد مردم و پیکار با ناهنجاریها بدانیم ، و اگر روزنامه‌نویس مسئول را «ضابطه وجدانه اجتماع» نام گذاریم، آنگاه پذیرا میشویم که عبدالرحمن فرامری ، در همه سالهای گذشته ، «وجدان اجتماع» بوده است .

نلغزید کلك شیرین و افسانه‌ای او بر پهنه کاغذ مگر آنکه شوق سلامتی داشته باشد و اندیشه پیکاری ...

و آنچه در پهنه هستی او ، خروش داشت ، شجاعتی بود که دیگران از آن نصیبی نیفتاده بود و این شهامت در وسعتی که همانند انسان بارور و شکوفنده بود که هر جا اثری از فرامری است درخشش

اولمس شدنی است

اینك ، در عزای او ، که عزای مطبوعات است ، غم از دست-
دادنش ، رنجش جامعه ای است که مردی بدون جانشین را از دست
داده است .

سرداری که بی هنگام مرد ، بی آنکه جانشینی از خود بیادگار
گذارد . . . و اشکها که سیلاب وار از چشمها برگونه می افتد ، بیانگر
حقیقتی است که فرامرزی به تاریخ مطبوعات راستین پیوسته است ،
اگرچه دیگر «خروشی» نیست !

دریغ از نبودن «فرامرزی»...

از حسین - سرافراز

از مجله پست ایران

دریغ ، شهر ما از فرامرزی خالیست و دنیای مطبوعات ما .
آن روستائی صمیم که از قلب جنوب گرم برخاست و بگرمی
زیست و بگرمی نوشت ، اینک سرد و خاموش ، مرگ را و سرنوشت
مختوم را تجربه میکند !

دستانش که همراه با جوانه جوانیش با آفرینش کلمات طوفانی
آشنا شد ، تا پایان او را همراهی کرد و تا پایان کلمات را بر کاغذ آورد
چرا که او در این امر ، رسالتی می شناخت که متعهد بانجامش بود .
نوشتن به تنهایی کافی نیست . مهمتر از نوشتن « موضوع »
نوشتن است و «هدف» نوشتن که هدف او تعالی بود و اوج بود !

تعالی ملتی که نیک میدانست با پشتوانه فرهنگی غنی و مدنیته
کهن ، به فرهنگ بشری ، اعتباری درخور می بخشید و او ، این ملت

را فقیر و ذلیل و زبون نمی‌خواست . و هم او کسر میدانست که مردمی با این درجه از استعداد و توانائی بالقوه ، عملاً اوجها را وداع گوید و به نشیب دل بندد و او ، فرامرزی ، هرچه نوشت در راه حصول به هدف وداع با نشیبه و پیوستن به اوجها بود ! و روزگاری بسود که نه تنها فرامرزی ، هروطنخواه دیگری از آنچه در این سرزمین می گذشت و از آن سرنوشتی که برای ما می ساختند دلی آکنده از خون و غم داشت و فرامرزی در مقام نویسنده ای که قلمش کار شمشیری برا میکرد خاموشی را گناه میدانست و آشتی با وضع موجود را گناه تر و چنین بود که در آن سالهای کمی و کاستی ، سالهای بحرانهای سیاسی ، صدای فرامرزی صدائی بالا و برتر بود و صدای فرامرزی ، صدای چکاچک کلماتش هنوز از پشت دیوار سالهای سپری شده ، بگوشها طنین خوش دارد . چراغ بهنگام مردن «پت پتی» دارد و گرمی و نوری افزون

.... و فرامرزی در پله هفتاد و پنجم و درست در آن ماههای آخرین زندگیش پس از خاموشی چندین و چند ساله اش ، آن قلم سحر را از نیام برآورد .

این بار تجلیل و حراست از شعر سنتی ما ، هدف او بود و او در سال پایان و در روزهایی که سرنوشت ، آخرین برگهای دفتر زندگیش را رقم میزد . مثل شیر . خروشید و غرید . با ساده گی و خلوص و با کلماتی که در دستان آهنین او تسلیم محض و مطلق بودند و او در دل هر جمله ای که میخواست با آسانی می نشانده اش و برای ادای هرسفهومی که اندیشه اش میخواست بکار می گرفتشان و دیدیم که در سال پایان ، بار دیگر نام فرامرزی بالاترین و برترین صفحات روزنامه کیهان را

بخویش اختصاص داد و این آخرین شعله‌های سرکش مردی بود که در تمامی عمرش در کار نویسندگی و روزنامه‌نگاری مشغلی پرفروغ بود .

یادش را گرامی میداریم و «نبودنش» را با تمامی وجود احساس می‌کنیم چرا که او استادی بود بامنش خاص خویش که در نهایت سرمشق بود و چراغی بود فراراه خصلت‌های ستایش‌انگیزش، شجاعت و میهن‌پرستی اش و روح بزرگی که سازشکار نبود و سیمائی که شجاع بود و گاه به قیمت تکفیر افکار عمومی ، در راهی میرفت که مصلحت ملی و مردمی و انسانی در آن بود و او تنها به قضاوت تاریخ می‌اندیشید، نه قضاوت مردمی که در بسیاری موارد اسیر احساسات مطلق‌اند و منطق سلیم بیگانه ...
چهره مهربان و دوست داشتنی اش را بفراموشی نمی‌سپاریم و قلم‌گرم و دم‌گرم‌ترش را و می‌اندیشیم به آن مرد ، به فرامرزی و به قضاوت تاریخ ، که تاریخ داور بی‌اشتباه روزگاران است !

از : سپهر خادم

مرك يك نويسنده

مرك بر همه حق است كه بهر حال چه بخواهيم و چه نخواهيم ،
برما تحميل شده و شايد هم روزنه اميدى است براى نجات از ناملایماتى
كه در اين جهان متحمل ميشويم .

متاسفانه ، بعضى اوقات افرادى ميميرند كه مرگشان با مرك عده
زيادى ، برابر است و كمتر جانشينى برايشان ميتوان يافت .

«استاد عبدالرحمن فرامرزى» يكى از آن اشخاصى بود ، كه

خوب مينوشت ، خوب سخن ميگفت و دانا و نکته سنج بود .

«استاد فرامرزى» نسبت به مجله پست ايران و كاركنان آن ، هميشه

محبتى خاص داشت و دريكي از روزهاى كه باتفاق يك دوست نويسنده

كه نماينده مجلس هم بود ، به دفتر مجله پست ايران آمده بودء هنگام

خدا حافظى ، مدتى دنبال «كلاه» خود گشت و من با خنده به او گفتم :

«استاد نگران نباشيد ، در دفتر مجله ما كلاه كسى را بر نميدارند» و او

فورا جواب داد «البته ، اما ميترسم كلاهى سرم بگذارند» و من گفتم

«مطمئن باشيد كه مانه كلاه سر كسى ميگذاريم و نه كلاه كسى را بر ميداريم ،

فقط سعی میکنیم دو دستی کلاه خودمان را محکم بچسبیم» و فرامرزی گفت «در اینصورت کلاهتان پس معرکه است».

آنروز همه ما از لطیفه گوئی استاد ، خندیدیم و امروز مثل همه مردم دوستدار حق و آزادی و شایستگی ، در سوك او متأسفیم .
فرامرزی زبان خوانندگان نوشته خود را خوب میفهمید و در امر مطبوعات بی شبهه به همه مسائل آگاهی فراوان داشت کتاب «زبان مطبوعات» فرامرزی از کتابهای سودمندی است که در کلاس های موسسه ارتباط جمعی تدریس میشود و همیشه مقالات صریح و آموزنده فرامرزی طرفدار بسیار داشته است .

بهر حال ما این ضایعه بزرگ مطبوعاتی را به همه اعضاء جامعه مطبوعات و بازماندگان محترم آن شادروان ، تسلیت میگوئیم و نیک میدانیم که اگر فرامرزی بظواهر از دیده نهان شده است اما آثار جاودانی وی او را پیوسته در نظر دوستان مجسم و پایدار باقی خواهد داشت .

پایان